



مقالات نشریه کار  
مربوط به "زنان"  
سال ۱۴۰۳

سازمان فدائیان (اقلیت)

- خامنه‌ای و عجز حکومت زن‌ستیز در سرکوب مقاومت و مبارزه زنان
- دست آوردهای کموناردهای زن برای جنبش زنان
- کشف حجاب، چالشی سیاسی با رژیم
- جنگ ارتجاع علیه زنان، جنگی علیه عموم توده‌های مردم است
- پایداری دلاورانه زنان در مقابل ارتجاع هار اسلامی
- رشد تن‌فروشی و شبکه‌های قاچاق، ذاتی نظم موجودند
- نیکا نمادی از شجاعت و رزمندگی نسلی جوان و مبارز
- دین نماد سرکوب زنان در جامعه است
- زنان «خاکریز» اول سرکوب، اما تسخیر ناپذیر
- ترک تحصیل یک‌سوم دختران دانش‌آموز در مقطع دبیرستان
- تشدید مبارزه، راه مقابله با وحشی‌گری رژیم علیه فعالان جنبش زنان
- شکست محتوم ارتجاع اسلامی در جنگ علنی با زنان
- زایمان، امری مرگبار در جمهوری اسلامی
- وحشی‌گری کارساز نیست. جنبش زنان شکست‌ناپذیر است
- انتقام جوئی از دختران دانش‌آموز ادامه دارد
- ناکامی تلاش رژیم در مهار مبارزات زنان
- جمهوری اسلامی، عامل اصلی زن‌کشی
- اعتصاب، پیشرفتی بزرگ در مبارزات پرستاران
- بارداری اجباری و ممنوعیت سقط جنین برای افزایش جمعیت!
- یاهو سرایی معاون پزشکیان و موضع زنان
- زنده باد اعتصابات سراسری پرستاران
- نقش و اهمیت اعتصاب سراسری پرستاران در جنبش طبقه کارگر
- یادمان دومین سالگرد جنبش بزرگ «زن، زندگی، آزادی» و درس‌هایی که باید از آن گرفت
- پرستاران؛ اعتصابی برجسته، دریچه‌ای به تعمیق مبارزه
- در نکوداشت خاطره ژینا و هزاران زنی که برخرم ارتجاع آتش افکندند
- اسم من زن است
- فائزه هاشمی در نقش زندانبان ارتجاع
- لایحه عفاف و حجاب، چالشی در برابر پزشکیان
- کودک آزاری دولتی: تشویق بارداری از ۱۵ سالگی!
- شروع دور جدید اعتراضات پرستاران
- یاهوسرانی پزشکیان به‌جای پاسخ به مطالبات پرستاران
- امتداد خط عصیان از ویدا موحد تا آهو دریایی
- توابع‌سازی و ارباب، هدف «کلینیک ترک بی‌حجابی» است
- نهادینه شدن خشونت علیه زنان در جمهوری اسلامی!
- جرم‌انگاری آزادی انتخاب پوشش زنان: قانونی از سر استیصال!
- وحشت خامنه‌ای از مبارزات زنان
- زنان خاورمیانه، پیشگامان مبارزه با ارتجاع اسلامی!
- شارلاتانیسم جمهوری اسلامی: گریز از حقیقت در مورد وضعیت زنان
- رابطه بین تبعیض و خشونت جنسیتی و فروپاشی جامعه
- اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
- **۸ مارس، نماد رزم زنان برای رهایی**
- هشت مارس روز جهانی زن، نماد رزم توفنده زنان برای رهایی گرامی باد
- نابود باد نابرابری، ستم و تبعیض علیه زنان
- شکوفه‌های مبارزات زنان!

## خامنه‌ای و عجز حکومت زن‌ستیز در سرکوب مقاومت و مبارزه زنان

خامنه‌ای رهبر زن‌ستیز جمهوری اسلامی، روز چهارشنبه ۱۵ فروردین در دیدار با گروهی از مقامات جمهوری اسلامی فرصت را مغتنم شمرد تا ضمن ارائه تصویری وارونه از معضلات بی‌شمار و غیرقابل‌حل جمهوری اسلامی، بار دیگر بر دیدگاه‌های زن‌ستیزانه خود تأکید کرده و از مقامات جمهوری اسلامی استدعا کند تا به مقاومت زنان علیه حجاب اجباری پایان دهند.

وی گفت: «یک مطلب دیگری را من می‌خواهم مطرح کنم و آن چالش‌تحمیلی مسأله حجاب در کشور است. حجاب تبدیل‌شده به یک چالش و بر کشور ما تحمیل‌شده» او با بیان این‌که از دو جنبه شرعی و قانونی باید به این موضوع نگاه کرد، گفت: «بنده نظر قاطع خودم را در این مورد عرض می‌کنم. از لحاظ شرعی، حجاب یک حکم مسلم شرعی است و پوشاندن بدن برای زنان غیر از صورت و دو کف دست واجب شرعی و غیرقابل‌صرف‌نظر کردن است و مردم و بانوان ما که مسلمان و مقید و معتقد هستند، باید این حکم شرعی را رعایت کنند. از نگاه قانونی نیز قانون واجب‌الاطاعه است و در این زمینه حکم قانونی وجود دارد، رعایت حکم قانون برای همه واجب است. چه آن کسانی که به شرع معتقدند، چه حتا آن کسانی که به شرع هم معتقد نیستند، قانون را بایستی رعایت کنند».

خامنه‌ای که در وقاحت و دروغ‌گویی مرزی نمی‌شناسد، بار دیگر با چشم بستن بر واقعیت مبارزه زنان و تحولات جامعه متأثر از جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱، خزعبلات همیشگی خود را در این رابطه تکرار کرد که «هدایت و طراحی برای مخالفت با حجاب از بیرون کشور انجام‌شده» و وقیحانه ادامه داد: «طبق آن‌چه در گزارش‌های قابل‌اعتماد به ما رسید، بعضی‌ها را استخدام کردند که بیایند در جامعه هنجارشکنی کنند، حرمت حجاب را بشکنند». معنای روشن این حرف او هم چیزی نیست جز تأکید مجدد بر تلاش رژیم برای سرکوب مقاومت زنان علیه حجاب اجباری.

او در انتهای سخنان خود در رابطه با حجاب اجباری، بار دیگر دست به دامان مقامات رژیم زن‌ستیز شد و گفت: «بنده معتقدم در دولت، در قوه قضاییه، در بخش‌های مختلف، در این زمینه مسئولیت وجود دارد که بایستی به مسئولیت‌های قانونی و شرعی خودشان عمل کنند».

درست یک سال قبل (۱۵ فروردین ۱۴۰۲) نیز خامنه‌ای در دیدار با چاکران دربار خود، همین حرف‌ها را بر زبان آورده بود. وی گفته بود: «حجاب، محدودیتی شرعی و قانونی است و کشف حجاب هم حرام شرعی است هم حرام سیاسی... این مسأله قطعاً حل خواهد شد. همچنان‌که در اولین هفته‌های انقلاب، امام بزرگوار مسأله حجاب را الزاماً و قاطعاً بیان کردند. البته همان‌طور که دشمن با نقشه و برنامه وارد این کار شده، مسئولان نیز باید نقشه و برنامه داشته باشند که دارند و باید از انجام کارهای بی‌قاعده و بدون برنامه پرهیز شود».

او بیهوده سعی می‌کند که نقش یک احمق از همه‌جایی‌خبر را بازی کند. همه می‌دانند که بعد از سخنان خمینی، با اعتراضات و تظاهرات بزرگ زنان، مقامات حکومتی مجبور به عقب‌نشینی شدند و تا زمانی که کشاکش انقلاب و ضدانقلاب در جامعه جاری بود، حکومت نتوانست حجاب را اجباری کند. تنها بعد از شکست کامل انقلاب بود که رژیم توانست حجاب اجباری را به زنان تحمیل کند و با تصویب «قانون مجازات اسلامی» در ۱۸ مرداد ۶۲، آن را به قوانین ارتجاعی خود افزود.

همان‌طور که بعد از سخنان خامنه‌ای در ۱۵ فروردین سال گذشته، جمهوری اسلامی با تمام حیل‌ها و اقدامات سرکوبگرانه خود نتوانست حجاب اجباری را بار دیگر به زنان تحمیل کند، این بار نیز خامنه‌ای با سر از اسب توهمات خود به زمین خواهد خورد. مقاومت زنان در برابر حجاب اجباری به‌عنوان نماد تبعیض گسترده جنسیتی، ریشه در شرایط انقلابی جامعه دارد و نمی‌توان آن را جدا از شرایط مشخصی که جامعه در آن بسر می‌برد تحلیل کرد.

اساساً واکنش خامنه‌ای از سال گذشته تاکنون، واکنشی به همین شرایط و یکی از نمادهای این شرایط یعنی عدم تمکین زنان به قوانین حکومت دینی است. موضوع از دو جنبه مطرح است. اول این‌که همچنان که گفته شد، مسأله تنها حجاب و حق انتخاب پوشش نیست، موضوع بسیار فراتر است و حق انتخاب پوشش به‌عنوان یکی از بدیهی‌ترین حقوق زنان تنها یکی از نشانه‌های تبعیض جنسیتی علیه زنان در حکومت اسلامی و نوع تفکر حاکمان در مورد زنان و نقش آن‌ها در جامعه است. دوم آن‌که آن‌چه امروز در جامعه جاریست این است که تن ندادن به حجاب اجباری در حکومت اسلامی، به سنگر مقاومت و مبارزه زنان علیه حکومت زن‌ستیز اسلامی تبدیل‌شده است.

لغو عملی حجاب اجباری یکی از دستاوردهای جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱ بود که فراگیرترین شعار آن «زن، زندگی، آزادی» بود. اما نکته مهم این است که خود این جنبش در چه شرایطی شکل گرفت؟ و آیا این شرایط امروز تغییر یافته است و یا تغییری در موازنه قوای سیاسی رخ داده است تا این امکان را به حاکمیت بدهد که حجاب اجباری را بار دیگر در جامعه جاری سازد؟!

جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱ در شرایطی شکل گرفت که از قیام آبان ۹۸ در جامعه موقعیت انقلابی حاکم شده بود و تن ندادن توده‌ها به قوانین حکومتی یکی از ویژگی‌های این شرایط است و به عبارتی‌دیگر توده‌ها قوانین خود را در عرصه‌هایی به حاکمیت تحمیل می‌کنند. حجاب اجباری یکی از این قوانین بود که زنان و دختران جوان و نوجوان با به آتش کشیدن روسری‌ها آن را در عمل لغو کردند به‌طوری‌که با گذشت بیش از یک سال از فروکش کردن جنبش، همچنان خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی از این موضوع به‌عنوان یک «چالش» نام برده است. واقعیت این است که از دی‌ماه سال

۹۶ که جامعه وارد دوران انقلابی شد و به جای انتخاب بین بد و بدتر، سرنگونی جمهوری اسلامی در دستور کار توده‌ها قرار گرفت، زنان نقش برجسته و تاریخ‌سازی در مبارزه علیه رژیم ایفا کردند که جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱ در قله آن قرار دارد.

اگرچه جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱ بعد از چند ماه مبارزه پرشور و بی‌نظیر که حتی جامعه را تا آستانه انقلاب پیش برده بود، افت کرد؛ اما باید تأکید کرد که فرازوفرود مبارزات انقلابی توده‌ها در این دوران یک امر طبیعی است. بعد از دی‌ماه ۹۶ ما شاهد مبارزات توده‌ها در تابستان ۹۷ و به‌ویژه مبارزات کارگری و دانشجویی بودیم. سال ۹۸ با قیام آبان ماه به یکی از برگ‌های فراموش‌نشده تاریخ معاصر ایران تبدیل شد. بعد از آن، همه‌گیری کرونا وقفه‌ای در روند رو به رشد مبارزات توده‌ها ایجاد کرد اما هیچ‌گاه این مبارزات قطع نشد که از جمله می‌توان به اعتراضات و اعتصابات کارگران و بازنشستگان اشاره کرد. از نیمه دوم سال ۱۴۰۰ و با کاهش همه‌گیری کرونا، مبارزات توده‌ها به‌ویژه مبارزات معلمان اوج گرفت، مبارزاتی که در بهار ۱۴۰۱ نیز تداوم یافت تا این‌که رژیم سرکوب شدید معلمان را در دستور کار خود قرار داد. از تابستان نیز گله‌های گشت ارشاد را به بهانه حجاب اما به‌منظور ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه به خیابان‌ها گسیل کرد که جنبش انقلابی سال ۱۴۰۱ را از شهریور آن سال به دنبال داشت. از آن زمان نیز تا امروز جامعه همچنان در تب‌وتاب است. از بلوچستان تا دیگر مناطق کشور، بحران انقلابی در جامعه موج می‌زند. در طی این مدت رژیم نه‌تنها نتوانست بر بحران انقلابی حاکم بر جامعه غلبه کند، بلکه مدام بر بحران‌های درونی نیز افزوده شد. در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حتی در سیاست خارجی شاهد شکست‌های پی‌درپی رژیم و ناتوان‌تر شدن آن بودیم. به‌نحوی که امروز نه‌فقط «اصلاح‌طلبان» حکومتی که بخش مهمی از «اصولگرایان» حکومتی نیز در واقع به اپوزیسیون داخلی جناح حاکم تبدیل شده‌اند. شکاف در درون حاکمیت منجر به ریزش هر چه بیشتر در درون نیروهای وفادار به حکومت شده است. بحران اقتصادی چهارنعل می‌تازد و شرایط معیشتی توده‌ها به شکلی در داور غیرقابل‌تحمل شده است.

در چنین شرایطی است که هرآینه باید منتظر فراز جدیدی در مبارزات توده‌ها بود. جمهوری اسلامی ناتوان از حل بحران‌ها، نه‌تنها به خواست‌های توده‌ها بی‌اعتناست، بلکه حتی فشار اقتصادی و سیاسی بر توده‌ها را افزایش داده است. برنامه هفتم توسعه، میزان افزایش اسمی دستمزد، افزایش مالیات‌ها و غیره همگی سیاست‌هایی‌ست که هم به رکود اقتصادی دامن می‌زنند و هم فشار معیشتی بر توده‌ها را افزون می‌کنند. این سیاست رژیم در دورانی که جامعه در یک بحران انقلابی بسر می‌برد تنها معنای اش این است که فاصله حکومت با توده‌ها روزبه‌روز بیشتر شده و تکیه حکومت به دستگاه سرکوب به‌عنوان تنها ابزار اعمال اتوریته خود بر جامعه بیشتر گشته است. در نتیجه در برابر مقاومت و مبارزه زنان در برابر حجاب اجباری نیز رژیم برای آن‌که قدرت اسلحه خود را به رخ مردم بکشد، قدرتی که روزبه‌روز در اثر شکست‌های حکومت از جمله در عرصه سیاست خارجی اضمحلال آن آشکارتر می‌گردد، به‌جای عقب‌نشینی در برابر زنان دستور حمله صادر می‌کند. اما در عین حال می‌داند که این کار بازی کردن با آتش است چرا که یک اشتباه محاسباتی از سوی حاکمیت، هر چند کوچک، می‌تواند به شعله‌ور شدن آتش منتهی گردد. آتشی که بدون تردید در سیر تکاملی مبارزات توده‌ها و با توجه به تجربیات آن‌ها در سال‌های اخیر، می‌تواند فروزان‌تر از آتش خشم توده‌ها در سال ۱۴۰۱ گردد و جمهوری اسلامی را به گورستان تاریخ بسپارد.

کار شماره ۱۰۶۴ - سال چهل‌وشش - ۲۰ فروردین ۱۴۰۳

## دست آوردهای کموناردهای زن برای جنبش زنان

صد و پنجاه‌وسه سال پیش در چنین روزهایی، پاریس میدان قدرت‌نمایی طبقه کارگر فرانسه بود که برای اولین بار رسالت تاریخی خود را با اعلام اولین حکومت کارگری به نمایش گذارده بود. این اولین حکومت کارگری جهان در همان ۷۲ روز عمر کوتاه‌اش، چنان قدرتمند و رادیکال شالوده‌های نظم طبقاتی را نشانه گرفت که تا امروز الگوی برجسته‌ای برای کمونیست‌های جهان است.

کمون پاریس توانسته بود با انجام یکرشته اقدامات فوری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پایه‌گذار نظم نوین و امیدبخش آینده شود. آینده‌ای عاری از انواع ستم و تبعیض و نابرابری که در آن زن و مرد کارگر و زحمتکش دست در دست هم مناسبات نظام طبقاتی را در هم می‌شکنند و جامعه ایده‌آل خود را پایه‌ریزی می‌کنند.

کمون پاریس شکلی از اقتدار طبقاتی را به نمایش گذاشته بود که در آن دموکراسی مستقیم و بلا واسطه طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش اعمال شد. در کمون پاریس، نه خدا و نه شاه و امپراطور، بلکه این نمایندگان توده‌های کارگر و زحمتکش بودند که به‌طور مستقیم و بلا واسطه انتخاب می‌شدند. برچیدن حکم اعدام، تعیین دستمزدی برابر با دستمزد کارگران برای نمایندگان مجلس، لغو نظام‌وظیفه اجباری، پایان دادن به نقش کلیسا در دولت، حذف دروس و آموزش دینی از مدارس، خواست برابری زن و مرد تعیین مستمری برای زنان بیوه و بازنشسته، قانونی شدن طلاق، تسهیل دسترسی به آموزش برای زنان از جمله دست‌آوردهای کمون پاریس بود که هم ناشی از حضور و مشارکت فعال زنان کارگر در کمون پاریس بود و هم به‌واسطه این حضور توانسته بود توده‌های بیشتری از زنان را در کمون سازمان‌دهی و جذب کند. کمون پاریس هم‌زمان به نظم طبقاتی، مناسبات مردسالارانه و مذهب اعلام جنگ داده بود.

مارکس در ۱۳ ژوئن ۱۸۷۱ تنها دو هفته پس از سرکوب کمون پاریس، کتاب جنگ داخلی در فرانسه را نوشت و ضمن بررسی کمون پاریس به نقش شجاعانه زنان کمونارد و مشارکت فعال آن‌ها در کمون پاریس اشاره کرد. از آن‌پس نیز با روشن‌تر شدن جنبه‌ها و زوایای بیشتری از این اولین حکومت کارگری، نقش زنان کمونارد مفصل‌تر مورد بررسی و توجه قرار گرفته و تا کنون صدها کتاب، تحقیق و مقاله در این زمینه منتشر شده است. نشریه کار سه سال پیش و در صد و پنجاه‌سالگی کمون پاریس ویژه‌نامه‌ای به این موضوع اختصاص داد که یکی از مقالات آن در مورد نقش زنان در کمون پاریس بود که در آن به تشریح زمینه‌های اقتصادی و سیاسی روی‌آوری زنان کارگر به مبارزه و پیوستن آن‌ها به کمون پاریس پرداخته بود.

اخیراً و با گذشت بیش از صد و پنجاه سال، کمون پاریس موضوع تحقیق «کارولین آیشنر» مورخ و استاد دانشگاه آمریکا شده است. نویسنده برای نگارش این کتاب از جمله به نوشته‌ها و خاطرات زنان بورژوازی پاریس نیز مراجعه کرده تا بخش‌های بیشتری از مبارزات زنان کمونارد را منعکس کند. از جمله به نوشته‌های زنی بورژوا که با لباس مندرس به جلساتی که زنان کمونارد برگزار می‌کردند می‌رفته و سخنرانی‌های آن‌ها را برای پایان دادن به ظلم و ستم یادداشت و آرشو می‌کرده است.

نویسنده کتاب، کمون پاریس را لحظه‌ای طلایی برای طبقه کارگر و لحظه‌ای سیاه برای سرمایه‌داری می‌نامد. تمرکز نویسنده در این کتاب بر روی سه زن کمونارد، سه زن کمونیست است که علاوه بر طرح مطالبات و اقدامات فوری، دست‌به‌کار سازمان‌دهی و بسیج هر چه بیشتر زنان می‌شوند. این سه زن تنها به حضور هزاران زنی که فعالانه در کمون پاریس حضور داشتند بسنده نکردند بلکه از تب‌وتاب انقلابی جامعه برای بسیج بیشتر و موثرتر زنان بهره گرفتند و در رقم زدن تأثیرگذارترین رویداد تاریخی قرن نوزدهم سهیم بودند. مبارزات این زنان و دست‌آوردهای کمون پاریس الهام‌بخش نظریات و ایده‌های فمینیستی دهه‌های بعد نیز شد. این سه کمونارد زن، آندره لئو، الیزابت دمیتریف و پل مینک بودند که هر یک جنبه‌ای مهم از مبارزه و تشکل‌یابی زنان در دوران کمون پاریس را به عهده داشتند. این سه کمونارد هر سه با کارل مارکس نیز آشنا بودند و با او تبادل‌نظر هم داشتند. لئو از طریق رسانه‌ها به زنان آموزش می‌داد و تدریس می‌کرد، دمیتریف در سازمان‌دهی و مشارکت زنان طبقه کارگر فعالیت می‌کرد و از جمله کارگاه‌هایی که صاحبانشان فراری شده بودند را به تعاونی تبدیل کرده بود و زنان کارگر را برای خودگردانی این نهادها تشویق می‌کرد. مینک تشکلی برای مبارزه در عرصه جهانی به راه انداخته بود. نویسنده در این کتاب به استراتژی‌های چندگانه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کموناردهای زن و اهمیت آن اشاره می‌کند.

گوئی این زنان به‌خوبی می‌دانستند که در حال ساختن الگویی برای آیندگان هستند و از این‌رو باید از تمام لحظات اولین حکومت کارگری بهره گیرند و جامعه نوین عاری از ظلم و ستم و استثمار را دوش‌به‌دوش مردان طبقه کارگر معماری کنند.

اولین حکومت کارگری جهان پس از ۷۲ روز مبارزه و مقاومتی ستودنی و الهام‌بخش، سرکوب شد. هزاران تن زندانی شدند. بیش از ۲۰ هزار کمونارد تیرباران شدند که بیش از هزار تن را زنان کمونارد تشکیل می‌دادند. بسیاری از زنان کمونارد متواری و یا تبعید شدند و تا آخر عمر به مبارزات خود برای سوسیالیسم ادامه دادند. لویییز میشل، آموزگار، شاعر و نویسنده و از مدافعان پرشور کمون که در میان مردم «مون مارتز» به بانوی سرخ معروف بود، فرماندهی یکی از گردانه‌های زنان را بر عهده داشت. هنگامی‌که دستگیر شد، با سربلندی در برابر بی‌دادگاه نظامی ایستاد و از کمون دفاع نمود. او در همین بیدادگاه فریاد برآورد که من با تمام وجود به انقلاب اجتماعی تعلق دارم و مسئولیت تمام اعمال

را می‌پذیرم. وی گفت: "به نظر می‌رسد هر قلبی که برای آزادی می‌تپد نصیب‌اش چند گلوله سربی است. من نیز سهم خود را می‌خواهم. اگر شما مرا زنده نگهدارید بدانید که پیوسته در صدد انتقام خواهم بود"

تأثیر کمون پاریس و نقش فعال زنان کمونارد، نه تنها الهام‌بخش کمونیست‌هاست، بلکه الهام‌بخش خلق بسیاری آثار هنری از جمله قطعات موسیقی، نقاشی و فیلم شده است. برتولت برشت نیز در نمایشنامه‌های «روزهای کمون» و «اقدام‌های انجام‌شده» به نمایش زندگی روزمره مردم در ۷۲ روز عمر کمون پاریس می‌پردازد، در جلسات تدریس تاتر از شخصیت‌های کمون پاریس الهام می‌گیرد و پرچم سرخ را می‌سراید:

پرچم سرخ را هماره و هماره خواهی دید،  
با عشق یا نفرت،  
برحسب جایگاهت در این پیکار!  
زیرا که پایانی نیست به‌جز پیروزی قطعی ما!

کار شماره ۱۰۶۴ - سال چهل‌وشش - ۲۰ فروردین ۱۴۰۳

## کشف حجاب، چالشی سیاسی با رژیم

زنان در ایران چنان حجاب اجباری رژیم جمهوری اسلامی را به چالش گرفته‌اند که علاوه بر خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، تمامی سران و دستگاه‌های پلیسی، مذهبی، سران سه قوه و حتی نهادهایی مانند «شورای نگهبان» و «شورای عالی انقلاب فرهنگی» را به مبارزه طلبیده‌اند.

نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، در ۲۱ فروردین ۱۴۰۳ در اطلاعیه‌ای اعلام کرد، از روز شنبه ۲۵ فروردین، قانون حجاب به اجرا درخواهد آمد. همزمان فرماندهی انتظامی چند استان نیز در اطلاعیه‌هایی با متن تقریباً مشابه از آغاز «طرح حجاب و عفاف» در معابر و امکان عمومی خبر دادند. آنان در این متن‌ها، «شهروندان گرامی» را تهدید کرده‌اند اگر «هنجارهای دینی و اخلاقی» را رعایت نکنند، عمل آنان «جرم» شناخته می‌شود و «برابر قانون» با «جدیت» با آنان برخورد خواهد شد.

در همان روز ۲۱ فروردین، رئیس قوه قضاییه رژیم نیز در جلسه‌ای با فعالان رسانه‌ای به مسئله حجاب اشاره کرد و گفت «در قضیه عفاف و حجاب» وضع خوبی نداریم. در همان روزها نیز خبر از «جزئیات ایرادات» شورای نگهبان به «لایحه حجاب و عفاف» و انجام «آخرین اصلاحات» در هفته آتی خبر داده شد.

خامنه‌ای نیز در سخنرانی ۱۵ فروردین خود، مخالفت با حجاب اجباری در ایران را «برنامه بیگانگان» و «استخدام شده و تحت نفوذ بیگانگان» خواند و از نهادهای حکومتی خواست «برای مقابله با آن اقدام کنند». تعدادی دیگر از آخوندها نیز سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایی در همین راستا داشته‌اند.

به این ترتیب می‌بینیم تمام نهادهای جمهوری اسلامی بسیج شده‌اند تا «شهروندان گرامی» را ارشاد و به راه اسلام هدایت کنند! البته پیامدهای اجرای این طرح سرکوبگرانه را باید مدتی بعد شاهد بود.

سابقه «لایحه حجاب و عفاف» که هفته گذشته به یکی از سرتیترهای رسانه‌ها تبدیل شده بود، به گفته محسنی اژه‌ای به فروردین سال گذشته برمی‌گردد. گویا در آن زمان در «شورای عالی انقلاب فرهنگی» قوه قضاییه موظف شد، لایحه‌ای در این زمینه تهیه و به مجلس ارائه کند. قوه قضاییه نیز لایحه‌ای در ۹ ماده به دولت ارائه داد. این لایحه در دولت به ۱۵ ماده تبدیل شد و هنگامی که به مجلس رفت به ۷۱ ماده ارتقا یافت! در آن زمان مجلس بررسی این لایحه را به کمیسیونی ارجاع داد تا محرمانه آن را بررسی کنند. پس از تصویب کمیسیون، لایحه به شورای نگهبان رفت و پس از رفت و برگشت‌ها، ظاهراً هنوز حداقل ایراد به دو ماده باقی مانده است. از فروردین سال گذشته برخی از محتویات لایحه جسته و گریخته مطرح شد تا آن که پس از ماه‌ها، در فروردین ماه امسال متن آن در رسانه‌های انتشار یافت.

اکنون با آن که پاسکاری این «لایحه» بین مجلس و شورای نگهبان و اختلافات لفظی بین دولت و قوه قضاییه ادامه دارد و لایحه به قانون تبدیل نشده است، به یکباره پلیس جمهوری اسلامی، خبر از اجرای «قانون حجاب» و بگیروبند «شهروندان گرامی» می‌دهد.

همان‌گونه که همگان می‌دانند، تلاش برای رواج و تثبیت حجاب اجباری، عمری حتماً بیش از عمر جمهوری اسلامی و رفراوندوم غیر دموکراتیک در فروردین ۱۳۵۸ دارد. فرمان خمینی در آن زمان مبنی بر رعایت «حجاب اجباری» با اعتراضات گسترده زنان ناگزیر پس گرفته شد. اما سران ضد انقلاب عقب‌نشینی نکردند. آنان ابتدا، گام به گام، در ادارات دولتی و اماکن و وسایل نقلیه عمومی حجاب را اجباری کردند و پس از سرکوب نیروها و سازمان‌های سیاسی چپ و انقلابی آن را به یکباره به تمامی عرصه‌های عمومی بسط دادند. با وجود این، و به رغم غلبه جو سرکوب و رعب، زنان هیچ‌گاه به تمامی در برابر خواست رژیم مبنی بر رعایت حجاب کامل اسلامی تسلیم نشدند. از این‌رو، اصطلاح «بدحجابی» رایج شد. سران رژیم از آن زمان تاکنون به تمهیدات گوناگون متوسل شده‌اند، از اجرای طرح‌های مختلف و صدور بخشنامه گرفته تا ایجاد نهادهای رسمی مانند گشت ارشاد، از گسیل دسته‌های چماقدار گرفته تا گله‌های امر به معروف و نهی از منکر، تا شاید زنان را وادار به رعایت «حجاب اجباری» کنند، اما هیچ یک نتیجه نداد. تهدیدات به هیچ گرفته شدند. دستگیری و جریمه و شلاق تأثیری نگذاشت. اسیدپاشی و توهین و ضرب و شتم زنان حاصلی به بار نیاورد. حمله شیمیایی به مدارس دخترانه تنها خشم دانش‌آموزان و خانواده‌ها را برانگیخت. تلاش‌های به اصطلاح «فرهنگی» به تمسخر گرفته شد. بی‌شمار روش‌های دیگر به کار گرفته شد، اما پیامد همه این اقدامات، مقابله و مقاومت بیش‌تر زنان و رواج هر چه بیش‌تر «بدحجابی» رژیم شد. زنان طی دهه‌های گذشته، «حجاب اجباری» را به سخره گرفتند و آن را به کاریکاتوری از حجاب بدل کردند.

به این نیز بسنده نکردند. به تدریج اشکال مقاومت نیز از حالت فردی و منفعل خارج شدند. به صداهای بلند علیه حجاب اجباری بدل گردیدند و در جریان اعتراضات عمومی توده‌ای به جنبشی رواج‌یافته ارتقا دادند. یکی از نمونه‌های برجسته آن، ظهور «دختران خیابان انقلاب» در بطن اعتراضات توده‌ای دی ماه ۹۶ است. نمونه برجسته دیگر، جریان «روسری‌سوزان» در خیزش سال ۱۴۰۱ است که جنبش «زن، زندگی، آزادی» نام گرفت. جنبشی چنان گسترده که مدارس را نیز فراگرفت.

گرچه اعتراضات توده‌ای سال ۱۴۰۱، چندی بعد فروکش کردند، اما تأثیرات آن همچنان در جامعه و به ویژه در میان زنان پایدار مانده است. از آن زمان به بعد، دختران و زنان بسیاری شجاعانه در خیابان‌ها، در دانشگاه‌ها، حتی در برخی مراسم رسمی روسری از سر بر گرفتند و به گفته برخی مقامات رژیم «کشف حجاب» کردند.

اکنون، سران رژیم عاصی، خشمگین و مستأصل به تصویب قانون روی آورده‌اند به این گمان خام که در دهه‌های اخیر درباره رواج حجاب اجباری و "ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی" کوتاهی کرده‌اند، گویا بدون این "قانون" در سرکوب و آزار زنان در زمینه حجاب کوتاهی کرده‌اند. آنان که به خوبی می‌دانند در چهل و چند سال گذشته برای تحمیل حجاب به زنان از هیچ تلاشی دریغ نکرده‌اند، اکنون، از چه رو بر این امر بیهوده پای می‌فشارند؟

در ابتدا اشاره شود که تحمیل حجاب به زنان یکی از روش‌های اسلام‌گرایان در ابراز وجود و هویت خود است. از اولین اقدامات اسلام‌گرایان در هر کشور و منطقه‌ای که نفوذ و قدرت گرفته‌اند، از آفریقا گرفته تا آسیا، تحمیل حجاب بر زنان بوده است. آنان، به این ترتیب، به جز تحمیل شرع اسلام، هدفی سیاسی را پیگیری می‌کنند. آنان می‌کوشند با نشانه‌روی زنان، یعنی یکی از آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی، جو رعب و وحشت را هم بر زنان و به تبع آن خانواده‌ها مستولی کنند؛ تا باشد جامعه از نظر ظاهری، یک جامعه اسلامی را تداعی کند و استقرار قدرت سیاسی آنان به رخ کشیده شود. در ایران نیز، خمینی با صدور فرمان "حجاب اجباری" همین دو هدف را دنبال می‌کرد؛ نخست، تحمیل شرع، دوم، تثبیت قدرت سیاسی و اعلام وجود حکومتی اسلامی. پس، آن گاه که این امر به چالش کشیده شود، نه فقط ارزش‌های شرعی، بلکه قدرت سیاسی حاکم است که به چالش کشیده می‌شود.

اکنون با وجود اعتراضات گسترده توده‌ای رکود یافته‌اند، اما بحران‌های اجتماعی پابرجا هستند. رژیم به خوبی می‌داند اکثریت عظیمی از مردم با جمهوری اسلامی مخالفند. این مخالفت در اشکال گوناگون از اعتراضات توده‌ای، تا اعتراضات معلمان و بازنشستگان و پرستاران و دانشجویان، اعتراضات و اعتصابات کارگری و حتا در انتخابات سال‌های اخیر جمهوری اسلامی به روشنی ابراز شده و می‌شوند. در چنین شرایطی، بی‌حجابی زنان، جلوه‌ایست دیگر از مخالفت و مقاومت در برابر رژیم جمهوری اسلامی. از همین‌روست که در اکثر سخنان سران سیاسی - مذهبی و نظامی رژیم، اصطلاحاتی نظیر "توطئه دشمن"، "برنامه بیگانگان" و "استخدام شده و تحت نفوذ بیگانگان" به کار گرفته می‌شود، یعنی دقیقاً همان انگ‌هایی که رژیم به اعتراضات توده‌ای و مردم معترض می‌زند. ایجاد فضای رعب و وحشت هر چه بیشتر با استقرار نیروهای پلیس در معابر عمومی به بهانه مبارزه با "بدحجابی" و "بی‌حجابی" از دیگر علل است. انگیزه دیگر، انحراف افکار عمومی از بحران‌های دیگر داخلی و خارجی است.

باری، حاصل تمامی تلاش‌های جمهوری اسلامی در سال‌های متمادی، برای تحمیل حجاب اجباری اکنون به کشف حجاب منجر گشته و همان گونه که گذشته نشان داده است، نه تنها تمامی تلاش‌های مذبحانه رژیم ثمری به بار نخواهد آورد، بلکه جنبش کشف حجاب گام‌های بیش‌تر و گسترده‌تری به جلو خواهد داشت. زیرا در این کشاکش، زنان بی‌حجاب تنها نیستند، بلکه اکثریت توده‌های کارگر و زحمتکش به جان آمده از استثمار و ستم، در جای جای ایران، با آنان هم‌گام‌اند.

## جنگ ارتجاع علیه زنان، جنگی علیه عموم توده‌های مردم است

ارتجاع حاکم بر ایران، مزدوران مسلح خود را برای جنگ با زنان به خیابان‌ها و دیگر مراکز عمومی گسیل کرده است. مزدوران به وحشیانه‌ترین شکل ممکن زنانی را که دیگر به حجاب اجباری تمکین نمی‌کنند، مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و به مراکز سرکوب پلیس منتقل می‌کنند، به آن‌ها توهین می‌کنند، گاه مورد تعرض جنسی قرار می‌دهند، آن‌ها را به جریمه نقدی و حتی زندان محکوم می‌کنند. با تمام این وحشی‌گری اما، مقاومت و ایستادگی زنان در برابر این مزدوران حکومت اسلامی، قهرمانانه است و حاضر به عقب‌نشینی نیستند.

هدف جمهوری اسلامی از این اقدامات زن‌ستیزانه و گسیل مزدوران مسلح خود به خیابان‌ها علیه زنان و سرکوب آن‌ها چیست و آیا تمام این لشکرکشی برای به تبعیت و اداشتن زنان بر سر حجاب اجباری است؟ تردیدی نیست که رژیم با این لشکرکشی گسترده علیه زنان، در تلاش است فرمان دیکتاتور را که اعلام کرده بود: "کشف حجاب هم حرام شرعی است هم حرام سیاسی" بازور اسلحه به کرسی بنشانند و زنان را به تحمیل حجاب اجباری وادارد. در واقعیت اما این خود جزئی از یک هدف بزرگ‌تر جمهوری اسلامی است.

در وهله نخست، هدف رژیم، انتقام‌گیری از زنانی است که در نیمه دوم سال ۱۴۰۱ چنان ضربه سنگینی به آن وارد آوردند که هیچ‌گاه از عواقب آن نجات نخواهد یافت. زنان برپاکنده جنبشی علیه نظم ارتجاعی و استبدادی حاکم بودند که رژیم را تا آستانه سرنگونی مورد تهدید قرارداد.

برای نخستین بار در تاریخ کشورهای خاورمیانه، جنبشی برای سرنگونی یک دولت دینی در ایران شکل گرفت که زنان نقش اصلی را در برپائی و تداوم آن داشتند. صدها هزار زن در سراسر ایران به نبرد رودرو با رژیمی برخاستند که خود را عرصه حاکمیت خدا بر روی زمین و مجری فرامین اسلام ناب محمدی اعلام کرده است. هنوز صدای مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه‌ای که خود را رهبر اسلام‌گرایان شیعه می‌داند، در گوش دیکتاتور طنین‌انداز است. زنان در جریان این نبرد با ارتجاع حاکم، مقدسات اسلامی مرتجعین را لگدمال کردند. فقط این نبود که حجاب تحمیلی دولت دینی اسلام‌گرا را به دور افکنند، بلکه حجاب را که نماد اسارت زن و مقدسات اسلامی است، در برابر چشمان تمام مردم جهان به آتش کشیدند. اما به دور انداختن حجاب و به آتش کشیدن آن به این معنا نبود که خواست زنان محدود به برانداختن حجاب اجباری است. این اقدام، اعتراضی بود به تمام تبعیض و ستمی که جمهوری اسلامی بر زنان تحمیل کرده و آن‌ها را از حقوق انسانی و آزادی‌شان به‌عنوان یک انسان، محروم کرده است. از همین رو شعار این جنبش، "زن، زندگی، آزادی" معنای دیگری جز سرنگونی جمهوری اسلامی نداشت. نقش و مبارزه رادیکال زنان در جنبش نیمه دوم سال ۱۴۰۱، البته در یک‌لحظه شکل نگرفته بود، ادامه و نقطه اوج مبارزاتی بود که در چهار دهه گذشته به اشکال مختلف در جریان بود. با اعتلای جنبش توده‌ای، به‌ویژه از سال ۱۳۹۶ زنان نقش فعالی در مبارزات سیاسی بر عهده گرفتند. در همان سال ۹۶ بود که زنی دلاور، بالای یک سکوی برق در خیابان انقلاب رفت و روسری‌اش را از سر برداشت و حجاب را به دور افکند. رشد و اعتلای مبارزات زنان و خصلت رادیکال آن، با حضور گسترده‌تر زنان در تمام جنبش‌های پس‌از آن مشهود بود. در جریان قیام آبان ماه سال ۹۸ رهبری مبارزات در برخی محلات و شهرها در دست زنانی قرار داشت که مردم را به شرکت در قیام دعوت می‌کردند.

همین روحیه رزم‌جویانه بود که به نقش‌آفرینی زنان در جنبش سال ۱۴۰۱ انجامید. در جریان این مبارزه که چهار ماه به طول انجامید، زنان نه‌فقط نیروی عمده این جنبش، بلکه رهبری کننده آن نیز بودند. زنان در طول چهار ماه نبردهای خیابانی، حماسه آفریدند. مزدوران رژیم اما به وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها به‌ویژه علیه زنان متوسل شدند. ده‌ها تن از زنان در خیابان‌ها به قتل رسیدند. صدها تن مصدوم شدند. مزدوران آدمکش رژیم در خیابان‌ها و در بازجویی‌های پلیس، سپاه، وزارت اطلاعات به زنان تجاوز کردند. هزاران تن بازداشت و گروه‌کثیری به حبس محکوم شدند.

این جنبش، در نتیجه وحشی‌گری عنان‌گسیخته رژیم عقب‌نشینی کرد، اما زنان، روحیه مبارزاتی و تعرضی خود را از دست ندادند. در طول یک سال گذشته در اشکالی دیگر به مبارزات ادامه دادند و باوجود تهدیدات و فشارهای متعدد پلیس و دیگر مزدوران دولتی از دست آورده‌های خود در این مبارزه پاسداری کردند و دیگر به حجاب اجباری تن ندادند. جمهوری اسلامی اکنون که ظاهراً اوضاع آرام‌تر به نظر می‌رسد، موقعیت را برای گسیل گله‌های مزدور مسلح به خیابان‌ها و دیگر مراکز عمومی و جنگ علیه زنان به‌منظور جبران شکست خود و انتقام‌گیری از زنان مناسب دیده است.

اما این‌که جمهوری اسلامی لحظه کنونی را برای جنگ علیه زنان برگزیده است، دلایل دیگری هم دارد که نشان می‌دهد این صرفاً جنگی علیه زنان نیست، بلکه یک اعلان‌جنگ به عموم توده‌های مردم است. این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی با یک بحران سیاسی ژرف در ایران روبه‌روست. وضعیت رژیم پیوسته وخیم‌تر می‌شود. در این شرایط که مبارزات سیاسی توده‌ای برای تسویه‌حساب با طبقه حاکم در حال اعتلاست و شرایط عینی انقلاب، نیاز به دگرگونی نظم موجود را به واقعیتی بالفعل تبدیل کرده است، هرلحظه امکان وقوع جنبش‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی علیه نظم مستقر وجود دارد. جنبش‌های بزرگ چند سال اخیر آشکارا این واقعیت را به‌وضوح نشان داده‌اند. طبقه حاکم که از این واقعیت آگاه است و می‌داند با توجه به تشدید روزافزون تضادها و نارضایتی هرچه گسترده‌تر مردم از وضع موجود، این بار جنبشی گسترده‌تر از جنبش‌های پیشین شکل خواهد گرفت، از سرنوشت آینده

خود وحشت‌زده و بیمناک است. در همان حال این احتمال را هم منتفی نمی‌بیند که ممکن است در نتیجه تشدید بحران خاورمیانه و افزایش درگیری‌های نظامی، کار به درگیری‌های گسترده منطقه‌ای وسیع‌تر بیانجامد، در حالی‌که پشتش کاملاً خالی است، نه فقط از حمایت مردم برخوردار نیست، بلکه این مردم علیه جمهوری اسلامی هستند و خواستار برافتادش هستند. بنابراین با لشکرکشی علیه زنان و نمایش قدرت نظامی در خیابان‌ها می‌خواهد ظاهراً پیش‌دستی کند و آمادگی خود را برای سرکوب به رخ عموم مردم بکشد. بنابراین گسیل گسترده گله‌های مزدور مسلح به خیابان‌ها علیه زنان، در همان حال یک اعلان جنگ به عموم مردم ایران نیز هست.

اما رژیم‌ها که از هر جهت ورشکسته است و در میان اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران رسوا و بی‌اعتبار، به‌رغم تمام وحشی‌گری‌اش، نمی‌تواند سیلی را که برای جارو کردن جمهوری اسلامی به راه افتاده متوقف سازد و روند تحول جامعه ایران را که نیاز به تغییر و دگرگونی دارد، سد کند. جمهوری اسلامی ناتوان‌تر از آن است که حتی بتواند با میلیون‌ها زن در سراسر ایران درگیر شود و آن‌ها را به اطاعت وادارد. فراتر از آن، کوچک‌تر از آن است که بتواند با نمایش نیروی مسلح مزدورش، میلیون‌ها کارگر و زحمتکشی را که زیر فشارهای کمرشکن اقتصادی و سیاسی قرار دارند و آماده برای نبردی سرنوشت‌ساز، از مبارزه بازدارد. تحت شرایط سیاسی کنونی جامعه ایران، طغیان ستم‌دیدگان علیه ستمگران حاکم، ناگزیر و قطعی است.

در این شرایط، حمایت همگانی از مبارزات و مطالبات زنان که هم‌اکنون در خیابان‌ها علیه ددمنشی رژیم در جریان است، وظیفه‌ای فوری در برابر عموم مردم ایران است. نباید اجازه داد که رژیم به‌سادگی در مراکز عمومی به زنان تعرض و آن‌ها را سرکوب کند. ایستادن و تماشا کردن درشان مردمی مبارز نیست. باید در همه‌جا به نفع زنان دخالت کرد و مزدوران سرکوبگر رژیم را وادار به عقب‌نشینی کرد. ضرورت تشدید مبارزه علیه رژیم حاکم مبرم‌تر از هر زمان دیگر است. باید با تشدید مبارزات، جبهه‌های دیگری علیه رژیم گشود و مانع از آن شد که جمهوری اسلامی تمام نیروی خود را علیه زنان متمرکز کند. سرکوب زنان، سرکوب عموم توده‌های مردم ایران است.

کار شماره ۱۰۶۶ - سال چهل و شش - ۳ اردیبهشت ۱۴۰۳

## پایداری دلاورانه زنان در مقابل ارتجاع هار اسلامی

از روز شنبه ۲۵ فروردین ۱۴۰۳ که جمهوری اسلامی موج جدیدی از یورش و تهاجمات وحشیانه را علیه زنان ایران سازماندهی کرد، دو هفته گذشته است. دو هفته‌ای که ایستادگی و مقاومت زنان در مقابل گزیمه‌های هار رژیم بار دیگر مقاومت و پایداری آنان را به موضوع روز جامعه تبدیل کرد، توده‌های مردم را به همراهی و همدلی بیشتر با آنان کشانید، امید به پیروزی را در گروه‌های مختلف اجتماعی عمیق‌تر کرد و حاکمیت را بر سر تداوم شیوه‌های سرکوب زنان بار دیگر به ناکامی و اختلاف و دودستگی کشانید.

در دو هفته گذشته که با فرمان مستقیم خامنه‌ای دور تازه‌ای از سرکوب زنان با شدتی فزونتر از دوره‌های قبل آغاز شد؛ مأموران هار نیروی انتظامی همراه با گله‌های حزب الله، سگان وحشی لباس شخصی و زنان مزدور و سیاهپوش رژیم، جنگی تمام عیار را علیه زنانی که با پوشش اختیاری در کوچه و خیابان و اماکن عمومی ظاهر می‌شوند، شروع کردند. جنگی فرسایشی که به دلیل گستردگی حضور زنان در خیابان و میدان‌های شهر، در مترو و دانشگاه و مدرسه، در فروشگاه‌ها و مراکز خرید، در پارکها و دیگر اماکن عمومی، عملاً از حوزه سرکوب زنان فراتر رفت و اکنون کل جامعه را فرا گرفته است.

در این دو هفته، اجرای طرح عفاف و حجاب نور با تاکید چند باره خامنه‌ای مبنی بر اینکه حجاب اجباری هم به لحاظ شرعی و هم به لحاظ قانونی برای زنان واجب است و لازم الاجرا، با شتابی روزافزون در دستور کار فراجا - فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی - قرار گرفت. از بامداد شنبه ۲۵ فروردین، حضور پر رنگ نیروی انتظامی با نمایش ماشین‌های ون پلیس و گشت ارشاد در خیابان‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ به طرز چشمگیری به نمایش درآمد. در این مدت، ضرب و شتم زنانی که با پوشش اختیاری در خیابان‌ها حضور می‌یافتند، به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سازماندهی شد. دختران و زنان به اصطلاح بی حجاب با خشونت تمام بازداشت و به داخل ماشین‌های ون پلیس پرتاب می‌شدند. در چند روز اول اجرای این طرح، هر آنچه به نمایش در می‌آمد، یک جنگ تمام عیار اعلام نشده علیه زنان و جامعه بود که با خشونت کم نظیر برای منکوب کردن جامعه آغاز شده بود. همراه با وحشیگری‌های بی حد و حصر نیروهای سرکوب، پروپاگاندای شبانه روزی دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم نیز مبنی بر اینکه همه ارگان‌های سرکوب رژیم در اجرای آن سهیم هستند، شدت یافت. همراه با سرکوب عریان زنان، جمهوری اسلامی یک جنگ روانی تمام عیار را نیز علیه زنان سازماندهی کرد تا به زعم خود به جامعه و به طور اخص به حامیان خود بباوراند که اینبار در تحمیل حجاب اجباری به زنان جدی است و با پشتوانه همه نهادهای سرکوب، زنان را به پذیرش حجاب اجباری مجبور خواهد کرد.

تلاش حاکمیت برای به تصویر کشیدن چنین نمایشی از قدر قدرتی در سرکوب زنان، فقط برای چند روز دوام آورد و پس از آن، تصویر دیگری از جامعه در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازتاب یافت. این تصویر جدید، نمایش قدرت زنان و ایستادگی آنان در مقابل سرکوبگران هار جمهوری اسلامی بود. با به نمایش درآمدن مقاومت زنان در مقابله با سرکوبگران رژیم، به رغم آنهمه وحشیگری سگان هار جمهوری اسلامی، به رغم آنهمه بگیر و ببندهای لجام گسیخته، آنچه اکنون در فضای جامعه جاری است، همانا قدرت پایداری زنان و حمایت مردم از آنان است که قدر قدرتی سرکوبگران را به چالش گرفته‌اند. چالشی تحسین برانگیز که در مواردی نمادی از ایستادگی زنان در روزهای اوج جنبش «زن، زندگی، آزادی» را بازتاب می‌دهد.

وحشت مزدوران سرکوبگر و چماق‌داران وحشی رژیم از شهادت زنان و حمایت مردم از آنان به هنگام بازداشت، به اندازه‌ای چشمگیر بود که هر دختری که با پوشش اختیاری مورد تهاجم قرار می‌گرفت، ابتدا چند مأمور زن به دورش حلقه می‌زدند، در حلقه بعدی مأموران نیروی انتظامی قرار می‌گرفتند و پس از آن نیروهای امنیتی لباس شخصی حضور داشتند تا با نمایش قدرت و تزییق وحشت در جامعه طرح سرکوب زنان را بی دغدغه اجرایی کنند. اما به رغم اینهمه اعمال خشونت، اوضاع متناسب با خواست و اراده نیروهای سرکوبگر پیش نرفت. به تدریج ویدئوهایی در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شدند که به رغم نمایش خشونت بی حد و حصر نیروهای سرکوب، مقاومت و پایداری زنان را بازتاب می‌دادند. در کنار مقاومت فردی زنان، ویدئوهایی هم از بازداشت زنان توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی در مترو و خیابان‌های تهران و پاره‌ای از شهرهای دیگر به انتشار درآمد، که مردم با حمایت و اعتراض عمومی خود دختران دستگیر یا محاصره شده در میان گله‌های سرکوب را رهایی می‌دادند.

با گذشت هر روز، تصویر نمایش قدرتی که حاکمیت در پیشبرد سرکوبگرانه طرح «عفاف و حجاب نور» از خود ارائه داده بود، رنگ باخت و به جای آن تصاویری از نمایش قدرت مردم و ایستادگی زنان در اذهان عمومی جا گرفت. زنان و جامعه از شوکی که در روزهای آغازین پیشبرد طرح سرکوب نور به آنان وارد شده بود، بیرون آمدند و به تدریج مقاومت زنان عمومی‌تر شد. و بدین سان جنگ روانی تبلیغاتی رژیم علیه زنان شکست خورد و نمایش این شکست قبیل از هر چیز و هر کجا در درون حاکمیت و حامیان آن بازتاب یافت.

در شروع اجرای پروژه سرکوب موسوم به طرح نور، همه جنجال آفرینی تبلیغاتی حاکمیت بر این بود که پروژه فوق صرفاً با دستور خامنه‌ای عملی و سازماندهی شده است. اما پس از چند روز که وحشیگری‌های گسترده مزدوران رژیم

در لشکرگشی خیابانی علیه زنان با ایستادگی قهرمانانه آنان مواجه شد، انعکاس شکست روانی رژیم در دستگاه‌های تبلیغاتی درون حاکمیت بازتاب یافت.

نخستین نشانه‌های شکست روانی و عملی طرح فوق، در تونیتی از مهدی فضائلی عضو دفتر حفظ و نشر آثار خامنه‌ای در شبکه اجتماعی ایکس با ذکر عبارتی از خامنه‌ای انعکاس یافت. مهدی فضائلی روز جمعه ۳۱ فروردین با باز نشر جملاتی از خامنه‌ای مبنی بر اینکه: «کشف حجاب، هم حرام سیاسی و هم حرام شرعی است؛ منتها دشمن با نقشه و برنامه وارد این کار شده، ما هم باید با برنامه و نقشه وارد شویم؛ کارهای بی قاعده و بدون برنامه نباید انجام دهیم»، اعلام کرد: به تازگی برخی از مسئولان به دلیل انجام کارهای بی قاعده از رهبری تذکر دریافت کرده‌اند. دو روز بعد از اظهار نظر مهدی فضائلی، دبیر ستاد امر به معروف و نهی از منکر نیز با بیان اینکه مجموعه تحت مدیریت او در اعمال شدیدتر حجاب اجباری در روزهای اخیر نقش نداشته است، از وضعیت موجود انتقاد کرد و گفت، این نهاد از مأموران متخلف در «طرح نور» دفاع نمی‌کند.

با این همه، اختلاف و دو دستگی بر سر چگونگی پیشبرد طرح سرکوب زنان عمیق‌تر از آن بود که در همین جا خاتمه یابد. به دنبال اظهار نظر مهدی فضائلی و دبیر ستاد امر به معروف، محسنی اژه‌ای، رئیس قوه قضاییه نیز روز سه شنبه ۴ اردیبهشت وارد میدان شد و در ارتباط با گمانه زنی‌های مبنی بر کنار کشیدن دولت از اجرای طرح «نور» و تلاش ابراهیم رئیسی برای «جاخالی» دادن از وحشی‌گری روزهای اخیر نیروهای سرکوب گفت: من و رئیسی در اسفندماه گذشته طی جلساتی تصمیم به اجرای طرح عفاف و حجاب گرفتیم و در همین راستا از فراجا نیز خواسته شد تا در این قضیه به میدان بیاید؛ خوب آیا اکنون می‌توان خود را کنار بکشیم و اصطلاحاً به تعبیر عامیانه بگوییم «کی بود؛ کی بود؛ من نبودم»؟

به مرور اختلاف بر سر اجرای این طرح به درون نمایندگان مجلس ارتجاع نیز راه یافت و تنی چند از نمایندگان با انتقاد از وزیر کشور مبنی بر اینکه «تا کی می‌خواهید به این شیوه نادرست برخورد با مقوله حجاب ادامه دهید»، اعلام کردند «این طرح جواب نمی‌دهد و مجلس از اجرای آن مطلع» نبوده است.

در پی تشدید وحشیگری نیروهای سرکوب و گسترش درگیری و ایستادگی زنان در مقابله با مزدوران سرکوبگر رژیم، موضوع به بیرون از قدرت حاکمه نیز سرایت کرد و حمایت از زنان و قدردانی از پایداری آنان در جامعه ابعاد وسیع‌تری یافت. شبکه‌های اجتماعی در دفاع از زنان به شدت فعال شدند. ۶۱ وکیل دادگستری نسبت به غیرقانونی بودن اجرای این طرح اعتراض کردند و رسانه‌های جریان موسوم به اصلاح طلبان حکومتی نیز با نگرانی از اینکه اجرای این طرح منجر به تنش‌های اجتماعی و عصیان بیشتر مردم می‌شود، با دادن بند و اندرز به حاکمیت خواستار توقف اجرای آن و به رسمیت شناختن پوشش اختیاری زنان شدند.

با گذشت دو هفته، اکنون زنان و توده‌های مردم ایران پر انرژی‌تر از قبل در مقابل رژیم ایستاده‌اند. مقاومت تحسین برانگیز زنان، حمایت جامعه از آنان و فضای بیرونی و درونی ایجاد شده علیه سرکوب لجام گسیخته زنان و وحشیگری‌های سگان هار رژیم، وضعیت را برای جمهوری اسلامی در پیشبرد سرکوب زنان سخت‌تر کرده است. هم اینک فضای عمومی به نفع زنان و مبارزات آنان تغییر کرده و جمهوری اسلامی در پیشبرد جنگ روانی علیه زنان به کلی خلع سلاح شده است. ارتجاع حاکم که در روزهای نخست پیشبرد طرح عفاف و حجاب نور خود را قدر قدرت میدان می‌دید، اکنون با روحیه‌ای شکست خورده به تریبون‌های نماز جمعه و دیدار سرکوبگران با مراجع قم روی آورده‌اند. بلندگوهای نماز جمعه، با دستورالعمل‌های از پیش تعیین شده، یکپارچگی حاکمیت را در ادامه اجرای طرح نور تکرار می‌کنند. دادستان کل و رئیس دیوان عالی کشور کماکان به ادامه مقابله با زنان تاکید دارند. احمد رضا رادان - جلال مردم ایران - روز جمعه ۷ اردیبهشت به قم سفر کرد. این به اصطلاح فرمانده کل انتظامی کشور، در اجتماعی که طلاب قم با لباس نظامی در مقابلش نشسته بودند، از سر عجز و ناتوانی و سرپوش گذاشتن بر وحشیگری‌های بی حد و حصر نیروی انتظامی تحت امرش اعلام کرد، برای نظام مقوله حجاب امری فرهنگی و اجتماعی است نه امنیتی، و آنگاه با وقاحتی تمام گفت: برخورد تاکنونی نظام با زنان در چهارچوب فرهنگی بوده است.

در این میان، زنان و توده‌های مردم ایران بی توجه به یاهو سرایی‌های رادان، بی توجه به رجزخوانی‌های مسئولان قضایی و اجرایی و تریبون‌های نماز جمله، با عزمی استوار راه خود برگزیده‌اند و در مسیر رهایی زن از هرگونه تبعیض و ستم و نابرابری پیش می‌روند. زنان و توده‌های مردم ایران به خوبی می‌دانند که شکاف و دودستگی موجود در حاکمیت و حتی دفاع اصلاح طلبان حکومتی از مبارزات زنان نتیجه تعمیق مبارزات زنان و پایداری سلحشورانه آنان در مقابل ارتجاع هار اسلامی است. زنان دلاوری که پایداری آنان در پاسداری از پوشش اختیاری، بار دیگر نام و نشان زنان ایران را در عرصه داخلی و بین‌المللی بلندآوازه کرد، شکوه ایستادگی‌شان را در افکار عمومی بازتاب داد و اراده خلل ناپذیر زنان و عموم توده‌های مردم ایران را در سرنگونی ارتجاع هار اسلامی استوارتر کرد.

## رشد تن‌فروشی و شبکه‌های قاچاق، ذاتی نظم موجودند

جمهوری اسلامی نمونه‌ای منحصر به فرد در میان دولت‌های سراسر جهان است که تمام فسادها و شبکه‌های رنگارنگ دزدی، قاچاق و تبهکاری را یکجا در درون خود جمع کرده است. در ایران امروز کمتر کسی را می‌توان یافت که از شبکه‌های سازمان‌یافته مافیائی رنگارنگی که یک سر آن‌ها وصل به نهادها و مقامات دولتی است و سر دیگر آن حتی به شبکه‌های مافیای بین‌المللی، بی‌اطلاع باشد. اما ظاهراً پلیس فاسد جمهوری اسلامی برای رد گم کردن از این واقعیت، وظیفه خود می‌داند که هر چند وقت یکبار بر سر یکی از این شبکه‌ها هیاهو به راه بیندازد و پیرامون دست‌آوردهای خود در متلاشی کردن این یا آن شبکه قاچاق و خلافکار، لاف‌وگزارف بگوید. حالا نوبت به ادعای متلاشی کردن شبکه‌های قاچاق زنان و دختران ایرانی به کشورهای دیگر رسیده است.

درست در شرایطی که زنان مبارز در سراسر ایران بر سر حقوق پایمال‌شده خود در حال جنگ با رژیم ارتجاعی زن‌ستیز و مزدوران درصحنه‌اش از جمله همین مزدوران فاسد و سرکوبگر پلیس هستند، سخنگوی فرماندهی پلیس ادعا کرد که در «راستای حفظ سلامت جامعه و ارتقاء امنیت و آرامش» طوفان به پا کرده و در یک عملیات ضربتی باندهای سازمان‌یافته قاچاق دختران و خانه‌های فساد و فحشا را متلاشی کرده و ۹۶ نفر را دستگیر کرده است.

سخنگوی فرماندهی پلیس جمهوری اسلامی روز چهارشنبه ۵ اردیبهشت در تشریح این اقدامات خود گفت:

«در یکی از این جرائم بین‌بخشی (نیمه‌آشکار و نیمه‌پنهان) به پروژه «سرویس اسکورت» و انهدام شاخه خارجی باند فساد و فحشاء که اقدام به شناسایی، جذب و انتقال دختران برای خدمات جنسی و قاچاق آنها به خارج از کشور می‌نمودند اشاره کنم که از نقاط درخشان کارنامه کاری همکارانم در پلیس امنیت عمومی فراجا است.»

وی در ادامه به «پروژه کینگ که شبکه‌ای سازمان‌یافته برای قاچاق زنان به کشورهای ترکیه و گرجستان بود، اشاره کرد و گفت: در نهایت پلیس اعضای اصلی را در تهران، البرز، پایانه فرودگاهی و گذرگاه مرزی بازرگان دستگیر کرد و تحویل مراجع قضائی داد.»

وی در اشاره به پرونده «چتر بیت» که «اقدام به تهیه فیلم‌های مستهجن و مروج فساد به صورت برنامه زنده برای شبکه‌ها و سایت‌های منتشرکننده محتوای غیراخلاقی می‌کرد»، افزود: «متأسفانه برخی از دختران کم‌سن‌وسال و جوان (۱۵ تا ۲۶ سال) در دام سرکرده شبکه «چتر بیت» که اقدام به تولید فیلم‌های جنسی زنده برای مردان با ملیت‌های مختلف آلمانی، فرانسوی، آمریکایی، اوکراینی، روسی، انگلیسی و... می‌کردند.»

سخنگوی فرماندهی پلیس جمهوری به چندین نمونه دیگر از جمله خانه فساد در یکی از مناطق مرفه تهران با زیرشاخه‌های متعدد و دستگیری تعدادی دیگر نیز اشاره داشت.

برکسی پوشیده نیست که در اظهارات سخنگوی پلیس رژیم حاکم بر ایران، حرف جدیدی نیست. همگان از رشد تن‌فروشی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی آگاه‌اند و ماجرای قاچاق زنان و دختران ایرانی برای سوءاستفاده جنسی به‌ویژه به کشورهای همسایه و از جمله شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس عمری به قدمت موجودیت جمهوری اسلامی در ایران دارد. اما سخنگوی پلیس حکومت اسلامی حرفی در چرائی رشد تن‌فروشی و گسترش شبکه‌های قاچاق زنان و دختران برای سوءاستفاده جنسی به کشورهای دیگر نداشت و البته نمی‌توانست داشته باشد. چراکه پای نظمی که پلیس، پاسدار آن هست، در میان است.

رشد تن‌فروشی و فحشاء در جامعه ایران به نحو لاینفکی بانظم سرمایه‌داری ایران، موجودیت جمهوری اسلامی و سیاست‌های آن مرتبط است. اساساً جمهوری اسلامی به‌عنوان یک دولت اسلام‌گرا خودش آشکارا مبلغ و مروج تن‌فروشی است. جمهوری اسلامی پاسدار دینی است که در آن زن در منزلت و جایگاهی پایین‌تر از مرد قرار دارد و رسمی و غیررسمی مورد خریدوفروش قرار می‌گیرد. یک مرد ثروتمند به‌حسب مقررات ارتجاعی دین اسلام و قوانین رسمی جمهوری اسلامی می‌تواند چهار زن رسمی و چندین زن صیغه‌ای داشته باشد. یعنی دولت دینی این مجوز را به مرد داده است که عملاً این زنان را مثل هر کالای دیگری بخرد. علاوه بر این، همه می‌دانند، جمهوری اسلامی مبلغ و مروج صیغه است. این حق را به مرد داده است که زنی را برای سوءاستفاده جنسی چند روز و حتی چند ساعت خریداری کند. شرط آن هم فقط این است که سهم آخوند را بدهد که اسلامی شود. اکنون مدت‌هاست که دفاتر رسمی هم برای این خریدوفروش جسم و جان زن تحت عنوان ازدواج موقت در همه‌جا به‌ویژه در مراکز مذهبی و شبکه‌های اجتماعی برپا شده است. دایرکنندگان این مراکز فحشاء هم وابسته به باندهای درونی حکومت‌اند و از همین طریق نیز گروهی از این زنان را برای قاچاق به کشورهای دیگر دست‌چین و گسیل می‌کنند. پلیس هم در اینجا نظیر قاچاق و توزیع مواد مخدر، در نقش شریک جرم، تسهیل‌کننده کار و انتقال به کشورهای دیگر را دارد و سهم خود را از این تجارت و قاچاق می‌برد. اما علاوه بر پلیس، برخی دیگر از نهادهای جمهوری اسلامی نیز در تشویق فحشا و شبکه‌های قاچاق سهیم‌اند و نقش دارند. از جمله دستگاه‌های امنیتی از این زنان تن‌فروش به‌عنوان خبرچین، جاسوس و همکار برای بدنام کردن، به دام انداختن و بازداشت مخالفین رژیم استفاده می‌کنند. اینان به پرستوهای وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه پاسداران معروف شده‌اند. تاکنون نیز نمونه‌های متعددی از این سوءاستفاده نهادهای امنیتی و اطلاعاتی از زنان تن‌فروش برملا شده است.

اما چرا برخی از زنان تن به این ذلت و تحقیر تن‌فروشی می‌دهند؟ حقیقت این است که هیچ انسانی حاضر نیست تن خود را با تمام تحقیر و شکنجه همراه آن، در ازای پول بفروشد، مگر آنکه اضطرار، فقر، بیکاری، گرسنگی، در یک‌کلام، جبر اقتصادی وی را ناگزیر به چنین کاری کند. راست است که این پدیده، ذاتی نظام طبقاتی است و در کشورهای سرمایه‌داری دیگر هم به درجات مختلف پدیده تن‌فروشی وجود دارد، اما در هیچ کشور دیگری فشار اقتصادی بر مردم محروم و تحت ستم جامعه همچون ایران نیست. در بسیاری از کشورها حتی مردمی که بیکار و فقیرند، از برخی حمایت‌های مادی برخوردارند که بتوانند یک زندگی حداقلی داشته باشند. علاوه بر این، زنان تن‌فروش از حمایت قانونی برخوردارند.

در ایران اما فقر چنان ابعادی به خود گرفته که لااقل سه‌چهارم جمعیت کشور در قعر خط فقر قرار دارند. دستمزد و حقوقی که یک خانواده‌های کارگری و کارمندان معمولی دریافت می‌کند، کفاف ده روز هزینه‌های زندگی آن‌ها را نمی‌دهد. این البته در حالی است که صاحب یک مسکن باشند و الا این حقوق گاه نمی‌تواند جبران‌کننده اجاره مسکن باشد. بخش بزرگی از جمعیت کشور بیکارند بدون حتی برخوردارگی از بیمه‌های اجتماعی و حداقل حمایت دولتی. مجسم کنید که از متجاوز از ۶۰ میلیون جمعیت در سن کار در ایران، تنها رقمی حدود ۲۳ میلیون، آن‌هم با حساب‌سازی دولتی، شاغل اعلام شده است. در ایران جمعیتی بیش از ۲ میلیون نفر را زنان سرپرست خانوار تشکیل می‌دهند که اکثریت بزرگ آن‌ها گاه با چند فرزند در منتهای فقر و بدبختی زندگی می‌کنند. بنابراین در کشوری باین‌همه مصیبت اجتماعی باید هم تن‌فروشی پیوسته افزایش یابد و هم از این بابت، شبکه‌های قاچاق زنان برای سوءاستفاده به کشورهای دیگر رونق داشته باشند.

بنابراین روشن است که هم ساختار اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری ایران و هم دولت دینی جمهوری اسلامی هر دو نه‌تنها بانی و باعث، بلکه مشوق این معضل اجتماعی و تباه کردن جسم و جان گروهی از زنان جامعه ایران‌اند. سخنگوی پلیس جمهوری اسلامی گرچه با این گزارش خود می‌خواست ظاهراً از دست‌آوردهای خود تعریف و تمجید کند، در واقعیت اما فقط گوشه کوچکی از گند و کثافتی را که سرتاپای نظم ارتجاعی حاکم بر ایران را فراگرفته است، برملا کرد. در چهارچوب نظم اقتصادی- اجتماعی و سیاسی کنونی ایران هیچ راه‌حلی برای این معضل اجتماعی همچون ده‌ها و صدها مصیبت اجتماعی دیگر وجود ندارد. تنها سرنگونی این نظم و استقرار یک نظم شورایی و سوسیالیستی می‌تواند، جامعه و توده‌های مردم ایران را از این‌همه فاجعه نجات دهد.

کار شماره ۱۰۶۷ - سال چهل و شش - ۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۳

## نیکا نمادی از شجاعت و رزمندگی نسلی جوان و مبارز

روز سه شنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۳، بی بی سی جهانی اسناد محرمانه‌ای از یک گزارش طبقه بندی شده سپاه پاسداران را منتشر کرد؛ که ۶ صفحه از این گزارش محرمانه چند صد صفحه‌ای خلاصه‌ای از نحوه دستگیری نیکا شاکرمی و خشونت‌های اعمال شده بر او را بازتاب می‌دهد.

این اسناد حاوی صحنه‌های دردناکی از لحظه دستگیری نیکا در ۲۹ شهریور ۱۴۰۱ تا چگونگی اعمال شکنجه، تعرض جنسی و کشته شدن او به دست نیروهای امنیتی و سپس رهاکردن پیکر بی جان نیکا در یکی از خیابان‌های تهران است. طبق اسناد فوق، نیکا شاکرمی پس از بازداشت به همراه سه مزدور جانی و شکنجه‌گر جمهوری اسلامی به قسمت عقب یک وانت یخچال دار بدون پلاک قرار می‌گیرد. تمامی وحشی‌گری‌هایی که بعد از دستگیری نیکا بر سرش آمده، همه و همه تماماً در همان قسمت عقب و تاریک وانت یخچال دار توسط سه تن از نیروهای جانی و آدمکش جمهوری اسلامی به وقوع پیوسته است.

در اسناد طبقه بندی شده سپاه پاسداران، از آرش کلهر، صادق منجری و بهروز صادقی به عنوان سه عضو تیم ۱۲ مسلم بن عقیل نام برده شده که در قسمت عقب وانت، نیکای ۱۶ ساله را مورد آزار و اذیت و تعرضات جنسی قرار داده و در نهایت با وارد کردن ضربات باتوم و شوکر بر سر و صورت نیکا، او را به قتل رسانده‌اند. از مرتضی جلیل هم به عنوان سر تیم این گروه نام برده شده که در زمان وقوع اتفاقات فوق در قسمت جلوی وانت کنار راننده نشسته و راننده را برای تحویل دادن نیکا به یکی از بازداشتگاه‌های جمهوری اسلامی هدایت می‌کند.

در این گزارش محرمانه از زبان مرتضی جلیل عنوان شده است: آن‌ها یک مقر موقت پلیس در آن نزدیکی را امتحان کردند، اما به دلیل شلوغ بودن آن محل به جای دیگری رفتند. پس از ۳۵ دقیقه رانندگی، نیکا را به بازداشتگاه دیگری بردند. رئیس بازداشتگاه ابتدا با پذیرش نیکا موافقت کرد. اما بعد نظرش عوض شد. مرتضی به بازپرس گزارش این پرونده گفته است: «متهم [نیکا] مدام فحش می‌داد و شعار می‌داد. در آن زمان ۱۴ زن بازداشتی دیگر در بازداشت بودند و تصور من این بود که او ممکن است بقیه را تحریک کند. نگران بودم باعث شورش شود».

فرمانده تیم برای بار دوم جهت مشاوره با ستاد فرماندهی سپاه تماس می‌گیرد و به او گفته می‌شود، بازداشتی را به زندان اوین ببرند. در مسیر انتقال نیکا به اوین صداهایی از عقب وانت شنیده می‌شود. طبق گفته بهروز صادقی - یکی از سه مأمور نشسته در عقب وانت - «نیکا پس از آنکه بازداشتگاه او را نپذیرفت و او را به داخل وانت برگرداندند، شروع به فحاشی و داد و فریاد کرد. آرش کلهر با جورابش دهان وی را بست. اما او همچنان به سمت ما لگد می‌زد. آخر، صادق منجری او را کف یخچال خواباند و رویش نشست و اوضاع کمی آرام شد».

با بلند شدن سر و صداها در عقب وانت، مرتضی جلیل به راننده می‌گوید کنار بزنند. در عقب را باز می‌کند و با پیکر بی جان نیکا مواجه می‌شود. خون را از روی سر و صورت نیکا پاک می‌کند. در آن لحظه «فقط به این فکر می‌کردم که چطور او را منتقل کنم و از هیچ کس سوالی نکردم. فقط پرسیدم: نفس می‌کشد؟ فکر کنم بهروز صادقی بود که جواب داد: نه مرده است».

مرتضی جلیل که حالا پیکر بی جان نیکا روی دستش مانده است برای بار سوم با ستاد تماس می‌گیرد. اینبار او با یک افسر ارشد با نام مستعار نعیم ۱۶ صحبت می‌کند. طبق گزارش موجود در اسناد محرمانه، نعیم در بازجویی‌های مربوط به این پرونده گفته است: «ما قبلاً هم در پایگاه کشته داشتیم و من نمی‌خواستم تعداد اینها به ۲۰ نفر برسد. آوردن او [نیکا] به پایگاه مشکلی را حل نمی‌کرد». بنابر این تصمیم گرفته شد جسد نیکا را همانند ده‌ها بازداشتی دیگر که پس از دستگیری توسط نیروهای فاشیست جمهوری اسلامی به قتل رسیده بودند در خیابان رها کنند.

پس از رها کردن جسد نیکا در خیابان، پیکر بی جان او توسط گروه دیگری از مزدوران رژیم پیدا و به سردخانه کهریزک منتقل می‌شود. ده روز بعد، جنازه نیکا شاکرمی توسط مادرش در سردخانه شناسایی و همزمان با شناسایی او سناریوی همیشگی حاکمیت تحت عنوان «خودکشی» آغاز می‌شود. پوشیده نیست، از زمان کشته شدن نیکا تا شناسایی جسد او در سردخانه کهریزک، دستگاه‌های امنیتی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی ۱۰ روز فرصت داشتند تا با ساختن فیلم‌های جعلی و عکس گرفتن از جنازه نیکا در مقابل ساختمانی چند طبقه قتل او را انکار و مرگ نیکا را تحت عنوان پرتاب از یک ساختمان چند طبقه به عنوان خودکشی به خورد جامعه بدهند. اما تبلیغات رژیم بر محور خودکشی نیکا در شرایطی بود که کسی سناریوی رژیم را باور نمی‌کرد و تمام شواهد با ادله‌های متقن دال بر این بود که نیکا در ۲۹ شهریور توسط نیروهای فاشیست جمهوری اسلامی دستگیر و پس از آن به قتل رسیده است.

در آن تاریخ، یک هفته بعد از آنکه جنازه نیکا شاکرمی در سردخانه کهریزک توسط مادرش شناسایی شد، درست در اوج جنجال آفرینی‌های جمهوری اسلامی که سعی داشت تا با مستند سازی‌های جعلی بازداشت نیکا را انکار و مرگ او را تحت عنوان خودکشی به خورد جامعه بدهد، سازمان ما در نشریه کار شماره ۹۹۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «حدیث دخترکانی که بی رحمانه کشتار می‌شوند»، نوشت: «به نیکای ۱۶ ساله نظر کنید؛ که در غروب ۲۹ شهریور، از خانه بیرون زد و راهی اعتراضات بلوار کشاورز تهران شد... در میانه آن جمعیت به هم فشرده کسی نمی‌دانست که در چشمان روشن او، فروغ فردای دیگری شعله می‌کشد. او، برای اینکه دیده شود، برای اینکه شنیده شود، برای بیان احساس‌هایی و آزادی خویش قد برافراشت و بر بلندای سکویی ایستاد. از بلندای سکو، همراه با خمی در گلو و مشت

در دست، «زن، زندگی، آزادی» را فریاد کشید... بیان این شور و احساس انقلابی، بیان این سرزندگی و رهایی از ستم و تبعیض و بی حقوقی، در جسم و جان نیکای جوان- این دخترک ظریف و کوچک اندام خرم آبادی- آنچنان برجسته بود که از چشم آدمکشان رژیم دور نماند. به گفته مادرش سیمین شاکرمی، آخرین تماس نیکا ساعت یازده و چهل دقیقه شب بود که به مادرش گفته بود: «در حال فرار از دست ماموران است...» و در آخرین استوری اش نیز، تصویری از او نقش بسته بود که روسری اش را در اعتراضات آن شب آتش زده است.»

همه آنچه را که ما در آن زمان از لحظه بیرون آمدن نیکا شاکرمی از خانه تا حضور پرشور و انقلابی اش در جمع معترضان بلوار کشاورز نوشتیم، همه آنچه را که ما از لحظه های شورانگیز مبارزاتی نیکا که مشت افشان بر بلندای سکویی رفت، روسری از سر برگرفت و این نماد انقیاد و تبعیض زنان را به آتش کشید، در آن زمان بازگو کردیم، و باز آنچه از لحظه های فرار و تعقیب و گریز نیکا از دست مزدوران رژیم تا زمان دستگیری اش نوشنیم و گفتیم، اکنون در گزارش محرمانه و طبقه بندی شده سپاه پاسداران درج گردیده است. گزارشی وحشتناک و بسیار تکان دهنده که رسوایی بزرگ دیگری را برای جمهوری اسلامی رقم زده است.

آنچه اکنون گزارش بی بی سی و انتشار اسناد محرمانه سپاه را حائز اهمیت کرده است؛ صحنه های تعقیب و گریز و دستگیری نیکا شاکرمی نیست که کم و بیش همه از آن باخبر بوده اند، بلکه افشای صحنه های پر درد و رنج بعد از دستگیری نیکا و نمایش شهامت و استقامت و روحیه رزمندگی او در مواجهه با نیروهای فاشیست جمهوری اسلامی است که با جزئیات کامل در این گزارش بازتاب یافته است. نیروهای متجاوز که با وحشی گری تمام نیکای ۱۶ ساله را شکنجه کردند، مورد آزار و اذیت جنسی قرار دادند و در نهایت بی رحمی با ضربات باتوم و شوکر به سر و صورت نیکا، او را کشتند. درست همانند ۱۹ نفر دیگری که به گفته نعیم ۱۶ افسر ارشد دستگاه سرکوب بعد از دستگیری زیر شکنجه و ضربات باتوم به قتل رسیدند و او نمی خواست با اضافه شدن یک مورد دیگر پیکر بی جان ۲۰ نفر از دستگیرشدگان آن روز روی دست اش بماند.

این الگوی رفتاری جمهوری اسلامی در برخورد با نیروهای مبارز و آزادیخواه و کمونیست که اینک در سند محرمانه سپاه ثبت و طی روزهای گذشته افشا شده است، اگرچه پدیده جدیدی نیست و در دهه ۶۰ به کرات تکرار و پس از آن نیز تا به امروز استمرار داشته است، اما در دوران جنبش «زن، زندگی، آزادی»، این الگوی رفتاری جمهوری اسلامی شکل عریان تری به خود گرفت و اکنون با افشای آنچه بر سر نیکا شاکرمی رفته است، بازخوانی این سند از دو جنبه حائز اهمیت است.

نخست به لحاظ وحشی گری های بی حد و حصر نیروهای سرکوبگر رژیم که رسوایی بزرگی را برای جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین المللی رقم زده است. ابعاد این رسوایی رژیم آنچنان بزرگ و سنگین است که طی یک هفته گذشته با همه ابزارهای تبلیغاتی به مقابله برای کم رنگ کردن این رسوایی برخاسته است. تلاشی منبوحانه که تاکنون کمترین نتیجه ای در بر نداشته است. جنبه دوم این افشاگری به بازتاب مقاومت و پایداری نیکا شاکرمی در مواجهه با شکنجه گران بر می گردد، مقاومتی که صفحه زرینی از شهامت و دلیری نسل جوان امروز را در لحظه های سخت و دشوار بازتاب داده است. شهامت و جسارتی کم نظیر- آنهم در لحظات تنهایی و شکنجه و گرفتار بودن در چنگال مزدوران وحشی جمهوری اسلامی - که ارزش مقاومت و پایداری نیکا به عنوان نمادی از شهامت و دلاوری نسلی جوان و مبارز را صد چندان کرده است.

این الگوی رفتاری خشن و مرگبار جمهوری اسلامی اگرچه از آغاز تا به امروز تکرار شده است، اما با کشتن بی رحمانه مهسا امینی به یک انفجار عمومی در جامعه تبدیل شد. انفجاری که پس از آن در طی ماه های اوج جنبش انقلابی نیمه دوم ۱۴۰۱ دختران و پسران بسیاری با روی آوری به مبارزه با استمرار همین الگوی رفتاری جمهوری اسلامی دستگیر شدند و پس از تحمل شکنجه های وحشیانه، پیکر بی جان شان تحت عنوان خودکشی در گوشه و کنار شهر پیدا شد.

حدیث نجفی، نیکای دیگری بود که پس از دستگیری کشته شد، حکومت به روال همیشگی مرگ او را در اثر تصادف اعلام کرد، اما آثار گلوله بر گردن و قفسه سینه او از کشته شدن حدیث نجفی به دست نیروهای امنیتی خبر داد. سارینا اسماعیل زاده دختر جوان ۱۶ ساله به اعتراضات خیابانی پیوست، جنازه اش با عنوان خودکشی و پرتاب از ساختمان به خانواده اش تحویل داده شد. عفو بین الملل اما علت مرگ او را ضربات باتوم بر سر سارینا اعلام کرد. اسرا پناهی، دانش آموز ۱۵ ساله با ضربات باتوم کشته شد، رسانه های حکومتی اما علت مرگ او را ابتداء بیماری مادرزادی و سپس خودکشی اعلام کردند. شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان اما علت مرگ او را مجروح شدن در حمله نیروهای مزدور رژیم به مدرسه شاهد اردبیل اعلام کردند که در نهایت به مرگ اسرا در بیمارستان منجر شد.

مهسا موگویی جانفشانه دیگری از مبارزان جنبش نیمه دوم سال ۱۴۰۱ بود که حکومت با گرفتن اعترافات اجباری از پدرش، تلاش کرد تا مرگ او را «طبیعی» جلوه دهد، اما پدرش چند هفته بعد با پر کردن ویدئوی دیگری اعلام کرد که نیروهای امنیتی دخترش را کشته اند. مهناز افشاری با رتبه ۲۲ کنکور سراسری، روز سوم آبان ۱۴۰۱ برای شرکت در اعتراضات سراسری از خانه بیرون رفت و حاکمیت دو روز بعد با اعلام اینکه او در هتلی با خوردن قرص خودکشی کرده است، پیکر بی جان او را تحویل خانواده اش دادند. علاوه بر نمونه های یادشده که مشتی از نمونه خروارند، یلدا آقا

فضلی و ده ها جوان دیگری همانند یلدا نیز تنها چند روز بعد از آزادی به روش‌های مختلف جان باختند و حاکمیت همه این فجایع را با سناریوی خودگشی توجیه کرد.

پوشیده نیست، آنچه در جنبش «زن، زندگی، آزادی» بر دستگیرشدگان و مبارزان خیابانی گذشت، برگرفته از الگوی رفتاری جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ است، که تا به امروز استمرار داشته است. در سال‌های ۶۰ تا ۶۳ هزاران نفر همانند نیکا در خیابان‌ها دستگیر و با انواع شکنجه و تعرضات جنسی مواجه شدند. بسیاری از قربانیان بی آنکه نام و نشانی از آنان بیاد مانده باشد، به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سر به نیست شدند. در سال‌های بعد نیز شماری از نویسندگان با همین شیوه رفتاری جمهوری اسلامی دستگیر و زیر شکنجه‌های وحشیانه جان باختند، این شیوه رفتاری جمهوری اسلامی در خیزش دیماه ۹۶، در قیام آبان ۹۸ و به طور اخص در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» شکل عریان‌تری به خود گرفت.

اکنون با افشای سند محرمانه سپاه پاسداران بار دیگر تمام زوایای این شیوه رفتاری جمهوری اسلامی در مواجهه با مبارزان خیابانی برای همگان آشکار و نام نیکا شاکرمی به نمادی از شجاعت و پایداری و رزمندگی در تاریخ مبارزاتی مردم ایران ثبت شده است. ثبت شهامت و دلیری و رزمندگی نیکا شاکرمی در اسناد محرمانه نیروهای امنیتی رژیم علاوه بر رسوایی جمهوری اسلامی، علاوه بر سقوط آزاد این رژیم آدمکش و جنایتکار به قعر پستی و فرومایگی، چهره‌ای ماندگار از نسل جوان جامعه ما را در اذهان توده‌های مردم ایران به یادگار گذاشته است. نسلی جوان و سلحشور که چه در ایام پیکار در کف خیابان و چه در روزهای دستگیری و بازجویی و شکنجه و مرگ، حماسه‌ها آفریده‌اند. حماسه‌هایی ماندگار که همانند صفحه‌ای زرین بر تارک تاریخ مبارزاتی توده‌های مردم ایران به یادگار مانده است.

کار شماره ۱۰۶۸ - سال چهل و شش - ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۳

## دین نماد سرکوب زنان در جامعه است

در شرایطی که سرکوب و بگیر و ببند زنان در پرتو آموزه‌های دینی و تلفیق عربیان دین و دولت به شکل جنون آمیزی در جامعه ادامه دارد و چهره واقعی ارتجاع دینی به عربان‌ترین شکل ممکن برای توده‌های مردم ایران آشکار شده است، ابراهیم رئیسی اما به رول همیشگی همچنان با دروغ بافی از محاسن دین سخن می‌گوید و از نگاه اسلام بر ارزش و اعتبار زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی لاف زنی می‌کند.

رئیس‌جمهور روز سه شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۳ به بهانه «روز دختر» در نشستی که به همین منظور سازماندهی شده بود حضور یافت و از همان ابتدا با توسل به ۴۵ سال دروغ‌پردازی‌های جمهوری اسلامی گفت: بر خلاف مغرب زمین که نگاهی ابزاری به زن و دختر دارد، ما نگاه ابزاری به زن و منزوی کردن زنان را قبول نداریم.

رئیس‌جمهور پس از تکرار این دروغ بزرگ، با خزیدن به زیر عبای خامنه‌ای، تمام منویات اسلامی خود و ارتجاع‌ها را حاکم بر ایران را در یک جمله خلاصه کرد و گفت: نگاه ما به زنان و دختران همان نگاه رهبری مبتنی بر نگاه عمیق اسلام است که معتقد است دختران می‌توانند همسران و مادران ارزشمندی باشند و در عرصه اجتماع نیز نقش آفرینی کنند.

او سپس، در توضیح «نقش آفرینی زنان» در عرصه‌های مختلف اجتماعی با توسل به موفقیت‌های اجتماعی زنان - که صد البته مجموعه موفقیت آنان هیچ ارتباطی به جمهوری اسلامی ندارد - گفت: «معلمان، مدیران و مخترعان زیادی از بانوان در کشور داریم که این افتخاری برای کشور است. زنان در عرصه‌های ورزشی هم افتخار آفرینی دارند. روز گذشته در جمع مدال آوران بودم که دختران در عرصه‌های ورزشی افتخار آفرینی کرده و با قهرمانی پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی را برافراشتند. دختران در المپیادها هم افتخار آفریدند. همچنین در عرصه فرهنگی، هنری، ورزشی، علمی، پژوهشی و تحقیقاتی هم نقش آفرین هستند... دختران امروز، آینده‌سازان و نقش‌آفرینان کشور هستند که آینده کشور به دست توانمند و فکر آنها رقم می‌خورد.»

ابراهیم رئیسی - رئیس جمهوری منتخب خامنه‌ای - پس از برشمردن پاره‌ای از موفقیت‌های زنان در عرصه‌های مختلف علمی، ورزشی، تحصیلی و تحقیقاتی که زنان کشور ما به رغم همه اجحافات، محرومیت‌ها، ستم‌ها، نابرابری و تبعیضات جنسیتی اعمال شده بر آنان از طرف حاکمیت، توانسته‌اند قله‌هایی از موفقیت را در عرصه داخلی و بین‌المللی فتح کنند، چکیده تفکرات ارتجاعی و ضد زن جمهوری اسلامی را که اس و اساس آن بر گرفته از آموزه‌های دینی است، با گفتن اینکه نگاه ما به زنان همان نگاه اسلام است که معتقد است «دختران می‌توانند همسران و مادران ارزشمندی باشند»، به روشنی تبیین کرد.

آنچه را که رئیس‌جمهور در همین مختصر از اسلام و جمهوری اسلامی گفت، همان نگاه و تفکری است که حاکمیت در ۴۵ سال گذشته با اعتقاد به اینکه زنان باید همسران و مادران ارزشمندی باشند، زنان را از ابتدایی‌ترین حقوق فردی و اجتماعی‌شان محروم و آنان را به شدیدترین نحو ممکن سرکوب کرده است. همان نگاه برگرفته از متون دینی و شریعت اسلامی که زنان را به شهرندان درجه دوم در جامعه تبدیل کرده است. همان قوانین تبعیض آمیز مندرج در قرآن و فقه اسلامی که زنان را از برابری حقوقی با مردان محروم، حق پوشش اختیاری را از آنان سلب و ورود آنان به ورزشگاه‌ها را ممنوع کرده است. همان اسلامی که دستیابی زنان به مقام قضاوت را از آنان گرفته و زنان را از حضانت فرزندان خود محروم کرده است. با دادن حق طلاق یک طرفه به مردان، حق طلاق را از زنان سلب و در قانون ارث، زنان را به نصف مردان تقلیل داده است. جدا سازی‌های اجتماعی را بر آنان تحمیل و سفر زنان به خارج از کشور را بدون اجازه شوهر ناممکن کرده‌اند. همان اسلامی که با اهدای حق چند همسری به مردان، نهایت بردگی جنسی و بی‌حرمتی را بر زنان جامعه ما روا داشته است.

به واقع آنچه از اسلام و جمهوری اسلامی برای زنان جامعه ما باقی مانده است، همانا سرکوب و به انقیاد کشیدن آنان در جامعه و پر رنگ کردن نقش ابزاری آنان در تولید مثل، شوهرداری و خانه داری است که با گذشت بیش از چهار دهه همچنان با داغ و درفش و بکارگیری انواع شیوه‌های جنون آمیز سرکوب بر آنان اعمال شده است.

اما در ارتباط با دروغ‌پردازی‌های ابراهیم رئیسی که سعی کرده تا موفقیت‌های علمی، ورزشی و المپیادی زنان را به جمهوری اسلامی نسبت دهد، همگان، بویژه دختران و زنان کشور به درستی بر این امر واقفند که همه موفقیت‌هایی را که آنان در عرصه‌های مختلف فرهنگی، هنری، ورزشی، علمی، پژوهشی و المپیادی به دست آورده‌اند، تماماً حاصل کوشش و پشت کار و زحمات شبانه روزی فردی آنان و حمایت خانواده‌هایشان بوده است که توانسته‌اند بر سکوه‌های بلند قهرمانی در داخل و خارج قرار گیرند.

در این میان نقش جمهوری اسلامی در ۴۵ سال گذشته عموماً بازدارندگی زنان از پیشرفت و تعالی و ترقی آنان در جامعه بوده است. از این رو، چه بسیار دختران جوانی بوده‌اند و هستند که با همه محدودیت‌های تحمیل شده بر آنان، به مقام قهرمانی رسیده‌اند، فاتح المپیادهای جهانی شده‌اند، اما برای حضور در محافل بین‌المللی و مسابقات جهانی به دستور جمهوری اسلامی و بعضاً به حکم شوهر از حضور در مسابقات جهانی باز مانده‌اند. چرا که به حکم اسلام و قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی زنان بدون اذن شوهر حق سفر به خارج را ندارند.

چه بسیار ورزشکاران زنی که در رشته‌های مختلف ورزشی، علمی و تحقیقاتی مدال آوران جهانی شدند، اما به دلیل تنگناها و ناامنی‌های موجود در جمهوری اسلامی، از خیر بازگشت به کشور گذشتند.

از محرومیت‌های فردی و اجتماعی زنان که بگذریم، معضل بزرگ زنان موضوع سرکوب عریان آنان در جامعه است که طی ۴۵ سال گذشته به طور سیستماتیک و به وحشیانه‌ترین شکل ممکن بر آنان اعمال شده است. سرکوبی که این روزها فزونی یافته و با یک حکومت نظامی اعلام نشده، گزمه‌های وحشی جمهوری اسلامی در ابعادی سراسری برای شکار و ربودن زنان و دختران جوانی که همچنان بر حق پوشش اختیاری پای می‌فشارند، گسیل شده‌اند.

همه این سرکوب‌ها و جنایات اعمال شده بر زنان، صرفاً به این دلیل است که زنان و دختران جوان جامعه ما نمی‌خواهند زیر بار ستم و نابرابری و تبعیضات جنسیتی ارتجاع حاکم قرار گیرند، نمی‌خواهند در چهارچوب قوانین اسلام به ابزاری برای بردگی جنسی، تولید مثل و شوهر داری در چهار دیواری خانه تبدیل شوند.

همه این دختران و زنان جوانی که در حاکمیت جمهوری اسلامی، از ابتدایی‌ترین حق و حقوق یک زندگی معمولی محروم گشته‌اند، شلاق تبعیض و ستم و بی حقوقی بر پیکرشان نشسته است، از دانشگاه و تحصیل باز مانده‌اند، زندان و شکنجه و تعرضات جنسی را متحمل شده‌اند و در بسیاری موارد با بی رحمی تمام در خیابان‌ها کشته و یا به جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند، همه و همه به خاطر این است که می‌خواسته‌اند از دایره تنگ و نفرت انگیز قوانین دینی رهایی یابند. می‌خواسته‌اند با دست یابی به حقوق فردی و دمکراتیک خود از زندگی برده وار در نظام اسلامی و مردسالار و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی رهایی یابند. می‌خواسته‌اند با پوشش اختیاری - که ابتدایی‌ترین حق هر انسانی ست- در خیابان و مدرسه و دانشگاه ظاهر شوند، بی آنکه مورد ضرب و شتم قرار گیرند، بی آنکه بازداشت شوند و به زندان و شلاق و تبعید محکوم گردند.

جمهوری اسلامی اما از همان آغاز بر سر و صورت زنان تیغ کشید، بی حقوقی و تبعیضات جنسیتی را بر آنان تحمیل کرد، حجاب اسلامی را بر قامت زنان پوشاند و پس از آن، وقت و بی وقت به بهانه عدم رعایت حجاب اجباری، به روی زنان شمشیر کشید.

زنان دلاور ما اما نه فقط تسلیم وحشیگری‌های جمهوری اسلامی نشدند و بعد از این هم نخواهند شد، نه فقط تن به قوانین ارتجاعی اسلام و جمهوری اسلامی ندادند و پس از این نیز نخواهند داد، بلکه با مقاومت و جانفشانی‌های بسیار، هم اینک حاکمان اسلامی را به عجز و ناتوانی و استیصال و جنون کشانده‌اند.

اوج مبارزات قهرمانانه زنان علیه انواع تبعیض و ستم و سرکوب عریان در سال‌های سپری شده در جنبش انقلابی نیمه دوم سال ۱۴۰۱ شکل گرفت. جنبشی بزرگ و ستودنی که جمهوری اسلامی را در عرصه داخلی و بین‌المللی به خفت و خواری کشانید و رهایی زنان را به باوری عمومی در جامعه تبدیل کرد.

این باور عمومی زنان و جامعه به رهایی بی چون و چرا از چنگال خونین جمهوری اسلامی همراه با زخم‌های کاری که هیأت حاکمه از مبارزات قهرمانانه زنان در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» متحمل شد، برای رژیم آنچنان سخت و سنگین بود که اکنون برای جبران مافات و برای رهایی از کابوس و خفتی که گریبانش را گرفته است، با تمام قوا و ابزارهای سرکوب در مقابل زنان صف آرای کرده تا شاید بتواند زنان و جامعه را به دوران پیش از جنبش «زن، زندگی، آزادی» به عقب برگرداند. کاری که با توجه به شرایط انقلابی جامعه غیر ممکن است.

با این همه آنچه این روزها در جامعه می‌گذرد، نمایش یک حکومت نظامی اعلام نشده و جنگی تمام عیار علیه زنان و کل جامعه است. جنگی جنون آمیز که در پی ناکامی جمهوری اسلامی در عقب راندن زنان به گذشته، مدام افزایش یافته و افزایش این جنون حاکمیت در سرکوب زنان اکنون به تمام جامعه سرایت کرده است.

مغازها یکی پس از دیگری پلمب می‌شوند، رستوران‌ها تعطیل و صاحبان آنها به زندان و جریمه‌های نقدی سنگین محکوم می‌شوند. اماکن گردشگری به جرم ورود زنان با پوشش اختیاری بسته می‌شوند، پارک‌ها فُرُق و داروخانه‌ها به دلیل عدم رعایت زنان به حجاب اجباری با کاهش سهمیه دارو با تهدید مواجه شده‌اند. شبکه‌های اجتماعی که یگانه ابزار مستقل مردم در بازتاب مقاومت دلاورانه زنان در برابر وحشیگری‌های جنون آمیز نیروهای سرکوب رژیم در خیابان‌ها هستند، با سرکوب و سانسور و بسته شدن مواجه گشته‌اند. کنگره‌های علمی و پزشکی سالانه دانشگاه‌ها با محدودیت‌های شدید مواجه شده و زنان پزشک و متخصص به بهانه عدم رعایت کامل حجاب اسلامی با آزار و اذیت مأموران حراست روبرو هستند.

افزایش سرکوب و ناتوانی جمهوری اسلامی در بازگرداندن زنان و جامعه به دوران قبل از جنبش انقلابی ۱۴۰۱، عملاً نیروهای درون حاکمیت را به شکاف و دو دستگی کشانده است. ایجاد این شکاف با سیاست‌های خامنه‌ای اکنون نه فقط در میان بدنه نظام، نه فقط در میان جناح‌های درون حاکمیت، بلکه فراتر از آن در موضع‌گیری عناصری از روحانیون و مدرسین حوزه‌ها نیز بازتاب یافته است.

آنچه را در این دو قطبی ایجاد شده در جامعه باید بدان توجه نمود، همانا ماهیت موضع‌گیری این افراد و مجموعه نیرو‌هایی ست که این روزها در مقابل خامنه‌ای و سیاست‌های رسمی جمهوری اسلامی به مخالفت برخاسته‌اند.

موضع‌گیری این افراد، خصوصاً روحانیون و مدرسین حوزه‌های علمیه اگرچه برای منزوی کردن خامنه‌ای و به طریق اولی در بی آبرو شدن بیشتر جمهوری اسلامی گامی به جلو است، اما بی توجهی به ماهیت اعلام موضع آنان می‌تواند توهم خوانش دیگری از دین را در جامعه دامن بزند که گویا آنان به خوانش دیگری از دین و دین باوری اعتقاد دارند که با آزادی بیان و اندیشه و رهایی زن همسویی دارد. در حالی که اساساً چنین نیست. چرا که دین و آزادی دو قطب

آشتی ناپذیرند. از دری که دین وارد جامعه شود، بدون کمترین شک و تردیدی آزادی از آن جامعه رخت بر خواهد بست.

تجربه همه ادیان تاکنونی از تجربه مرگبار مسیحیت در دوران قرون وسطی گرفته تا تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام، به ویژه تجربه بسیار فاجعه بار حاکمیت جمهوری اسلامی و گروه‌هایی نظیر داعش و طالبان و القاعده و دیگر نطله‌های اسلامی به روشنی نشان داده است که دین و آزادی هیچ‌سنخیتی با هم ندارند. با ورود دین به جامعه، به سرعت آزادی بیان و اندیشه و تفکر و به طور اخص آزادی فردی و اجتماعی زنان سلب و کل جامعه به شدیدترین نحو ممکن سرکوب خواهد شد.

عناصر مذهبی، روحانیون و مدرسینی که تا دیروز در خدمت نظام بوده‌اند، اما اکنون علیه خامنه‌ای و اعمال جنون آمیز سرکوب زنان در جامعه موضع‌گیری کرده‌اند، اُس و اساس نگرانی‌شان هرگز دفاع از رهایی زنان و دفاع از آزادی بیان و اندیشه در جامعه نیست و نخواهد بود. تمام دل‌نگرانی آنان از وحشیگری‌های جمهوری اسلامی در این است که اقدامات جنون آمیز خامنه‌ای به پای اسلام نوشته می‌شود و ادامه این کار به ضرر نظام و موجب بیزاری مردم از دین و مذهب و نظام اسلامی خواهد شد. در حالی که اکنون برای اکثریت قریب به اتفاق مردم روشن شده است که تمام سرکوبگری‌های جمهوری اسلامی و جنگی را که هیأت حاکمه علیه زنان و جامعه به راه انداخته است تماماً ریشه در آموزه‌های دینی دارد و بر خلاف ادعای ابراهیم رئیسی، نه فقط در متون دینی و قوانین جمهوری اسلامی کمترین جایگاهی برای آزادی زنان و جامعه وجود ندارد، بلکه دین نماد سرکوب زنان در جامعه است.

کار شماره ۱۰۶۹ - سال چهل و شش - ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۳

## زنان «خاکریز» اول سرکوب، اما تسخیر ناپذیر

هیئت حاکمه ایران از روز شنبه ۲۵ فروردین، با عملیاتی کردن «طرح نور»، سرکوب زنان را افزایش داد و هجوم سازمان یافته‌ای را علیه زنانی که با پوشش اختیاری در اماکن عمومی ظاهر می‌شوند، آغاز کرد. در این مدت، اعمال خشونت علنی و میزان سرکوبگری جمهوری اسلامی در برخورد با زنان به حدی افزایش یافته که ضرب و شتم زنان به اصطلاح بی حجاب و حتی ربودن آنان در ملاء عام به امری عادی برای ارادل و اوباش نیروی انتظامی در خیابان‌ها تبدیل شده است.

آنچه این روزها در جامعه می‌گذرد و رویکردی را که جنایتکاران جمهوری اسلامی در مواجهه با زنان دلاور ما در پیش گرفته‌اند، نوعی حکومت نظامی اعلام نشده است که صد البته از محدوده سرکوب زنان فراتر رفته و با افزایش اعدام‌های سازمان یافته، سرکوب و ارعاب و وحشت را به کل جامعه سرایت داده‌اند.

اعدام و به دار آویختن دست کم ۱۱ زندانی با جرائم مختلف سیاسی، مواد مخدر و قتل عمد از جمله اعدام‌های اعلام شده‌ای هستند که طی هفته گذشته در زندان‌های ایلام و قزلحصار و ارومیه صورت گرفته است. خسرو بشارت، زندانی سیاسی - عقیدتی گرد از جمله اعدام شدگانی است که پس از ۱۵ سال حبس همراه با سه زندانی مواد مخدری به نام‌های سیروس حیات بینی، محمد کریم فاضلی و محمدرضا رحیم پور در زندان قزلحصار به دار آویخته شدند. فرخ خان محمدی و رضا غلام حسینی نیز به اتهام قتل عمد در زندان مرکزی ایلام اعدام شدند. پروین موسوی، یکی دیگر از اعدام شدگان است که به اتهام حمل مواد مخدر، پس از چهار سال حبس همراه با ۴ زندانی مواد مخدری دیگر روز شنبه ۲۹ اردیبهشت در زندان ارومیه به دار آویخته شدند.

اینکه جمهوری اسلامی با در پیش گرفتن یک چنین رویکرد فاشیستی در مسیر گسترش اعدام و سرکوب زنان چه اهدافی را در سر دارد - مستثنی از اینکه موفق بشود یا نشود، که قطعاً موفق نخواهد شد - دست کم در مورد زنان با نگاهی کوتاه به تأکیدات مکرر خامنه‌ای در امر سرکوب زنان و همچنین تأملی کوتاه به سخنان اخیر احمدرضا رادان به روشنی می‌توان دریافت که هیئت حاکمه برای سرکوب زنان و کشاندن جامعه به شرایط قبل از جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» در چه توهمات بزرگی می‌برد و چه خواب‌های تعبیر نشده‌ای را در سر می‌پروراند.

احمدرضا رادان، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی روز یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۳، با بیان اینکه «دشمن دو بال غیرت و حیا در جامعه را هدف قرار داده» گفت: «امروز خاکریزهای کمیل، در خیابان و کوچه پس کوچه‌های ایران است».

یادآوری رادان به فتح خاکریزهای کمیل در جنگ ارتجاعی ایران و عراق، به خوبی نشان می‌دهد که رویکرد کنونی جمهوری اسلامی در برخورد با زنان و به طریق اولی سرکوب کل جامعه مشابه رویکرد حاکمیت به «دشمن بعثی» در سال‌های جنگ هشت ساله ایران و عراق است. با این تفاوت که خمینی و هیئت حاکمه ایران در آن جنگ ارتجاعی و ویرانگر، صدام و ارتش بعثی را دشمن نظام می‌دانستند، اما اکنون، زنان و توده‌های مردم ایران را دشمن مستقیم خود و نظام می‌دانند.

دشمنی خامنه‌ای و کل هیئت حاکمه با زنان دلاور ایران آنچنان عمیق و کینه توزانه است که فرمانده نیروی انتظامی یگانه راه پیروزی بر زنان مبارز ایران را فتح خاکریزهای این جنگ در خیابان و کوچه پس کوچه‌های کشور اعلام کرده است.

انتشار ویدئوهایی از رویکرد سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در شبکه‌های اجتماعی، بخشی از واقعیت جنگ میدانی رژیم با زنان را به تصویر کشیده‌اند. تازه‌ترین آن‌ها، ویدئوهایی هستند که طی همین هفته در فضای مجازی دست به دست شده‌اند. فیلم‌ها و ویدئوهایی که جملگی عمق رویکرد جنون آمیز ارادل و اوباش جمهوری اسلامی را در سرکوب زنان بازتاب می‌دهند.

در یک فیلم، افسر نیروی انتظامی یک زن جوان را در کنار خیابان و در ملاء عام مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. با هر سیلی که بر گونه‌های این زن جوان نواخته می‌شود، او به اعتراض بر می‌خیزد و با فریادی خشمگینانه‌تر از پیش در مقابل این افسر جانی و مزدور رژیم می‌ایستد.

در فیلمی دیگر، زنان سیاه پوش به اصطلاح حجاب بان جمهوری اسلامی، زن جوان و بی حجابی را به سمت ماشین ون گشت ارشاد بر آسفالت خیابان می‌کشند. در کشاکش نبرد و مقاومت این زن مبارز با مزدوران حجاب بان، لباس از تن او کنده می‌شود و او در تلاشی مضاعف برای رهایی از چنگال مزدوران جمهوری اسلامی کنار جدول خیابان بر زمین پرت می‌شود. حجاب بانان، شتاب زده با انداختن یک پتو، بدن لخت او را می‌پوشانند و آنگاه در وضعیتی دلخراش و آزار دهنده زن جوان و دلاور را به داخل ون پلیس پرت می‌کنند.

دلخراش تر از دیدن صحنه‌های این فیلم، واکنش بی شرمانه احمد وحیدی - وزیر کشور جمهوری اسلامی - است که در جملاتی سراسر مشتمل کننده، اقدامات وحشیانه زنان حجاب بان را اجرای قانون دانسته و زن جوان را به اتهام سرکشی و اینکه خودش لباسش را از تن درآورده، موجب پیگرد قضایی دانسته است.

در کنار این دو فیلم، ویدئوی دیگری هم منتشر شده است که کشاکش و ضرب و شتم مأموران نیروی انتظامی با یک مرد جوان موتور سوار را بازتاب می‌دهد. دلیل ضرب و شتم او، نشستن یک زن جوان با پوشش اختیاری بر ترک

موتور است. زن جوانی که محتملاً می‌بایست همسر مرد موتوری بوده باشد و مأموران مزدور جمهوری اسلامی اینبار به جای ضرب و شتم زن به اصطلاح بی حجاب، مرد موتوری را در وسط خیابان به زیر مشت و لگد گرفته‌اند. دیدن این فیلم‌ها به روشنی گویای همان میدان جنگی ست که احمدرضا رادان - فرمانده جنایتکار نیروی انتظامی - از آن به عنوان خاکریز اول میدان جنگ با زنان در خیابان و کوچه پس‌کوچه‌های ایران نام برده است. خاکریزی که جمهوری اسلامی به زعم خود بر این باور است که اگر بتواند این خاکریز مقاوم و دست نیافتنی را فتح کند، آنگاه قادر خواهد بود، خاکریزهای بعدی جنگ با توده‌ها مردم ایران را هم تسخیر کرده و جامعه را به شرایط قبیل از جنبش انقلابی نیمه دوم ۱۴۰۱ بازگرداند.

امری که با توجه به شرایط انقلابی جامعه، روحیه مبارزاتی زنان و دیگر لایه‌های اجتماعی و همچنین با توجه به مجموعه بحران‌های ناعلاج داخلی و بین‌المللی که چندی است راه ادامه حیات را بر جمهوری اسلامی بسته‌اند، به کلی نامحتمل است. رژیم حاکم غرق در بحران است و در شرایط حاضر نه فقط کمترین روزنه‌ای برای برون رفت از بحران‌های موجود متصور نیست، بلکه کاهش و تعدیل آن‌ها نیز به امری غیر ممکن برای جمهوری اسلامی تبدیل شده است.

چرا که بر بستر شرایط انقلابی و متلاطم کشور - که هر آن بروز طوفان‌های سهمگین سیاسی و اجتماعی را ممکن کرده است - مجموعه بحران‌های موجود از چنان عمق و حدتی برخوردار گشته‌اند که عملاً ادامه حیات را برای جمهوری اسلامی مشکل کرده‌اند.

لذا برای حاکمیتی که در برون رفت از وضعیت ناپایدار و متلاطم موجود به بن بست رسیده است، تنها راه باقی مانده برای نجات از فروپاشی و سقوط، اتخاذ شیوه‌های مختلف سرکوب و گزینش جنگی عریان و آشکار علیه توده‌های مردم است. اقدامی که با توجه به شرایط انقلابی جامعه، ناتوانی رژیم، شجاعت و پایداری زنان، روند رو به رشد مبارزات لایه‌های مختلف اجتماعی و در عین حال عبور توده‌های مردم ایران از سرکوب و بازداشت و زندان، تا حد زیادی کارکرد خود را در بازدارندگی مبارزات زنان و توده‌های مردم از دست داده است.

با این همه، آنچه این روزها از میزان وحشی‌گری مزدوران جمهوری اسلامی در فضای مجازی نمایش داده می‌شود، تنها بیانگر یک بخش از صورت مسئله جنگ میدانی حاکمیت علیه زنان است. بخش بزرگتر این معادله، همانا مقاومت دلاورانه زنان و ایستادگی کلیت جامعه در مقابل عملیاتی شدن «طرح نور» است که با گذشت هر روز شکست اجرای این طرح سرکوبگرانه نه فقط برای عموم توده‌های مردم ایران بلکه حتی برای خود حاکمیت و نیروهای سرکوبگرش نیز آشکار شده است.

واقعیت این شکست اگرچه در خشم و استیصال و ناتوانی و عصبانیت مقامات جمهوری اسلامی از جمله احمد وحیدی - وزیر کشور - به روشنی پیداست، اما گزارشات میدانی پاره‌ای از رسانه‌ها و سایت‌های خبری داخل کشور از جمله «انصاف نیوز» با صراحت بیشتری از شکست جمهوری اسلامی در اجرای طرح نور خبر داده‌اند.

پایگاه خبری انصاف نیوز روز یکشنبه ۲۳ اردیبهشت طی یک گزارش میدانی با اذعان به اینکه «گشت‌های ارشاد تنها در ساعت‌هایی از شبانه روز در کمتر از ۵ درصد از مناطق حضور دارند»، نوشته است، زنان تنها «در مقابل مأموران» حجاب اجباری را رعایت می‌کنند و پس از آن به حالت قبلی در می‌آیند. لذا، حضور گشت‌های ارشاد در خیابان‌ها تحت عنوان «طرح نور» قادر بوده‌اند تنها در مکان‌ها و زمان‌هایی که این گشت‌ها مستقر هستند، وضعیت را به شکل «موقت» کنترل کنند.

گزارش انصاف نیوز که وضعیت بخشی از مناطق تهران را در روز جمعه ۲۱ اردیبهشت به تصویر کشیده است، علاوه بر انتشار تصاویری از زنان با پوشش اختیاری در اماکنی مانند یک گالری نقاشی، یک مرکز خرید و همچنین کافه‌ها و رستوران‌ها، یادآور شده است، در خیابان اشرفی اصفهانی تهران و در نزدیکی پاسگاه پلیس، که ون‌های گشت ارشاد مقابلش پارک شده‌اند نیز زنان با پوشش «متنوع» در خیابان حضور داشتند.

به واقع مجموعه شرایط عینی و انقلابی جامعه همراه با حضور شجاعانه زنان در گستره‌ای به وسعت ایران است که فتح خاکریز زنان را برای جمهوری اسلامی غیر ممکن و به طریق اولی تلاش مذبحانه حاکمیت برای بازگرداندن جامعه را به شرایط پیش از جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» ناممکن کرده است.

کار شماره ۱۰۷۰ - سال چهل و شش - ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

## ترک تحصیل یک‌سوم دختران دانش‌آموز در مقطع دبیرستان

ستمی که در ایران بر زنان اعمال می‌شود، آن‌قدر گسترده است و حیطه‌های وسیعی را در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در برمی‌گیرد که به‌راستی در تمام کشورهای جهان به‌استثنای افغانستان و عربستان سعودی نمی‌توان نمونه‌ای را برای آن سراغ گرفت. تنها یک مورد آن‌که در هفته گذشته گزارش آن در چند خبرگزاری دولتی نیز انعکاس یافت، افزایش ترک تحصیل و ابعاد گسترده دختران دانش‌آموز بازمانده از تحصیل است. بر طبق این گزارش از هر ۱۰ دختر دبیرستانی در ایران، ۳ نفر ترک تحصیل می‌کنند.

همگان به این واقعیت آگاه‌اند که در ایران امروز هم‌ساله‌ها صدها هزار تن از فرزندان کارگران و زحمتکشان از تحصیل بازمی‌مانند. داده‌های مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که در سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۱ در مقاطع تحصیلی مختلف ۹۲۹ هزار و ۷۹۸ نفر از تحصیل بازماندند. آمار این بازماندگان از تحصیل البته بسیار بیش از ۹۳۰ هزار کودکی است که مرکز آمار ایران اعلام کرده است. کافی است اشاره شود در برخی مناطق ایران از نمونه سیستان و بلوچستان بسیارند خانواده‌هایی که حتی شناسنامه ندارند تا چه رسد به این‌که کسی بخواهد فرزندان مشمول تحصیل آن‌ها را به‌حساب آورد. بر اساس همین آمار، ۱۵ تا ۱۷ ساله‌ها با جمعیت ۳/۵ میلیونی، بیشترین تعداد بازماندگی از تحصیل را داشتند که تعداد آن‌ها به ۵۵۶ هزار و ۹۹۴ نفر رسید.

اما آمار دقیق‌تری از ترک تحصیل دختران دانش‌آموز در ایران را در ۲۱ اردیبهشت شهلا کاظمی پور جمعیت‌شناس در یک نشست خبری در وزارت بهداشت ارائه داد و ضمن برآورد جمعیت زنان زیر ۳۰ سال در کشور گفت: ۳۰ درصد دختران در مقطع دبیرستان ترک تحصیل می‌کنند. این عدد با توجه به اطلاعات منتشر شده از سوی وزارت آموزش و پرورش، یعنی ترک تحصیل حدود ۶۲۱ هزار دختر دبیرستانی در سال گذشته است. بر این اساس، آمار بازماندگی از تحصیل در سال تحصیلی گذشته نسبت به سال قبل از آن نیز، حدود ۲ درصد افزایش داشته است. او افزود: پوشش تحصیلی دختران که در مقطع ابتدایی ۹۵ درصد است، در مقطع دبیرستان تا ۷۰ درصد کاهش پیدا می‌کند.

اما علت افزایش و گسترده‌تری ترک تحصیل دختران دانش‌آموز چیست؟ متخصصین نظم موجود، اغلب در تبیین ابعاد گسترده ترک تحصیل در میان دختران، به دو عامل مهم اشاره می‌کنند. یکی عامل فقر است و دیگری فرهنگی. راست است که فقر در این میان مهم‌ترین نقش را دارد، اما نکته‌ای که توسط این متخصصین نادیده گرفته می‌شود، این واقعیت است که فقر خودش معلول است. فقر خودبه‌خود پدید نمی‌آید، بلکه محصول و نتیجه ناگزیر جامعه طبقاتی سرمایه‌داری است. جامعه‌ای که خودکار فقر و ثروت را در دو قطب جامعه انباشت می‌کند. حتی در شرایطی که کارکرد نظام سرمایه‌داری عادی است، یعنی دچار بحران اقتصادی نیست، ثروت اساساً در دست سرمایه‌داران و مالکان متمرکز می‌شود و در سوی دیگر فقر در میان کارگران و زحمتکشان. اگر این جامعه با بحران‌های جدی‌تر نظیر ایران کنونی نیز مواجه باشد، سرعت تراکم و انباشت فقر و ثروت در دو قطب شدیداً افزایش می‌یابد. از همین روست که در ایران امروز درحالی‌که فقر ابعاد حیرت‌آوری به خود گرفته است، حجم سرمایه و ثروت سرمایه‌داران چنان افزایش یافته که تعدادی از آن‌ها به جرگه ثروتمندان بزرگ جهان پیوسته‌اند. بنابراین، فقر خودش معلول است و ریشه و علت فقری که مردم با آن روبه‌رو هستند، تا جایی که به ترک تحصیل دانش‌آموزان نیز ارتباط پیدا می‌کند، نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری است.

با این توضیح روشن است، در جامعه‌ای که ۸۰ درصد مردم در زیرخط فقر زندگی می‌کنند، دستمزد کارگران کفاف حتی خوردوخوراک روزمره آن‌ها را نمی‌دهد و میلیون‌ها تن از مردم بیکارند، دختران خانواده‌های کارگر و زحمتکش در معرض ستم و تبعیض‌های متعددی قرار می‌گیرند که ترک تحصیل تنها یکی از عواقب و نتایج آن است. این واقعیت چنان آشکار است که حتی مرکز پژوهش‌های مجلس ارتجاع نیز در گزارش خود به نقش تعیین‌کننده عوامل اقتصادی در بازماندگی از تحصیل می‌پردازد. در گزارش این مرکز آمده است که سال ۱۳۹۹ حدود ۷۰ درصد کودکان بازمانده از تحصیل در دهک یک تا پنج قرار داشتند. در طول سه سال گذشته نیز وضعیت وخیم‌تر شده است. بخش بسیار بزرگی از خانواده‌های فقیر دیگر قادر به تأمین هزینه‌های تحصیل فرزندان خود نیستند. حتی اگر تحصیل رایگان می‌بود که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی عملاً نیست، هزینه‌های جانبی نظیر لباس و وسایل تحصیل و ایاب‌و‌ذهاب و ده‌ها هزینه دیگر، مانع ادامه تحصیلات فرزندان خانواده‌های زحمتکش و در این مورد دختران است. بنابراین یا اساساً به مدرسه نمی‌روند و یا ترک تحصیل می‌کنند. با این ترک تحصیل، بر ابعاد ستم‌هایی که زنان از همان کودکی با آن مواجه‌اند، افزوده می‌شود. تعدادی از این دختران بازمانده از تحصیل تبدیل به کودک کار می‌شوند. گرچه این کودکان کار نظیر پسران نمود بیرونی آشکاری ندارد، اما گروه کثیری از دختران کم سن و سال در کارگاه‌های کوچک قالیبافی، خیاطی، مواد غذایی، جور کردن قطعات صنعتی و غیره مشغول به کار می‌شوند و در مناطق روستایی اغلب همپای پدر و مادر خود به کار کشاورزی و دامپروری مشغول می‌شوند. اگر هم درجایی مشغول به کار نشوند، کارخانه بر عهده آنان قرار می‌گیرد و در معرض انواع توهین، تحقیر و سرکوب خانوادگی قرار می‌گیرند. گروهی از این کودک دختران ترک تحصیل‌کرده که خانواده آن‌ها قادر به تأمین هزینه‌های آن‌ها نیستند، برای این‌که از تعداد نان‌خورهای خانواده‌های زحمتکش کاسته شود، از همان کودکی با اجبار به ازدواج مردانی درمی‌آیند که چندین سال از آن‌ها بزرگ‌ترند. آمارهای

موجود نشان می‌دهد که در هر سال دهها هزار تن از کودکان دختران به ازدواج اجباری درمی‌آیند. گاه سن و سال این کودک دختران حتی پایین‌تر از ۱۵ سال است.

طبق آمار رسمی سازمان ثبت‌احوال کشور در سال ۱۳۹۹ از دواج ۱۲ هزار و ۷۷۵ دختر زیر ۱۳ سال و حدود ۱۴۰ هزار دختر بین ۱۴ تا ۱۷ سال رسماً ثبت‌شده است.

روزنامه اعتماد با استناد به «گزارش وضعیت فرهنگی و اجتماعی ایران بهار ۱۴۰۲» نوشت: در سال ۱۴۰۱ حدود ۲۷ هزار زن زیر ۱۵ سال ازدواج کردند.

همچنین «طبق اطلاعات سازمان ثبت‌احوال، از میان ازدواج دختران زیر ۱۵ سال، ۳۰۰ مورد آن با اختلاف سنی بیش از ۲۰ سال بوده است، هشت مورد آن شامل ازدواج دختران ۱۲ ساله با مردان ۳۲ تا ۳۶ ساله، ۸۱ مورد ازدواج دختران ۱۳ ساله با مردان ۳۳ تا ۶۰ ساله، ۹۰ مورد ازدواج دختران ۱۴ ساله با مردان ۳۴ تا ۶۱ ساله و ۱۲۳ مورد، ازدواج دختران ۱۵ ساله با مردان ۳۵ تا ۵۰ ساله بوده است.»

عامل مهم دیگری که متخصصین رژیم به آن اشاره می‌کنند عامل فرهنگی است. گرچه این عامل نیز تأثیرگذار است، اما برخلاف وزن و اهمیتی که به آن داده می‌شود، دامنه عمل آن در مقایسه با نقش مخرب دولت دینی بسیار محدود است. در واقع وقتی که امروز از عامل فرهنگی در ترک تحصیل دختران صحبت می‌شود، اغلب تلاشی است برای تیره نظم اقتصادی- اجتماعی موجود و بیرون کشیدن پای دولت دینی از این معضل بزرگ اجتماعی. اگر فرضاً ۵۰ سال پیش از نقش عامل فرهنگی و سنت‌های ارتجاعی در خانواده‌های سنتی و مذهبی در بازماندن دختران از تحصیل صحبت می‌شد، این مسئله هنوز توجیه پذیر بود. اکنون دامنه عمل این عامل بسیار محدود است. حتی در مناطق عقب‌مانده و روستایی، ناآگاهترین پدران و مادران آرزویشان این است که فرزندانشان بتوانند تحصیل کنند تا شاید موقعیتی فراتر از خودشان کسب کنند و آینده بهتری داشته باشند. بسیار محدودند خانواده‌هایی که به خاطر اعتقادات خرافی مذهبی و سنتی جلو تحصیل دختران خود را بگیرند. آنچه در این مورد نقش تعیین‌کننده دارد همان‌گونه که پیش‌ازین اشاره شد نظم اقتصادی- اجتماعی و فقر ناشی از آن در ایران است. علاوه بر این، نقش ارتجاعی دولت مذهبی است که اساساً مبلغ و مروج ماندن زن در خانه و بچه‌داری است. از دیدگاه جمهوری اسلامی بالاترین وظیفه زن خانه‌داری است. چنین زنی که باید مطیع مرد و وابسته به او باشد، هرچه کمتر آگاهی و سواد داشته باشد، مطلوب‌تر است. این دولت دینی است که حتی کودک همسری را تبلیغ می‌کند. جمهوری اسلامی همچنین موانع متعددی را بر سر راه اشتغال زنان ایجاد کرده است. برخی آمارها نشان می‌دهند که حدود ۴۰ درصد از زنان حتی با تحصیلات عالی بیکارند. وقتی که باین همه تلاش و هزینه این زنان به ناگزیر خانه‌نشین می‌شوند، روشن است که بر ادامه تحصیل دختران دانش‌آموز حتی در سطح دبیرستان تأثیر بگذارد و کمتر تمایلی به ادامه تحصیل وجود داشته باشد. در ایران، تحصیل رایگان و اجباری به معنای واقعی کلمه وجود ندارد. نقش مخرب دولت دینی در اینجا کاملاً آشکار است. دولت دینی همه‌ساله برای بقای خود و توسعه‌طلبی پان اسلامیتی، میلیاردها دلار صرف هزینه نیروهای مسلح خود می‌کند. اما حاضر نیست هزینه‌های یک آموزش رایگان و اجباری را تا پایان دوره متوسطه تقبل کند. در ایران امروز هنوز مناطقی وجود دارند که حتی فاقد دبیرستان‌اند. اگر برای پسران خانواده‌ها این امکان هست که با هزینه خانواده در دبیرستان‌های دورتر ادامه تحصیل دهند، برای دختران این امکان وجود ندارد، چراکه خانواده‌ها حاضر نیستند دختران کم سن و سال خود را برای ادامه تحصیلات روانه جایی دور کنند که در آنجا دبیرستان وجود دارد. بنابراین دختران ناگزیر به ترک تحصیل می‌شوند. در تمام مواردی که به آن اشاره شد، نقش نظم سرمایه‌داری و دولت مذهبی در بازماندن دختران دانش‌آموز از تحصیل آشکار است. این است اصلی‌ترین علتی که باعث می‌گردد هر سال حدود یک‌سوم دانش‌آموزان دختر از ادامه تحصیل محروم شوند. مادام که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم باشد، راه‌حلی برای مقابله با ترک تحصیل دانش‌آموزان به‌ویژه دختران دانش‌آموز نیست. هر بهبودی در اوضاع، لازم‌ه‌اش سرنگونی جمهوری اسلامی است.

یگانه راه نجات زنان از ستم و تبعیض‌هایی که از همان کودکی با آن‌ها مواجه‌اند، سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورایی است که در آن دین و دولت کاملاً از یکدیگر جدا هستند و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار خواهند بود. آموزش رایگان و اجباری تا پایان دوره متوسطه با تمام امکانات موردنیاز دانش‌آموزان به مرحله اجرا در خواهد آمد. علاوه بر این، تحصیلات عالی نیز رایگان خواهد بود. برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی تلاش کنیم.

کار شماره ۱۰۷۰ - سال چهل و شش - ۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

## تشدید مبارزه، راه مقابله با وحشی‌گری رژیم علیه فعالان جنبش زنان

رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی در ادامه سیاست تشدید سرکوب علیه زنان و لشکرکشی خیابانی به‌قصد ایجاد جو رعب باهدف مهار مبارزه زنان، بازداشت و صدور احکام سنگین را با اتهامات جعلی و پرونده‌سازی‌های قلابی برای فعالان جنبش زنان تشدید کرده است. در چندین ماه اخیر اخبار و گزارش‌های متعددی از بازداشت و محکومیت فعالان جنبش زنان در شهرها و مناطق مختلف کشور انتشار یافته است. در هفته گذشته نیز دو خبر از صدور احکام سنگین حبس و تبعید زنان مبارز انتشار یافت که در سال‌های اخیر کم‌سابقه است.

در اوایل هفته گذشته خبر حکم حبس و تبعید ژینا مدرس گرگی، فعال حقوق زنان و روزنامه‌نگار اهل سمنجان انتشار یافت. شعبه اول دادگاه ارتجاع اسلامی سمنجان وی را «به اتهام تشکیل دسته و گروه غیرقانونی باهدف براندازی نظام» به ۱۰ سال حبس تعزیری، «همکاری با گروه‌ها و دول متخاصم» به ۱۰ سال حبس تعزیری و «تبلیغ علیه نظام» به ۱ سال حبس تعزیری جمعاً به ۲۱ سال حبس و تبعید به زندان همدان محکوم کرد.

همزمان در هفته گذشته ۸ خردادماه، دادگاه تجدیدنظر فعالان حقوق زنان در گیلان، احکام سنگین دادگاه بدوی را که بر اساس اتهامات جعلی و پرونده‌سازی وزارت اطلاعات صادر شده بود، تأیید کرد و مجموعاً ۱۱ فعال جنبش زنان را به بیش از ۶۰ سال حبس، محکوم کرد.

یک سال پیش در مردادماه بود که خبر بازداشت گروهی از فعالان جنبش زنان در رشت انتشار یافت. مزدوران وزارت اطلاعات همزمان به منازل این فعالان یورش بردند و با ضرب و شتم و توهین آن‌ها را بازداشت کردند.

در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد، ۱۴۰۲ دوازده نفر از فعالان حقوق زنان در شهرهای رشت، فومن، انزلی و لاهیجان با اتهامات بی‌اساس «تشکیل گروه و فعالیت غیرقانونی» «اقدام علیه امنیت ملی» بازداشت شدند.

اداره اطلاعات استان گیلان، در همان ایام، با انتشار بیانیه‌ای بازداشت‌شدگان را به زمینه‌چینی و فراهم آوردن مقدمات اغتشاش و ناامنی در سطح استان گیلان و برخی شهرستان‌های استان کردستان، ارتباط با خانواده‌های جان‌باختگان و تحریک آن‌ها، و فعالیت تبلیغی به جهت اهداف براندازی، متهم کرد.

فعالان بازداشت‌شده در دوران بازجویی که حدود دو ماه به طول انجامید، تحت فشارهای سنگین و شکنجه‌های جسمی و روحی، ضرب و جرح، توهین، تهدید خانواده، تهدید به مرگ و اعدام مصنوعی دستگاه امنیتی وزارت اطلاعات قرار گرفتند. این مبارزان حقوق زنان پس از دوره بازجویی با وثیقه‌های سنگین آزاد شدند.

در تاریخ یازدهم اسفند، شعبه سوم دادگاه ارتجاع اسلامی رشت ۱۱ تن از این فعالان را با پرونده‌ای که ساخته و پرداخته وزارت اطلاعات بود از جمله به اتهام «عضویت در گروه غیرقانونی و اجتماع و تبانی به‌قصد بر هم زدن امنیت ملی، ایجاد گروه غیرقانونی و تبلیغ علیه نظام» محاکمه کرد و هفتم فروردین ۱۴۰۳، احکام بی‌دادگاه بدوی این فعالان اعلام شد.

دادگاه ضدانقلاب اسلامی رشت در حالی این فعالان را بر اساس اتهامات جعلی عضویت در گروه غیرقانونی و اجتماع و تبانی به‌قصد بر هم زدن امنیت ملی، ایجاد گروه غیرقانونی و تبلیغ علیه نظام، محکوم کرد که این فعالان عضو هیچ گروهی نبودند، بلکه همچون میلیون‌ها تن از مردم ایران در شبکه اجتماعی تلگرام حضور داشتند و از حقوق پایمال‌شده زنان دفاع می‌کردند.

بر اساس احکام صادره از دادگاه ارتجاع اسلامی، زهره دادرسی، به ۹ سال و ۶ ماه حبس، به اتهام تشکیل گروه باهدف برهم زدن امنیت ملی، به ۶ سال و یک روز حبس تعزیری و به اتهام اجتماع و تبانی، به ۳ سال و شش ماه و یک روز حبس تعزیری، محکوم شد.

فروغ سمیع نیا، سارا جهانی، یاسمین حشدری، شیوا شاه سیاه، نگین رضایی، متین یزدانی، آزاده چاوشیان و زهرا دادرسی، هریک به ۶ سال و ۳ ماه و ۱۷ روز حبس، به اتهام اجتماع و تبانی به سه سال و شش ماه و یک روز حبس و برای اتهام عضویت در گروه، به دو سال و هفت ماه و شانزده روز حبس، محکوم شدند.

جلوه جواهری و هومن طاهری، به اتهام تبلیغ علیه نظام به ۱ سال حبس تعزیری محکوم شدند. واحد خوش‌سیرت نیز از اتهامات وارد شده تبرئه شد.

احکام نهایی فعالان حقوق زنان، دو ماه پس از صدور رأی دادگاه بدوی، در دادگاه تجدیدنظر بدون حضور فعالان مدافع حقوق زنان و وکلای آن‌ها تأیید شد و جمعاً به بیش از ۶۰ سال حبس، محکوم شدند. این‌که دادگاه تجدیدنظر بدون حضور به‌اصطلاح متهمان و وکلای آن‌ها عملاً غیابی برگزار و حکم دادگاه بدوی را در مورد همه متهمان تأیید کرد، دلیل روشنی است بر این واقعیت که تحت حاکمیت دولت دینی استبدادی چیزی به نام دادگاه به‌ویژه در مورد مخالفین سیاسی جمهوری اسلامی و فعالان جنبش‌های اجتماعی وجود ندارد و حکم صادره از همان آغاز، حکم وزارت اطلاعات رژیم استبدادی است.

دقیقاً همان‌گونه که در دوران رژیم سلطنتی شاه، ساواک رژیم بود که در عمل حکم را صادر می‌کرد و دادگاه‌های نظامی رژیم صرفاً آن را اعلام می‌کردند، در جمهوری اسلامی هم وضع بر همین منوال است. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، خودش هم بازجو است، هم دادستان و قاضی صدور احکام. قضات دادگاه‌های ارتجاع اسلامی چیز دیگری جز

یک‌مشت مزدور گوش‌به‌فرمان وزارت اطلاعات نیستند. وظیفه آن‌ها صرفاً ابلاغ تصمیم وزارت اطلاعات به متهمین، تحت عنوان حکم دادگاه است.

تمام تجارب موجود نشان داده است که این وضع تا روزی که جمهوری اسلامی بر سرنوشت مردم ایران حاکم است تغییر نخواهد کرد و همان‌گونه که شاهد آن بوده‌ایم روزبه‌روز شکل عریان‌تر و رسواتری به خود گرفته است. تصور نمی‌شود که در سراسر جهان بتوان جایی را پیدا کرد که حضور تعدادی از مدافعان حقوق زنان صرفاً در یک کانال تلگرامی به مجازات حبس، آن‌هم تا ده سال بیانجامد.

بازداشت و مجازات فعالان مدافع حقوق زنان در طول تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی همواره یکی از روش‌های سرکوب جنبش زنان بوده است. هزاران زن در تمام این سال‌ها به بند کشیده شدند و یا به قتل رسیدند. جمهوری اسلامی بر این پندار است که با این مجازات‌های سنگین و سرکوب‌های وحشیانه می‌تواند موج مبارزه زنان و اعتلای جنبش آن‌ها را مهار کند. تجربه اما آشکارا خلاف آن را نشان داده است. با تمام رذالت و وحشی‌گری اسلام‌گرایان حاکم بر ایران، این سرکوب و ستمگری نه توانسته مانع از مبارزه زنان برای تحقق حقوق پیمال‌شده آن‌ها گردد و نه رژیم را از ورطه سقوط و سرنگونی نجات دهد. اگر سرکوب و زندان و کشتار می‌توانست کارساز باشد و زنان را مرعوب کند و از مبارزه بازدارد، با کشتار ده‌ها زن مبارز و شکنجه‌های وحشیانه نیمه دوم سال ۱۴۰۱ رژیم می‌بایستی به هدف خود رسیده باشد. اما با ادامه مبارزه زنان، شکست رژیم بر همگان آشکار است. روبرویی علنی زنان در خیابان‌ها و دیگر مراکز عمومی با مزدوران سرکوبگر رژیم، تأییدی بر همین واقعیت است. زنان ایران بیدار شده‌اند. مبارزه‌ای را که به آن روی آورده‌اند و برجسته‌ترین آن را در جریان جنبش زن، زندگی آزادی، دیدیم و ادامه آن را هم‌اکنون در خیابان‌های کشور شاهد هستیم، توقف‌ناپذیر است. این مبارزه تا محو تمام تبعیض‌ها و ستم‌ها علیه زنان و حصول به برابری کامل و بی‌قیدوشرط اجتماعی و سیاسی ادامه خواهد یافت. شکست ارتجاع دینی و مردسالار در این مبارزه قطعی است. جمهوری اسلامی که پاسدار ستم، تبعیض و نابرابری علیه زنان است، به‌رغم تمام وحشی‌گری‌اش علیه مردم ایران، هیچ چشم‌اندازی برای بقاء و ادامه حیات ندارد. زنان به‌عنوان بخش بزرگی از توده‌های ستمدیده مردم ایران دریافته‌اند که راه نجات از فجایعی که جمهوری اسلامی آفریده است، سرنگونی آن است. زنان در این مبارزه تنها نیستند. متحدان بزرگی همچون کارگران و عموم زحمتکشان و ستمدیدگان دارند که خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورایی و دمکراسی شورایی‌اند که شرط نخستین ادامه حیات آن لغو تمام تبعیض‌ها و ستم‌ها و برقراری آزادی، برابری و رفاه در ایران است. به‌صدور احکام سنگین و ضدانسانی علیه فعالان جنبش زنان اعتراض کنیم و مبارزه برای سرنگونی رژیم ستمگر و ارتجاعی جمهوری اسلامی را تشدید نماییم.

کار شماره ۱۰۷۲ - سال چهل و شش - ۱۴ خرداد ۱۴۰۳

## شکست محتوم ارتجاع اسلامی در جنگ علنی با زنان

رژیم ارتجاعی و زن ستیز جمهوری اسلامی که طی تمام دوران حیات ننگین خود حتی یک روز را بدون اعمال قهر و سرکوب و تبعیض علیه زنان سپری نکرده و بیش از چهار دهه جنگی اعلام نشده علیه زنان را سازمان داده است، بعد از جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی، جنگ علنی و همه جانبه ای را علیه زنان آغاز نمود. جنگ آشکاری که مدام تشدید گشته و عمق و دامنه آن گسترده تر شده است. مجموعه ای از فشارها، از اعمال قهر و سرکوب، احضار و بازداشت تا تبعیض و تحقیر علیه زنان، طی دوماه اخیر به شدت افزایش یافته است. این جنگ، تمام فرازهای پیشین در زمینه سرکوب و تهدید و محروم سازی های پیشین زنان را پشت سر نهاده و در شکل یک انتقام جویی وسیع و بیرحمانه ادامه یافته است. ارتجاع حاکم، هر جا و مکانی از جامعه را که حضور زنان در آن ملموس است، از خیابان و دانشگاه گرفته تا کوچه و پارک و خوابگاه، به صحنه جنگ علنی مبدل ساخته است.

زنان با نقش بی همتای خویش در جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی، وقتی که با رشادت و جسارتی کم نظیر در کف خیابان و در برابر چشمان حیرت زده حاکمان اسلام پناه، حجاب از سر بر گرفتند، روسری های تحقیر و موازین شرعی حاکمیت را یکجا به آتش کشیدند، ضربات کوبنده و خرد کننده ای بر معیارهای زن ستیزانه حاکمیت و کاخها و معابد مقدس ارتجاع اسلامی وارد ساختند. زخمهای بزرگ ناشی از این ضربات و نفی کامل حجاب اجباری و اسلامی که بر قلب ارتجاع نشست، التیام یافتنی نبود و نیست، پس کینه به دل گرفت و انتقام جویی پیشه کرد. هر جا زنی یا دختری در این ارکستر بزرگ روسری سوزانی که به قصد جان ارتجاع حاکم وارد خیابان شده بود شرکت داشت، باید تقاص پس می داد.

ارتجاع سرکوبگر حاکم که از همان آغاز جنبش زن، زندگی، آزادی یورشی بیرحمانه به زنان را آغاز کرد، در مراحل بعد و فروکش این جنبش تا به امروز به تعرضات سرکوبگرانه خود ادامه داده و آن را تشدید نموده است. زنان فعال در تشکلها یا جنبشهای اعتراضی در صف مقدم این انتقام جویی قرار گرفتند. دانشگاهها که از کانونهای مهم و اصلی این جنبش بود، بطور همه جانبه ای مورد یورش وحشیانه ارتجاع حاکم قرار گرفتند. جنگ علیه زنان فقط به جنگ خیابانی محدود نماند، محوطه دانشگاه، کلاس درس و خوابگاه نیز به عرصه مهم جنگ رژیم علیه زنان و دختران مبدل شد.

اعمال قهر و سرکوب علیه دانشجویان خصوصاً دختران و زنان دانشجو به شدت افزایش یافته است. آمارهای فاش شده از مرکز حراست وزارت علوم و فناوری حاکی از آن است که تعداد دانشجویان شرکت کننده در جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی در سال ۱۴۰۱ بیشتر از ۷۰ هزار نفر (۷۰۱۴۱ نفر) بوده است. تنها در فاصله آبان و دی نزدیک به ۴۰۰۰ دانشجو (۳۷۸۹ نفر) مشمول انواع اقدامات سرکوبگرانه سازمانها و نهادهای سرکوب رژیم از نمونه سازمان اطلاعات فراجا، سازمان اطلاعات تهران، سازمان اطلاعات سپاه، بسیج دانشجویی، بسیج اساتید، مرکز حراست وزارت علوم، مدیر کل حراست دانشگاههای ایران، قرارگاه ثارالله، دفتر فرماندهی قرارگاه سپاه و امثال آن شدند. سرکوب و بازداشت دانشجویان در ماههای بعد از آن نیز ادامه داشت. بنا به آمارهای که روز چهارشنبه ۱۶ خرداد در "وبسایت مجمع جهانی دانشجویی" GSF انتشار یافته از شهریور ۱۴۰۱ تا اسفند ۱۴۰۲ بیش از ۸۰۰ دانشجو (۸۰۴ دانشجو) شامل ۵۹۸ دانشجوی پسر و ۲۰۶ دانشجوی دختر بازداشت شدند. علاوه بر بازداشت صدها دانشجو، هزاران تن دیگر ممنوع الورد شده یا حکم محرومیت از تحصیل دریافت نموده اند. آمار انتشار یافته حاکی است که نزدیک به ۲ هزار دانشجو تنها در ۱۶ دانشگاه یا ممنوع الورد شده یا حکم محرومیت از تحصیل کرده اند.

ابعاد سرکوب دانشجویان بسیار وسیع و گسترده است. اگرچه این اقدامات سرکوبگرانه مشمول تمام دانشجویان اعم از پسر یا دختر شده است، اما ارتجاع حاکم تلاشهای همه جانبه ای را برای مقابله با دانشجویان دختر به قصد تحمیل حجاب اجباری به عمل آورده که تا کنون کمتر سابقه داشته است. جنگ ارتجاع علیه دختران و زنان دانشجو، به جزئی مهم و جدایی ناپذیر از جنگ ارتجاع حاکم علیه زنان در مقیاس تمام جامعه تبدیل شده است.

ارتجاع اسلامی برای سرکوب همه جانبه دانشجویان به ویژه دانشجویان دختر، به بازداشتهای گسترده یا ممنوع الورد ساختن و محرومیت از تحصیل اکتفا نکرده است. این سرکوبها اولاً به نحو حیرت آوری تشدید شده و دوماً و مهمتر از آن به یک روال دایمی و دراز مدت تبدیل شده و با ابزارهای جدیدی تکمیل شده است. ارتجاع اسلامی چه در درون دانشگاه چه بیرون آن، از ابزارهای گوناگونی جهت اعمال سرکوب بیشتر و وحشتناکتر برای تسلیم و از پادر آوردن دانشجویان خصوصاً دانشجویان دختر سود برده است. دستگاه سرکوب نه فقط پروسه ارباب و تهدید دانشجویان از طریق "کمیته های انضباطی" را ادامه داده و آن را تشدید و تقویت نموده، بلکه با راه اندازی "کمیته های اخلاق" کم و کیف ارباب و سرکوب دختران دانشجو را بسی افزایش داده و تشدید نموده است. در این کمیته ها علیه تک تک دانشجویان تهدیدها و فشار حد اکثری اعمال می شود و با ایجاد فضای روانی و ارباب، تلاش می شود از طریق تهدید دانشجو به تحویل وی به "کمیته انضباطی"، او را مرعوب سازند. دانشجو به شدت تحت فشار روانی و در مواردی برای "اخذ تعهد" زیر فشار قرار می گیرد. بدین ترتیب دختران دانشجو بطور دایمی تحت فشار قرار می گیرند به نحوی که بعد از این جلسات با هرگونه تحرک و یا مقاومتشان در برابر حجاب بانها، توسط "کمیته انضباطی" احضار می شوند.

علاوه بر "کمیته‌های اخلاق" و "کمیته‌های انضباطی"، در دانشگاه جلساتی تحت عنوان "جلسات مشاوره" نیز راه اندازی شده تا در این جلسات پروسه ارعاب دانشجو تکمیل شود. افزون بر این، مدیریت دانشگاه‌ها که دست‌نشان در دست نهادهای سرکوب و امنیتی است، نیروهای حرّاس زن را با عنوان "حجاب‌بان" به مجموعه نیروهای سرکوب دانشجویان دختر افزوده‌اند. این نیروها برای تشدید فشار بیشتر بر دختران دانشجو و کنترل حجاب آن‌ها همه جا، از محوطه دانشگاه گرفته تا بوفه و سلف سرویس و لابی (فضای در ورودی ساختمان) و کتابخانه حتی تا کلاس درس حضور دارند. تذکرات دایمی این نیروها با مداخله مکرر حتی در کوچکترین موضوعات شخصی دختران دانشجو همراه است. این مداخلات عموماً با فیلم و عکس برای پرونده سازی و گزارش خبرچینی و جاسوسی علیه دانشجویان تکمیل می‌شوند. تجربه نشان داده است که حجاب‌بان‌ها فقط به تذکرات و مداخله در زمینه حجاب اکتفا نکرده‌اند و اقدامات سرکوبگرانه و کنترلی آن‌ها فراتر از کنترل حجاب است.

اقدامات فاشیستی و سرکوبگرانه علیه دانشجویان به ویژه دختران و زنان دانشجو، به موارد فوق و تنگ‌تر کردن فضای دانشگاه در چارچوب امیال ارتجاع حاکم خلاصه نمی‌شود. نیروهای بسیج یا به قول دانشجویان "نادانشجویان شبه نظامی" نیز دائماً سرگرم کنترل و جاسوسی‌اند و علیه دانشجویان خصوصاً دانشجویان دختر گزارش و عکس تهیه و به "کمیته‌های انضباطی" ارسال می‌کنند. به این مجموعه اقدامات آشکارا سرکوبگرانه، باید مزاحمت‌های کلامی بسیجی‌های لمبن تحت عنوان امر به معروف، برای تحمیل حجاب اجباری را نیز اضافه کرد.

"کمیته انضباطی" کماکان مهمترین ابزار سرکوب دانشجویان است. در ماه‌های بعد از شهریور ۱۴۰۱ صدها دانشجوی دختر به این کمیته‌ها فراخوانده شده و مورد تهدید و ارعاب قرار گرفته‌اند. تنها در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در ظرف حدود یک سال، بیش از ۵۰ دانشجوی دختر به خاطر حجاب به این کمیته احضار شده‌اند که برخی از آن‌ها بیش از یکبار احضار شده‌اند. در برخی از دانشگاه‌ها از نمونه دانشگاه مازندران، بعد از شهریور سال ۱۴۰۱ خصوصاً در آبان و آذر، در جلسات "کمیته‌های انضباطی" غالباً فردی ناشناخته با ماسک از وزارت اطلاعات حضور یافته که دانشجویان را در همه زمینه‌ها بازجویی کرده است. در این جلسات دانشجو را برای همکاری و لو دادن فعالان دانشجویی، ادمین‌های کانال‌های تلگرامی و غیره تحت فشار گذاشته و صرف نظر از ایجاد فضای وحشت، ایجاد تفرقه در میان دانشجویان نیز دنبال شده است. مقاومت دانشجویان، عواقبی چون تعلیق، تخلیه خوابگاه و امثال آن را در پی داشته است. محرومیت از تحصیل، تخلیه و اخراج از خوابگاه، یکی از ابزارهای مهم سرکوب دانشجویان بعد از شهریور سال ۱۴۰۱ و یکی از مجازات‌های "کمیته‌های انضباطی" بوده است. در یک نمونه ۳۰ دانشجوی دانشگاه امیرکبیر بعد از تجمعات اعتراضی ۱۶ آذر، بدون اطلاع قبلی از خوابگاه اخراج شدند. از دیگر ابزارهای سرکوب و اهرم‌های فشار دستگاه سرکوب که در شکل گسترده‌ای از آن استفاده شده است ممنوع الورد کردن دانشجو است. تنها در دانشگاه هنر تهران و در جریان جنبش زن زندگی، آزادی، ۱۰۰ دانشجو ممنوع الورد شدند و ده‌ها تن دیگر نیز به کمیته انضباطی احضار شدند که همگی یک یا دو ترم از تحصیل محروم شدند.

دختران و زنان دانشجو فقط در محیط دانشگاه و کلاس درس نیست که تحت کنترل شدید پلیسی مزدوران ریز و درشت حکومت و مورد تعرض آنها قرار می‌گیرند. این روزها اعمال زور و فشار و اقدامات سرکوبگرانه علیه زنان و دختران دانشجو در خوابگاه‌های دانشجویی نیز به حد اعلا رسیده است. مسئولین خوابگاه‌ها با توسل به اقدامات آزاردهنده، تهدید آمیز و کنترل پلیسی، به بهانه‌های گوناگون، دانشجویان دختر را مورد ارعاب و تهدید و تحقیر قرار می‌دهند. از هر بهانه‌ای از نمونه؛ تأخیر، غیبت، نوع پوشش در محیط خوابگاهی و یا هنگام عبور از گیت خوابگاه، برای اعمال فشار و تشدید تبعیض و سرکوب دانشجویان استفاده می‌کنند. با طرح امکان لغو اسکان دانشجو، معرفی به "کمیته انضباطی" و یا تماس با خانواده، دانشجو را به اضطراب می‌اندازند و خلاصه فشارهای سیستم شده خود را علیه دانشجویان دختر تا حد ممکن تشدید نموده‌اند.

اقدامات سرکوبگرانه و تبعیض آمیز و زن ستیز جمهوری اسلامی و تحقیر زنان به ویژه دختران دانشجو چنان گسترده و چنان وقیحانه و غیر قابل باور است که واژه‌هایی چون سرکوب همه جانبه، تشدید سرکوب و تبعیض و امثال آن، هنوز تمام آنچه را که ارتجاع اسلامی بر سر زنان به ویژه دختران دانشجو آوار ساخته بیان نمی‌کند. ارتجاع حاکم و مزدوران آن در دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های دخترانه برای تحقیر باز هم بیشتر دختران دانشجو تا بدان حد وقیح شده و دنانند و پستی را به اوج رسانده‌اند که پیشنهاد تست بکارت و اعتیاد را به دختران داده‌اند.

تمام این سیاست‌ها، پستی‌ها و تشدید بیش از پیش سرکوب و انتقام جویی، تلاش برای حذف زنان همه و همه نشانه‌هایی از نه فقط اعلام جنگ علنی و آشکار علیه زنان، بلکه خود جنگ علیه زنان در صحنه‌های گوناگون نبرد است. جنگ ارتجاع اسلامی علیه زنان، یکبار دیگر این واقعیت را اثبات می‌کند که ضربه مهمی که زنان در جریان جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی و دور افکندن روسری‌ها و حجاب اجباری و اسلامی، برپیکر فرتوت رژیم جمهوری اسلامی و موازین شرعی آن وارد ساختند تا چه اندازه کاری و هلاکت بار بوده است. تیری که از کمان مبارزه شجاعانه زنان و دختران جسور رهاشد، درست بر قلب نظام اسلامی حاکم فرود آمد. زخم بزرگ و جراحت عمیقی که نفی حجاب اجباری و اسلامی بر پیکر ارتجاع حاکم وارد ساخت، نه با تشدید سرکوب، نه با اعلام جنگ و نه با خود جنگ التیام نیافته و نخواهد یافت.

با این همه بسیار مهم است که دانشجویان پسر از دختران و زنان همکلاسی و هم دانشگاهی خود فعالانه به دفاع برخیزند و مجدانه از آزادی انتخاب پوشش حمایت کنند. بسار مهم است که دانشجویان، مبارزات خود را از سطح این یا آن دانشکده و دانشگاه فراتر برده و با اتحاد سراسری جبهه خود را تقویت کنند و در برابر ارتجاع اسلامی و اقدامات سرکوبگرانه آن علیه دانشجویان خصوصاً دختران دانشجو و کل زنان جامعه بایستند. دانشجویان به ویژه زنان و دختران دانشجو را نباید تنها گذاشت. جنبش‌های دیگر نیز باید به یاری دانشجویان و جنبش دانشجویی برخیزند. بازنشستگان و معلمان و دیگر اقشار زحمتکش نباید فرزندان دلیر خود را تنها بگذارند.

پوشیده نیست که ارتجاع اسلامی با تشدید فشار و تبعیض و اعمال چند لایه سرکوب قادر نیست سرهای برافراشته زنان را دوباره به زیر روسری بازگرداند و حجاب اجباری و اسلامی را بر زنان تحمیل کند. روسری‌ها در آتشی سوزان و شعله‌های سرکش، یک سره خاکستر شدند و هیچ درجه‌ای از خشونت و وحشی‌گری علیه زنان در درون دانشگاه یا بیرون آن در سطح جامعه، قادر نیست آب رفته را به جوی بازگرداند. هم اکنون نیز به رغم تمام فشارها و گسترش ابعاد سرکوب، مقاومت جانانه و مبارزه زنان از جمله دختران دانشجو در تمام سنگرها، از دانشگاه و کلاس درس گرفته تا خانه و خوابگاه و خیابان و حتی زندان، با قدرت ادامه دارد. هیچیک از اقدامات زن ستیزانه ارتجاع حاکم از نمونه هزارها دانشجوی اخراجی، بازداشتی ممنوع‌الورود و محروم شده از تحصیل نیز کمترین خللی در اراده زنان برای ادامه مبارزه و برای رهایی از شر تمام ارتجاع و نظم حاکم ایجاد نکرده است. تمام ترفندهای سرکوبگرانه و ضد زن حکومتی، تا کنون باشکست روبرو شده‌اند. بی تردید جنگ کنونی رژیم علیه زنان نیز سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت.

کار شماره ۱۰۷۳ - سال چهل و شش - ۲۱ خرداد ۱۴۰۳

## زایمان، امری مرگبار در جمهوری اسلامی

در گزارشی از مرگ ۴۰ زن باردار در یک سال گذشته در ایرانشهر خبر داده شد. در ایران آمار دقیقی از مرگ زنان باردار موجود نیست، اما چندی یکبار، گزارش‌ها و خبرهای جسته و گریخته‌ای از مرگ زنان باردار در گوشه و کنار کشور در رسانه‌ها منتشر می‌شود. رئیس کل سازمان نظام پزشکی کشور در آبان ۱۴۰۲ مدعی شد، میزان مرگ و میر زنان باردار، «با تلاش متخصصان زنان و زایمان» به کمتر از یک درصد آمار جهانی، یعنی ۲۰ در ۱۰۰ هزار تولد زنده کاهش یافته است. وی در همین گفتگو ادامه می‌دهد: بیشترین مرگ و میر بین سنین ۳۰ تا ۳۵ سال روی می‌دهد؛ ۴۵ درصد آن‌ها ناشی از «عدم تخصص کافی» کادر مشغول به کار در زایشگاه‌های کشور است؛ ۱۷ درصد به علت عدم دسترسی به کادر درمان است؛ توزیع متخصصان در کشور ناعادلانه است و بیش از ۴۲ درصد متخصصان در پنج کلانشهر ساکن هستند.

انتشار آمارهای کاذب از سوی مسئولان جمهوری اسلامی برای پوشاندن حقایق امریست که همگان بر آن واقفاند. لیکن نگاهی کوتاه به خبرهای پراکنده در رسانه‌ها کذب ادعای مسئولان جمهوری اسلامی را آشکار می‌سازد. در یکی از پژوهش‌های انجام شده آمده است: میزان مرگ و میر زنان باردار بین سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۶، در استان هرمزگان به ازای هر ۱۰۰ هزار تولد زنده ۱۰۰ نفر بوده است؛ اکثریت آنان بین سنین ۱۸ تا ۳۵ سال بوده‌اند؛ اکثر این زنان روستائین (۵۷ درصد) بوده‌اند؛ ۷۵ درصد این مادران در بیمارستان تحت نظر متخصص و ماما (۹۱ درصد) فوت کرده‌اند و بیشترین مقطع فوت، پس از زایمان (۶۵ درصد) بوده است. در مرداد ۱۴۰۲ نیز معاون درمان دانشگاه علوم پزشکی یاسوج، میزان مرگ و میر زنان باردار در فاصله سال‌های ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۰ در استان کهگیلویه و بویراحمد را ۲۴ و در سطح کشور ۳۰ نفر اعلام کرد. در سال ۱۴۰۰ از فروردین تا اسفند ماه تنها در چابهار، ۱۵ نفر پس از زایمان بر اثر خونریزی شدید درگذشتند. (خونریزی یکی از اصلی‌ترین عوامل فوت زنان در حین زایمان و پس از آن است.) در حالی که فرماندار چابهار در سال ۱۴۰۰ میزان مرگ و میر مادران در شهر چابهار را ۴۸ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر اعلام کرده بود، آمارهای رسمی این تعداد را در استان سیستان و بلوچستان ۲۰ نفر و در کشور ۱۰ نفر اعلام می‌کردند. در اسفند ۱۴۰۲، رئیس دانشگاه علوم پزشکی کردستان میزان شاخص مرگ و میر مادران باردار را در این استان، ۵ / ۳۵ و در کشور ۷ / ۲۳ در هر صد هزار تولد زنده اعلام کرد. همین چند نمونه آمارسازی‌ها و ضد و نقیض‌گویی‌های مقامات جمهوری اسلامی را برملا می‌کند.

به گفته رئیس کل سازمان نظام پزشکی «یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بهداشتی درمانی کشورها و نشان‌دهنده وضعیت اجتماعی کشورها شاخص مرگ و میر مادر باردار می‌باشد». حال می‌توان بر اساس همین گفته، به بررسی «شاخص‌های بهداشتی درمانی» و «وضعیت اجتماعی» ایران پردازیم و ببینیم سران جمهوری اسلامی تحت چه معجزه‌های آمار مرگ و میر زنان باردار را به «کمتر از یک درصد آمار جهانی» رسانده‌اند.

وضعیت فاجعه‌بار نظام پزشکی درمانی در کشور بر هیچ کس پوشیده نیست. بر اساس آمارهای رسمی ۱۰ درصد جمعیت فاقد هر گونه بیمه درمانی هستند. بیمه‌ها بسیاری از نیازهای ضروری برای درمان را پوشش نمی‌دهند. ۵۹ تا ۷۰ درصد هزینه‌های درمانی بر دوش مردم قرار دارد. هزینه‌های درمان چنان بالاست که بسیاری از مردم از مراجعه به مراکز درمانی خودداری می‌کنند. بنا به آمار منتشره در سال ۱۳۹۹ نزدیک به ۴۰ درصد تخت‌های بیمارستانی در سه استان متمرکز بودند. در سال ۱۴۰۰، در برخی مناطق سرانه تخت درمانی به ازای هر هزار نفر، کمتر از ۶ / ۰ و در برخی مناطق ۷ / ۲ تخت بود. فقط ۵ درصد مردم توان مالی پرداخت هزینه بیمارستان خصوصی را داشتند. استاندارد تعداد پرستار برای هر تخت بیمارستانی در جهان ۵ / ۲ نفر است که این میزان در ایران به ۸ / ۰ می‌رسد. این گوشه‌ای از وضعیت عمومی پزشکی و درمانی در ایران است. اما زمانی که نوبت زنان می‌شود، وضعیت وخیم‌تر نیز می‌گردد.

پس از ابلاغ «سیاست‌های کلی جمعیت» خامنه‌ای، سرانجام این سیاست در سال ۱۴۰۰، تحت نام «تعالی خانواده» شکل قانون به خود گرفت. آن هم در شرایطی که سران جمهوری اسلامی، نه تنها کوچک‌ترین گامی برای ایجاد زمینه‌های لازم اجرای چنین قانونی برداشتند، بلکه همچون همیشه به تهدید و جرم‌انگاری متخلفان پرداختند. طبق این قانون سقط جنین محدودتر و دشوارتر از گذشته شد. توزیع دولتی یارانه‌ای و رایگان وسایل جلوگیری از بارداری ممنوع شد. انواع روش‌های عقیم‌سازی، حتماً موقت، به جرم تبدیل شد. غربالگری با محدودیت‌های بسیاری روبرو و تقریباً ناممکن شد. در مجموع این قانون نه تنها به حق زنان بر بدن خود دست‌اندازی کرد، بلکه عواقب مرگباری به ویژه برای بسیاری از محروم‌ترین و فقیرترین توده زنان به بار آورد. قانون «جوانی جمعیت» در شرایطی به تصویب رسید که بر اساس آمارهای سازمان نظام پزشکی به ازای هر ۷ هزار زن ایرانی فقط یک پزشک متخصص زنان وجود دارد و این رشته نیز تنها تخصص تک‌جنسیتی است.

اما، جمهوری اسلامی برای پیشبرد همان سیاست‌های ارتجاعی خود نه تنها به تربیت نیروی متخصص بیشتر نمی‌پردازد، بلکه نیروی موجود را نیز با سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و سرکوبگرانه خود از ایران می‌رانند. به گفته مسئولان

رژیم، سالانه ۱۰ هزار کادر پزشکی از ایران مهاجرت می‌کنند. در ماه‌های گذشته به ویژه با تصویب لایحه حجاب و عفاف، محدودیت پزشکان زنان و زایمان مرد برای فعالیت در بیمارستان‌ها تشدید شده است. به گزارش سازمان بهداشت جهانی، اکثریت موارد مرگ و میر مادران در فقیرترین مناطق و کشورهای در حال منازعه رخ می‌دهد. همین روند در ایران نیز مشاهده می‌شود. مرگ ۴۰ زن باردار در سال گذشته در ابرانشهر، واقع در سیستان و بلوچستان نیز از همین گرایش پیروی می‌کند.

بر اساس گزارش‌های مختلف از مناطق محروم و به ویژه روستایی، وضعیت اسفبار زنان در این مناطق وخیم‌تر از مناطق شهری است. این در حالی است که سوء تغذیه فراگیر ناشی از فقر و خشکسالی، ازدواج‌های اجباری، تجاوز به کودکان در قالب ازدواج، حاملگی‌های زودرس، و افزون بر همه، کمبود مراکز درمانی و لوازم و تجهیزات بهداشتی در استان‌های محروم امریست رایج. زنان مناطق محروم به دلیل عدم دسترسی به آب و منابع غذایی بهداشتی و سالم، نبود داروخانه و امکان دستیابی به مکمل‌های غذایی مورد نیاز، سوء تغذیه، آب‌وهوای نامساعد و فشار کار بسیار، بیش از سایر نقاط به خدمات سلامت و مراقبت‌های بارداری نیاز دارند. با وجود این، در استان‌ها و مناطق محروم، نه تنها زنان از خدمات سلامت و مراقبت‌های بارداری بیش‌تری برخوردار نیستند، بلکه شرایط معکوس است. بر اساس آمار سازمان نظام پزشکی، در ۹۱ شهرستان کشور، پزشک متخصص زنان وجود ندارد. این شهرستان‌ها در مناطق محروم واقع هستند. مشاور وزیر بهداشت و درمان جمهوری اسلامی در مهر ۱۴۰۲، اعلام کرد که شبکه بهداشت و درمان کشور با کمبود ۲۰ هزار "ماما" روبروست. در سالیان اخیر خبرهایی از عدم پذیرش برخی زنان باردار در مراکز درمانی منتشر می‌شود. در تیر ۱۴۰۲، بیمارستان تأمین اجتماعی یاسوج از پذیرش زنان باردار خودداری می‌کرد. رئیس این بیمارستان، آن را به کمبود ۳ ماهه متخصص زنان و زایمان نسبت داد. نماینده چابهار در مورد آمار مرگ زنان باردار در سال ۱۴۰۰، معترف است که کمبود پرسنل درمان در جنوب سیستان و بلوچستان یکی از اصلی‌ترین علل رخداد چنین فاجعه‌هایی است. به گفته وی: بسیاری از مادران باردار که امکان سفر به شهرهای مجهزتر مانند یزد و زاهدان را دارند، به این شهرها می‌روند، اما به علت شرایط مالی، این جابه‌جایی برای همه مقدور نیست.

طبق آمار "مرکز آمار" ایران در تابستان ۱۳۹۹، در مجموع ازدواج ۹ هزار و ۵۸ دختر ۱۰ تا ۱۴ ساله ثبت شده است. این آمار در مقایسه با سال پیش از آن ۵ / ۱۰ درصد افزایش یافته است. حدود پنج درصد از کل ازدواج‌های ثبت‌شده در سال ۹۹ مربوط به ازدواج کودکان زیر ۱۵ سال است. آمار دقیقی از بی‌شناسنامه‌گان وجود ندارد. این تعداد در استان سیستان و بلوچستان در حدود ۵۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. برای این فاقدان شناسنامه، مداخله در امر بارداری به تولد کودکان بدون شناسنامه بیش‌تری منجر می‌شود که این امر به بازتولید فقر می‌افزاید. بدیهی است که "کوئک‌همسری" و مرگ و میر دختران و زنان باردار در میان بی‌شناسنامه‌گان در آمار نیز جای ندارد.

پزشکی در زابل می‌گوید: پیش از قانون "تعالی خانواده" نیز بسیاری از خانه‌های بهداشت در مناطق مختلف سیستان و بلوچستان فاقد این وسایل بودند. وی همچنین به سن مادران اشاره می‌کند و می‌گوید: "میزان بارداری در سنین خیلی پایین و بالا در سیستان و بلوچستان زیاد است. مثلاً مادرانی داریم که با ۱۸ سال سن زایمان چهارم یا پنجمشان را انجام می‌دهند، یا مادرانی ۱۲ ساله داریم. از طرفی، بسیاری از زنان حدوداً ۵۰ ساله باردار می‌شوند. این بارداری‌ها هم برای مادر خطرناک‌اند هم برای جنین."

علاوه بر سیاست‌های زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی علیه توده‌های زنان در استان‌های محروم، سیاست‌های کلی مردم‌ستیز و تبعیض‌گرانه این رژیم در دهه‌های گذشته چنان دهشتناک بوده است که عرصه را بر مردم این منطقه تنگ و تنگ‌تر کرده است. بسیاری از مردم این منطقه حتی آب آشامیدنی سالم ندارند چه رسد به نان کافی. بنا به گزارشی در سال ۱۴۰۱، نرخ فقر در این استان در مقایسه با آمار کشوری ۳۰ درصدی، بیش از ۵۰ درصد است. میانگین درآمد خانواده‌های روستایی این استان، ۳ / ۵۵ درصد کمتر از میانگین درآمد کل خانوارهای روستایی ایران است. در حالی جمهوری اسلامی درصدد است آمار تولد را بالا ببرد که این استان صدرنشین آمار "بازماندگان از تحصیل" است. فقر و بیکاری بسیاری از مردم را به سوی "شغل" مرگبار سوخت‌بری سوق داده است. گرچه، جمهوری اسلامی این را نیز بر این مردم روا نمی‌دارد. کمتر روزیست که خبر از کشتار سوخت‌بران به دست نیروهای نظامی سرکوبگر رژیم به گوش نرسد. بی‌آبی و خشکسالی در نتیجه سیاست‌های ضد محیط زیست رژیم در منطقه بیداد می‌کند. سیل، بارها و بارها تمام هستی مردم این منطقه را همراه با گل و لای با خود برده است. گذشته از آن رژیم به کمترین بهانه‌ای برای سرکوب هر چه‌بیش‌تر بی‌مهالبا ناراضیان را به جوخه اعدام می‌سپرد.

اکنون نیز به زبان آماری خودشان و طبق گزارش‌های منتشره، رژیم کمر به قتل زنان و دخترانی بسته است که در تمامی عمر جز حسرت و مصیبت بهره‌ای نداشته‌اند و اکنون با سیاست‌های زن‌ستیزانه رژیم در خانه‌ها یا مراکز درمانی به "جرم" فقر و نداری به گور سپرده می‌شوند.

بلی، "یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بهداشتی درمانی کشورها و نشان‌دهنده وضعیت اجتماعی کشورها شاخص مرگ و میر مادر باردار می‌باشد." همین یک شاخص کافی است تا وضعیت بهداشتی درمانی و وضعیت اجتماعی ایران و به ویژه زنان، تحت سیطره جمهوری اسلامی آشکار شود. تولد نوزاد که بایستی لبخند بر لب مادران و پدران بنشانند در

بسیاری از خانواده‌ها به شیون و عزاداری بازماندگان بدل می‌گردد. این نیز نماد است دیگر از شرایط ستمگرانه و فاجعه‌باری که جمهوری اسلامی بر مردم ایران تحمیل کرده است و نیز نشان‌گر ضرورت سرنگونی هر چه زودتر جمهوری اسلامی و به دست‌گیری قدرت توسط توده‌های زحمتکش و کارگر.

کار شماره ۱۰۷۳ - سال چهل و شش - ۲۱ خرداد ۱۴۰۳

## وحشی‌گری کارساز نیست. جنبش زنان شکست‌ناپذیر است

وحشی‌گری پلیس مزدور دولت دینی اسلام‌گرای جمهوری اسلامی علیه زنان ادامه دارد. در روزهای اخیر اخبار و گزارش‌های متعددی از تشدید ددمنتی بی‌رحمانه مزدوران موسوم به گشت ارشاد به همراه فیلم‌های آن در شبکه‌های اجتماعی و تارنماهای اینترنتی انتشار یافته است. قساوت و بی‌رحمی که این مزدوران در جریان بازداشت زنان از خود نشان می‌دهند در تمام جهان نمونه ندارد. این دشمنی علیه زنان از کجا منشأ می‌گیرد و چرا اکنون چنین شکل بی‌رحمانه‌ای به خود گرفته است؟

مقدم بر هر چیز جمهوری اسلامی از آن‌رو که یک دولت دینی اسلام‌گراست، در ذات خود دشمن آشتی‌ناپذیر زنان است. این دولت از همان بدو موجودیت خود نشان داد که زن را نه به‌عنوان یک انسان هم‌تراز مرد بلکه موجودی پست‌تر و درجه‌ای پایین‌تر از مرد می‌شناسد و آن را کتمان هم نکرده است. آشکارا در تمام قوانین و مقررات دولتی خود اعلام کرده است که میان زن و مرد، برابری اجتماعی وجود ندارد و آن را نفی می‌کند. از دیدگاه دولت دینی اسلام‌گرا، زن تابع و فرمان‌بردار مرد، و وظیفه‌اش خانه‌داری و آوردن و پرورش فرزندان است. در جهت عملی کردن این نگرش ارتجاعی به زن نیز، تمام امکانات تبلیغی و ترویجی دستگاه دولتی را به خدمت گرفت و موانع و محدودیت‌های متعددی هم برای اشتغال و تحصیل زنان ایجاد کرد. اگر هم نتوانست به‌طور کامل این باور ارتجاعی خود را عملی کند، مقاومت و مبارزه زنان بود، والا تمایل ذاتی آن در بازگرداندن جایگاه و موقعیت زن به قرون وسطا بود. ریشه این نگرش و سیاست ارتجاعی نیز در دین اسلام قرار دارد که دولت دینی اسلام‌گرای شیعی به باورهای آن متکی است.

انکار شدنی نیست که تمام ادیان دیدگاهی ارتجاعی نسبت به زن دارند. اگر برخی از آن‌ها نیز در محدوده‌های ناگزیر به عقب‌نشینی شده‌اند، نیازهای جامعه سرمایه‌داری و مبارزات جنبش‌های زنان و طبقه کارگر بوده است. در اسلام مسئله به‌کلی متفاوت است. دین اسلام که در پی ادیان دیگر منطقه خاورمیانه شکل‌گرفته است، تمام قواعد و نگرش‌های زن‌ستیزانه مذاهب عصر جاهلیت، به‌ویژه ادیان ابراهیمی را یکجا در خود جمع کرده و آن‌ها را در قرآن جای داده است. سران این دین قرون‌وسطایی ارتجاعی به‌عنوان پیشوایان و مفسران آن نیز تا جایی که توانسته‌اند در طول تاریخ بر غلظت زن‌ستیزانه دین اسلام افزوده‌اند. از همین روست که اسلام زن‌ستیزترین مذهب در تمام جهان است و هرگاه دست پیروان آن به قدرت سیاسی رسیده یا به نحوی قدرتمند و تأثیرگذار شده‌اند، جنایات وحشتناکی آفریده و دمار از روزگار زنان درآورده‌اند. هیچ تفاوتی هم میان شاخه‌ها و فرقه‌های آن نیست. جمهوری اسلامی شیعه باشد یا داعش و طالبان سنی. جنایت، آدم‌کشی و زن‌ستیزی در همه آن‌ها مشترک است. چنین بوده و همچنان خواهد بود. بنابراین روشن است که چرا دولت اسلامی به‌عنوان یک دولت دینی جبراً دشمن آشتی‌ناپذیر زن است و جز این نمی‌تواند باشد. این شیوه برخورد دولت دینی حاکم بر ایران از همان آغاز موجودیت آن بوده است.

اما این زن‌ستیزی دولت دینی از هنگامی تشدید شد و شکل وحشیانه‌ای به خود گرفت که بیداری و آگاهی زنان در مقیاسی توده‌ای شکل گرفت و به مبارزه‌ای مستقیم و علنی علیه جمهوری اسلامی روی آوردند. حقیقتی است که زنان از همان آغاز پیدایش جمهوری اسلامی در ایران به مبارزه علیه آن برخاستند و مبارزه خود را در طی چند دهه به اشکال مختلف ادامه دادند، اما از سال ۹۶ که دوران انقلابی در ایران آغاز گردید، زنان نقشی فعال، تعرضی و برجسته در تمام جنبش‌های سیاسی ضد نظم موجود بر عهده گرفتند.

نسل جدیدی از زنان قدم به عرصه مبارزه سیاسی نهاده بود که نه‌فقط تکلیف خود را با رژیم زن‌ستیز بلکه مذهبی که آبشخور دولت دینی است، روشن کرده بود. این نسل از زنان به‌رغم تمام تلاش‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی برای اشاعه خرافات دینی در مدارس و دانشگاه‌ها، دیگر باوری به دین اسلام ندارد. از همین‌جا بود که نسل شورشی زنان قدم علم کرد. جسارت و شجاعت این زنان به درجه‌ای بود که در بسیاری از جنبش‌های توده‌ای نقش رهبری مبارزات را نیز در دست گرفتند. این حقیقت چنان آشکار بود که حتی فرماندهان پلیس و وزارت کشور رژیم از نقش رهبری‌کننده زنان در شورش‌های سال ۹۶ و قیام ۹۸ دچار حیرت شده بودند و آن‌ها را در گزارش‌های خود نیز منعکس ساختند. همین نسل از زنان شورشی است که در جنبش زن، زندگی، آزادی چنان درخشید و سیلی محکمی به پاسداران نظم حاکم زد که مرتجعین هرگز آن را فراموش نمی‌کنند.

برای نخستین بار زنان مستقیماً مقدسات اسلامی رژیم را لگدمال کردند. در مراکز عمومی رقص‌کنان روسری را که به نماد اسارت زن تبدیل شده، به آتش کشیدند. همدوش برادران مبارز خود به مراکز و مؤسسات مذهبی یورش بردند و آن‌ها را نیز به آتش کشیدند. چهار ماه در خیابان‌ها رودرو با نیروهای مسلح رژیم جنگیدند. در جریان این مبارزه البته ده‌ها تن از زنان مبارز، جان باختند و هزاران تن اسیر شدند و به زندان افتادند. رژیم وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها و شکنجه‌ها را علیه زنان اعمال کرد، مدارس دخترانه را با مواد شیمیایی بمباران کرد، برای درهم شکستن مقاومت زنان، در خیابان‌ها و در زیر بازجویی‌های وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران و پلیس به زنان تجاوز کردند. به‌رغم تمام ددمنتی رژیم، اما اراده زنان به ادامه مبارزه هرگز در هم نشکست. برعکس این مقاومت و مبارزه‌جویی، این روحیه شورشی علیه نظم حاکم، ارتجاع را وحشت‌زده کرد.

با فروکش نسبی جنبش، ارتجاع حاکم تلاش کرد با تشدید سرکوب از زنان انتقام بگیرد. اینجا دیگر مسئله صرفاً پای رعایت خرافات اسلامی در میان نبود، بلکه در پی انتقام گرفتن از زنان بودند. از اینجا بود که تمام ارگان‌ها و نهادهای

دولت دینی بسیج شدند تا قوانین جدیدی برای سرکوب و مهار مبارزه زنان وضع کنند. اما در نتیجه ادامه مبارزه و مقاومت زنان و شکافی را که این مبارزه در درون ارتجاع ایجاد کرد، شکست خوردند و قانون جدیدشان بلا تکلیف ماند. "طرح نور" را به مورد اجرا گذاشتند. تلاش کردند بار دیگر با گسیل گله‌های پلیس به مراکز عمومی، زنان را بازور اسلحه به پوشش حجاب اجباری وادارند. مراکز پر رفت‌وآمد، مترو، میدان‌ها و پارک‌ها را به اشغال خود درآوردند. اما مقاومت ادامه یافت. واداشتن زنان به پوشیدن حجاب اجباری شاید در ورودی مترو یا پارک‌ها و غیره آن‌هم به دشواری ممکن باشد، اما چند قدم فراتر از آن ناممکن است. شکست قطعی بود. ارتجاع کودن است. نمی‌شود میلیون‌ها زن را در سراسر کشور کنترل کرد و به تبعیت از مقررات ارتجاعی اسلامی واداشت. حتی در یک شهر هم ممکن نیست. مبارزه و مقاومت زنان در هم شکستی نیست. از همین روست که پس از آن همه وحشی‌گری، سرکوب، زندان، جریمه، همچنان تلاش ارتجاعی رژیم برای تحمیل حجاب اجباری حل نا شده باقی‌مانده است. در چند روز اخیر باز هم تلاش‌های عبث خود را تشدید کرده‌اند. این بار اما در وحشت از اعتلای مجدد جنبش زنان و گسترش مبارزات در شرایطی که مضحکه انتخاباتی به راه انداخته‌اند.

در گذشته معمولاً وقتی که رژیم خیمه‌شب‌بازی انتخاباتی به راه می‌انداخت، تلاش می‌کرد برای رونق دادن به معرکه‌گیری خود، در جهت مصرف خارجی، چند روزی فشار سرکوب را کاهش دهد. حتی مانعی نمی‌دید که تعدادی از زنان بدون حجاب اجباری در مراکز تجمع و سخنرانی حضور یابند. اکنون دیگر نه تنها از این خبرها نیست، بلکه برعکس فشارها تشدید شده‌اند. علت آن هم روشن است. رژیم می‌داند که دوران این بازی‌ها سپری شده و تمام موجودیتش به نیروهای مسلحش وابسته است. فراتر از آن وحشت دارد که درست در همین ایام کشمکش باندهای درون حکومت، کنترل از دستش خارج شود و زنان جسورتر از گذشته به مبارزه برخیزند. از همین روست که پلیس وحشی‌گری علیه زنان را تشدید کرده و واحدهای موسوم به گشت ارشاد بی‌رحمانه زنان را سرکوب و به‌زور به مراکز پلیس می‌برند. اما تجربه یک سال و نیم اخیر به‌وضوح نشان داده است، بازگرداندن زنان به گذشته محال است. زنان از دستاورد مبارزاتی خود دفاع می‌کنند. شکست تمام اقدامات سرکوبگرانه در طول چندین ماه اخیر به وضوح نشان داده است، وحشی‌گری کارساز نیست. جنبش زنان شکست‌ناپذیر است.

کار شماره ۱۰۷۵ - سال چهل و شش - ۴ تیر ۱۴۰۳

## انتقام جوئی از دختران دانش آموز ادامه دارد

نسلی از دانش آموزان دختر که در جنبش زن، زندگی، آزادی نقش شجاعانه، برجسته و درخشانی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و حجاب اجباری ایفا کردند، بار دیگر هدف انتقامجویی جمهوری اسلامی قرار گرفتند. عوامل رژیم در مدارس دو شهر تهران و مسجدسلیمان از ورود دانش آموزانی که از پوشیدن حجاب اجباری سر باز زده بودند، جلوگیری کردند و مانع شرکت آنها در جلسه امتحانات پایان سال شدند.

مدرسه فرهیختگان در منطقه ۱۸ تهران، طی هفته‌های اخیر مانع ورود ۷ تن از دانش آموزان دختر شد و به اعتراض دانش آموزان و والدین آنها وقعی نگذاشت. در ویدیویی که در شبکه‌های اجتماعی پخش شده است، دختران دانش آموزی دیده می‌شوند که همراه با والدین خود پشت درب بسته مدرسه نگاه داشته شده‌اند. یکی از والدین حتی برای رساندن صدا و خواست دانش آموزان از دیوار مدرسه بالا رفته تا یا از نگهبان مدرسه بخواهد درب مدرسه را باز کند یا خود وارد حیاط شود و درب را باز کند. نکته قابل توجه در این فیلم حضور مادرانی است که خود بدون حجاب در مقابل مدرسه در کنار فرزندانشان ایستاده، از آنها حمایت می‌کنند و به فرزندان خود دل‌داری می‌دهند که نگران امتحان و نمره نباشند. همین ماجرا چند روز بعد در مدرسه‌ای در مسجد سلیمان تکرار شد. مدیر این مدرسه در را به روی دختران دانش آموزی که حجاب اجباری به سر نداشته بست و مانع از ورود آنها به سالن امتحان شد.

شورای هماهنگی فرهنگیان در کانال تلگرامی خود ضمن محکومیت این اقدامات در این مدارس، چنین نوشته است: «در پی انتشار اخباری مبنی بر ممانعت از ورود ۷ دانش آموز دختر در آزمون ورودی دبیرستان نمونه دولتی فرهیختگان در تهران به بهانه حجاب، گزارشی همراه با مستندات توسط یکی از اولیای دانش آموزان شهرستان مسجد سلیمان به شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران ارسال شده که متأسفانه حاکی از عدم تعهد اخلاقی و رفتار غیر قانونی مدیر دبیرستان حضرت معصومه مسجد سلیمان، خانم «میتریا صالح‌پور» است که با ممانعت از حضور تعدادی از دانش آموز دختر پایه دهم در جلسه امتحان نهایی درس دینی، اسباب رنجش خاطر و آسیب‌های روانی شدید به این دختران دانش آموز پایه دهم و اولیای آنان شده، به گونه‌ای که تلاش‌های چندین ساله این عزیزان را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است! شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران که همواره حامی دانش آموزان و اولیای آنان به ویژه در نقاط محروم است، این گونه اقدامات را که منجر به وارد نمودن آسیب‌های جدی روانی و عاطفی به دانش آموزان و اولیای آنان می‌شود را به شدت محکوم نموده و از مسئولین ذیربط می‌خواهد ترتیباتی در جهت رفع و جبران این معضل و موارد مشابه اتخاذ نمایند.»

طبق اسنادی که در اختیار شورای هماهنگی فرهنگیان گذاشته شده است، والدین دانش آموزان دختر در مسجدسلیمان علاوه بر اعتراض در مقابل مدرسه، از مدیر مدرسه «حضرت معصومه» هم به کلانتری شکایت کرده‌اند. هر چند که اینگونه شکایات در سیستم سرکوبگر جمهوری اسلامی راه به جایی نمی‌برد با این حال، نشاندن روحیه اعتراضی والدین و حمایت و همبستگی با فرزندان دانش آموزان است که هدف انتقامجویی آشکار جمهوری اسلامی و عوامل رنگارنگ سرکوبگرش قرار گرفته‌اند.

گرچه جمهوری اسلامی از بدو به قدرت خزیدن، جنگی تمام عیار علیه زنان آغاز کرد، اما سرکوب این نسل از دختران دانش آموز با قساوت بی سابقه‌ای همراه شده است. این کینه نسبت به دختران دانش آموز و انتقام‌جویی از آنها از کجا نشأت می‌گیرد؟ از شهریور ۱۴۰۱ که دانش آموزان دختر با مبارزه جسورانه خود برگی درخشان به تاریخ مبارزات زنان ایران علیه ظلم و ستم و تبعیض و بویژه علیه حجاب اجباری افزودند، جمهوری اسلامی به انحاء مختلف این نسل از دانش آموزان دختر را هدف اقدامات سرکوبگرانه خود قرار داده است. این نسل، نسلی است که نه تنها حجاب اجباری را از سر برکشید، در آتش انداخت و سوزاند و دست در دست هم‌زمان پسر، در میادین شهر رقص کنان شعار نابودی کلیت رژیم جمهوری اسلامی را سر داد، بلکه همچنین آن نسلی است که صحنه‌های فراموش نشدنی در مدارس آفرید. مدیران سرکوبگر مدارس را «هو» کرد و از مدرسه فراری داد. در کلاسهای درس، عکس رهبران مرتجع رژیم را بزیرکشید و پاره کرد. در خیابانها عمامه پرانی کرد. نه تنها روسری- سمبل سلطه بر زنان-را از سر خود برداشت و سوزاند، بلکه عمامه که یکی از سمبل‌های ارتجاع و حکومت اسلامی و مروجین مذهبی است را به هوا پرتاب کرد. این اعتراضات جسورانه، به سهم خود اتوریته و قدر قدرتی حکومتی را که به زور سرکوب و کشتار به بقا خود ادامه داده، در هم شکست. دیوار ترس و وحشت فروریخت. این مبارزات وضعیتی را رقم زد که دختران جوان با مبارزه شجاعانه و آگاهانه و متحد خود دستاوردهای ملموس و گرانبهائی کسب کردند و به نیروی عظیم خود برای تغییر و رهائی پی بردند.

این دستاوردهای مبارزاتی اما مرتجعین حاکم را سخت به وحشت انداخته است. از همین روست که رژیم زن ستیز و ارتجاعی جمهوری اسلامی در بحبوحه جنبش اعتراضی زن، زندگی، آزادی، دانش آموزان دختر را بطور سیستماتیک هدف حملات سبعانه خود قرار داد. به دستگیری، ضرب و شتم، زندان و شکنجه زنان و تجاوز به آنها دست زد. مستقیماً به صورت و چشمان دختران دانش آموز و معترض شلیک کرد. دانش آموزان دختر را در مدارس مورد حمله وحشیانه شیمیائی قرار داد تا شاید جو رعب و وحشت را مجدداً حاکم سازد، در مقابل تحصیل و پیشرفت دختران سد و مانع ایجاد کند. اما نتوانست. در ادامه قوانین و طرح‌های جدیدی برای اعمال فشار و سرکوب بیشتر برآه انداخت و با گسیل

گشت‌های متعدد به خیابانها، جنگ وسیع‌تری را علیه زنان سازمان داد. بودجه‌های کلان به حلقوم نیروهای سرکوب ریخت تا به جان زنان بیفتند.

با این وجود شاهدهیم که هیچیک از این اقدامات، نتوانسته مقاومت و مبارزه زنان بویژه دختران دانش آموز را مهار کند. بر عکس، اقدامات سبانه‌ای که هر روز علیه زنان ابداع و اجرا می‌شود، ناتوانی و استیصال رژیمی را به نمایش می‌گذارد که قدرقدرتی اش در هم شکسته شده است.

انتقام جوئی از دختران دانش آموز و جلوگیری از ورود آنها به جلسه امتحانات پایان سال گرچه با هدف محرومیت از تحصیل و به فنا دادن نتیجه یکسال تلاش و تحصیل آنهاست و حتی ممکن است تاثیرات منفی بر جسم و روان دانش آموزان نیز داشته باشد اما گویای یک نکته مهم نیز هست. این که دانش آموزان و خانواده‌های آنها تن به مصلحت طلبی نداده و حاضر نشده‌اند برای ورود به جلسه امتحان حتی چند ساعت حجاب اجباری را تحمل کنند، خود نوعی مبارزه، مقاومت و پاسداری از دستاوردهای مبارزاتی است.

کار شماره ۱۰۷۶ - سال چهل و شش - ۱۱ تیر ۱۴۰۳

## ناکامی تلاش رژیم در مهار مبارزات زنان

دوشنبه ۴ تیر ۱۴۰۳، شریفه محمدی - فعال کارگری و اجتماعی - در بیدادگاه انقلاب اسلامی رشت به اتهام جعلی «بغی» به اعدام محکوم شد. دو هفته بعد، در روز چهارشنبه ۲۰ تیر، زهره دادرش، فعال حقوق زنان که پیشتر در پرونده موسوم به مرداد ۱۴۰۲ در بیدادگاه گیلان با اتهام «تشکیل گروه با هدف برهم زدن امنیت ملی» و اتهام «اجتماع و تبانی» در مجموع به ۹ سال و شش ماه حبس تعزیری محکوم شده بود، از سوی مأموران امنیتی جمهوری اسلامی در خیابان بازداشت و راهی زندان شد. در همین روز، زهرا دادرش، که او نیز در ذیل همان پرونده موسوم به زنان گیلان به یک سال حبس تعزیری محکوم شده بود، پس از آنکه با احضار تلفنی نیروهای امنیتی خود را به اجرای احکام کیفری رشت معرفی کرد، بازداشت و به زندان لاگان رشت منتقل گردید.

سه روز بعد، در صبح روز شنبه ۲۳ تیر، پنج تن دیگر از متهمان همین پرونده به اسامی فروغ سمیع نیا، جلوه جواهری، نگین رضایی، شیوا شاه سیاه و آزاده چاوشیان، همراه با متین یزدانی که او نیز از دیگر متهمان پرونده گیلان بود، بازداشت و جملگی جهت تحمل حبس راهی زندان لاگان رشت شدند. بازداشت‌ها و اعمال فشارهایی که بعضاً در شهرهای مختلف کشور نیز با دستگیری و صدور احکام سنگین برای زنان و مردان فعال در عرصه سیاسی - اجتماعی همراه بوده است.

صدور حکم ظالمانه اعدام برای شریفه محمدی که چند روز قبل از نمایش انتخاباتی جایگزینی ابراهیم رئیسی صادر شد و نیز بازداشت خیابانی ۸ تن از متهمان پرونده موسوم به مرداد ۱۴۰۲ گیلان و انتقال آنان به زندان رشت، آنهم در روزهای پیش و پس از روی کار آمدن مسعود پزشکیان، گویای این واقعیت است که در نظام ولایی جمهوری اسلامی نقل و انتقال‌هایی از نوع جابجایی ریاست جمهوری کمترین توفیری در کاهش میزان سرکوب زنان نداشته و نخواهد داشت.

به واقع، تشدید و افزایش سرکوب زنان، سیگنالی از طرف دستگاه قضایی بود که نه فقط برای کل جامعه، بلکه بیشتر برای آن گروه از متوهمان روی کار آمدن مسعود پزشکیان ارسال شد تا جملگی بدانند نیروهای امنیتی و دستگاه قضایی بی توجه به اینکه کدام یک از مزدوران جمهوری اسلامی بر صندلی ریاست جمهوری بنشینند، رویه همیشگی خود را در سرکوب زنان ادامه می‌دهند.

بر کسی پوشیده نیست و صد البته نخواهد بود، اگر چنانچه قرار باشد روزه‌ای برای نفس کشیدن زنان جامعه گشوده شود، این گشایش فقط و فقط در پرتو گسترش مبارزات دلاورانه زنان و دیگر لایه‌های اجتماعی صورت خواهد گرفت. درست همانند مبارزات قهرمانانه زنان و توده‌های مردم ایران در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» که زنان ما با برداشتن حجاب و سوزاندن روسری‌های خود عملاً نماد ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را به آتش کشیدند. مبارزاتی که تا به امروز هم دلاورانه ادامه دارد و هیئت حاکمه با همه بگیر و ببند و آزار و اذیت زنان در بازگرداندن آنان به موقعیت پیش از جنبش انقلابی ۱۴۰۱ ناکام مانده است. به واقع همین ناکامی رژیم در بازگرداندن زنان به شرایط قبل از جنبش «زن، زندگی، آزادی» است که خامنه‌ای، دستگاه قضایی و مجموعه حاکمیت را نسبت به زنان و گسترش مبارزات آنان خشمگین کرده است. خشم و جنونی فزاینده که در شمشیر کشیدن به روی زنان و اجرایی کردن محکومیت زنان گیلان و صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی تجلی یافته است.

حکم بی رحمانه و جنایتکارانه اعدام شریفه محمدی به اتهام «بغی»، در ابتدا به وکلای او ابلاغ گردید و سپس توسط آنان انتشار بیرونی یافت. صدور حکم اعدام برای این فعال حقوق کارگران و مدافع حقوق زنان، آنچنان ناباورانه و غیر مترقبه بود که قبل از هر چیز به صورت آواری سهمگین بر سر همسر و فرزند و خانواده او فرو ریخت.

شریف محمدی - فعال کارگری ۴۵ ساله - در روز ۱۴ آذر ۱۴۰۲، در منزل مسکونی خود در شهرستان رشت دستگیر شد و بلافاصله به سلول انفرادی زندان لاگان منتقل گردید. اگرچه اتهام اولیه او «فعالیت تبلیغی علیه نظام» بود، اما از همان ساعات اولیه دستگیری و انتقال او به سلول انفرادی، روند بازجویی و مجموعه فشارهای روحی و روانی وارده بر او حاکی از آن بود که نیروهای امنیتی با توطئه نخ نمای اعتراف‌گیری و پرونده‌سازی‌های امنیتی علیه او در صدد بوده و هستند تا زمینه را برای صدور حکم اعدام شریفه فراهم کنند.

تحمل انفرادی، عدم ارتباط با فرزند ۱۲ ساله و دور نگه داشتن خانواده شریفه از چرایی دستگیری او و وضعیت دشوار زندان، بخشی از اعمال فشارهای روحی و روانی دستگاه امنیتی علیه شریفه محمدی در دوران بازداشت و بازجویی‌هایی اولیه او بود.

پس از ۲۶ روز بازجویی مداوم و فشارهای وارده در زندان لاگان، وقتی نتوانستند پرونده‌ای علیه او جعل کنند، شریفه را جهت اعتراف‌گیری علیه خود به زندان سنندج منتقل کردند. شکنجه و بازجویی در زندان سنندج افزایش یافت و شریفه محمدی پس از ۸۳ روز بی‌خبری و ممنوع الملاقاتی مجدداً در تاریخ ۶ اسفند ۱۴۰۲ با اتهام سنگین و ساختگی «بغی» به زندان لاگان رشت بازگشت داده شد.

گزارش‌های منتشره حاکی از آن است که این فعال کارگری در دوران بازجویی و بودن در سلول انفرادی - خصوصاً در زندان سنندج - تحت شکنجه و فشار شدید بازجوهایش بوده تا به اعتراف‌گیری اجباری علیه خود و اینکه با تشکیلات کومله در ارتباط بوده است، تن در دهد. اتهامی که به کلی واهی و در مسیر پرونده‌سازی امنیتی علیه او دنبال می‌شد.

طبق اطلاعیه سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، شریفه محمدی در دوران بازجویی حداقل دو بار مورد شکنجه قرار گرفته است.

صدور چنین حکم بیرحمانه ای علیه یک فعال کارگری زن که بی شک ناشی از انتقام جویی دستگاه قضایی و کل هیئت حاکمه از مبارزات قهرمانه زنان ایران است، موجی از تنفر و انزجار را در عرصه داخلی و بین‌المللی برانگیخت. شنیدن خبر این حکم - آنهم در شرایطی که همگان در انتظار آزادی قریب الوقوع او بودند - آنچنان برای خانواده، جامعه کارگری و همه انسان‌های شریف و آزاده بهت آور و ناباورانه بود که به یکباره حمایت گسترده از شریفه محمدی و محکومیت صدور چنین حکم بی‌رحمانه ای از هر سو آغاز شد.

سازماندهی کمپین دفاع از شریفه محمدی، نخستین واکنش عمومی در اعتراض به حکم جنایتکارانه جمهوری اسلامی علیه این فعال کارگری بود که به صورت فزاینده‌ای در در داخل و خارج کشور بازتاب یافت. در عرصه داخلی، فعالین کارگری در بند، تشکل‌های کارگری موجود در ایران، زندانیان سیاسی و مجموعه‌ای از شبکه‌های اجتماعی با محکومیت صدور چنین حکمی به دفاع از شریفه محمدی برخاستند و به فوریت خواهان آزادی او شدند.

اطلاعیه حمایتی سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، اطلاعیه سندیکای هفت تپه، بیانیه مشترک سه تن از کارگران زندانی - رضا شهابی، حسن سعیدی و داود رضوی - در دفاع از شریفه محمدی، اعتراض محمد حبیبی نسبت به صدور این حکم ظالمانه، نامه سرگشاده ۱۶ زن زندانی سیاسی در اوین با عنوان: «ما در کنار شریفه محمدی و تمام کسانی که خطر حکم مرگ تهدیدشان می‌کند، ایستاده‌ایم و خواهان توقف حکم اعدام هستیم»، اعلام اعتصاب غذای یک روزه ۸۵ زندانی سیاسی زن و مرد در اوین (۳۰ زندانی در بند زنان، ۲۵ نفر در بند چهار و ۳۰ زندانی دیگر در بند هشت اوین)، بیانیه مشترک شماری از تشکل‌های کارگری و بازنشستگان، بیانیه جمعی از فعالین اجتماعی گیلان، کارزار سه شبانه‌ای نه به اعدام، اطلاعیه کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری و اعلام موضع ده‌ها تشکل مستقل و فعال کارگری از جمله واکنش‌های گسترده داخلی تا این لحظه بوده است که با محکومیت حکم اعدام شریفه محمدی، خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شر این فعال کارگری شده‌اند.

در عرصه بین‌المللی نیز، ۵ سندیکاهای کارگری در فرانسه از جمله کنفدراسیون عمومی کار (س ژ ت)، ۷ سندیکا و اتحادیه کارگری در دانمارک، چندین سندیکای کارگری در ایتالیا از جمله کنفدراسیون عمومی کار در این کشور، پلانفرم سندیکاهای کارگری در سوئد، سازمان عفو بین‌الملل و همچنین تعداد دیگری از نهادهای حقوق بشری با محکومیت حکم اعدام شریفه محمدی خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شرط این فعال حقوق کارگران و زنان در ایران شده‌اند. واکنش‌های حمایتی گسترده‌ای که با گذشت هر روز، دامنه وسیعتری از اعتراض و محکومیت حکم صادره علیه شریفه محمدی را در بر گرفته است. بی‌تردید این واکنش‌های گسترده زمانی کارسازتر خواهد بود که به کنش‌های عملی علیه جمهوری اسلامی تبدیل گردند و صرفاً در حد صدور بیانیه باقی نمانند.

در کنار حمایت‌های داخلی و بین‌المللی از این فعال کارگری، واکنش‌ها علیه بازداشت و به اجرا درآمدن محکومیت حبس فعالان اجتماعی و حقوق زنان در گیلان نیز به طرز چشمگیری افزایش یافته است. واکنش‌های داخلی و بین‌المللی انجام گرفته علیه حکم اعدام شریفه محمدی و همچنین علیه اجرایی شدن حبس زنان فعال گیلان در حوزه اجتماعی و دفاع حقوق زنان، بیانگر این واقعیت است که شرایط جامعه به شدت متلاطم است. به عبارت دیگر حاکمیت در سرکوب زنان ناتوان و در تحمیل اراده خود به آنان به استیصال رسیده است. این ناتوانی و استیصال رژیم در مهار مبارزه زنان ناشی از دوران انقلابی موجود در جامعه و گسترش مبارزات زنان است. دورانی انقلابی که شرایط ویژه‌ای را برای زنان و عموم توده‌های مردم ایران رقم زده و آنان را به این باور انقلابی رسانده است که بدون سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی عبور از وضعیت متلاطم و بحرانی موجود ناممکن است.

اینکه مجموعه زندانیان سیاسی، اعم از زن و مرد و کارگران زندانی به صورت علنی و با نام و نشان به دفاع از شریفه محمدی و بازداشت شدگان پرونده زنان گیلان برخاسته‌اند، اینکه فعالان اجتماعی، کانون صنفی تشکل‌های فرهنگیان و دیگر تشکل‌های مستقل کارگری در داخل کشور بی‌واهمه از دستگیری و سرکوب و پرونده سازی‌های امنیتی، صدور احکام بی‌رحمانه جمهوری اسلامی را محکوم و جملگی خواهان آزادی بی‌قید و شرط شریفه محمدی و دیگر زندانیان سیاسی می‌شوند، همه و همه گویای این واقعیت است که جامعه کنونی ما لبریز از تلاطمات سیاسی - اجتماعی است.

جامعه‌ای انقلابی، متلاطم و پر از تضادهای لاینحل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در زیر پوست آن غوغایی برپاست. جامعه‌ای خشمگین از حاکمیت و ملت‌هت از اعتراضات روزانه زنان، کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، دانشجویان، نویسندگان، هنرمندان و دیگر لایه‌های مختلف اجتماعی که روزشمار تغییر و تحولات بنیادین را انتظار می‌کشند. جامعه‌ای معترض که هر آن بروز توفان‌های سهمگین اجتماعی را برای تحقق انقلاب اجتماعی و رسیدن به آزادی و برابری و نفی ستم بر زنان را نوید می‌دهد.

کار شماره ۱۰۷۸ - سال چهل و شش - ۲۵ تیر ۱۴۰۳

## جمهوری اسلامی، عامل اصلی زن‌کشی

جرقه جنبش "زن، زندگی، آزادی" در سال ۱۴۰۱، گرچه در پی کشته شدن مهسا امینی زده شد و در کوتاه مدتی به سراسر ایران گسترش یافت، اما جنبشی ناگهانی نبود. این جنبش فوراً نارضایتی و خشم عمیق توده‌های مردم و به ویژه زنان علیه حاکمیت جمهوری اسلامی بود. زنانی که در دهه‌های گذشته، با وجود سرکوب و تحقیر و خشونت شدید حکومت دینی، هیچ‌گاه سلطه این نظام را نپذیرفته و همواره به مقاومت و مبارزه خود ادامه داده بودند. این جنبش، نه تنها خیزشی علیه نمادهای جمهوری اسلامی، از جمله حجاب بود، بلکه هژمونی سیاسی و اجتماعی مردسالارانه را به چالش کشید.

گرچه خشونت علیه زنان، به اشکال مختلف، سده‌های بسیاری در تمام جهان حاکم بوده است، اما این خشونت مردسالارانه دست در دست حاکمیت دینی واپس‌گرا در دهه‌های گذشته، تا بدان‌جا پیش رفته است که جنایت‌بارترین نوع خشونت، یعنی قتل زنان را مجاز می‌شمارد.

کمتر روزی است که خبر یا خبرهایی از قتل زنان به بهانه‌های مختلف منتشر نشود. این بهانه‌ها اکنون چندان مبتذل شده‌اند که حیرت‌برانگیزند، همچون "دست‌پخت" زنان یا عبارت مبهمی همچون "اختلافات خانوادگی" یا دلایل "ناموسی". طبق آمار رسمی، از خرداد ۱۴۰۰ تا پایان خرداد ۱۴۰۲ حداقل ۱۶۵ زن به دست نزدیکان مرد خود به قتل رسیده‌اند، یک قتل در هر چهار روز. گرچه، برخی مقالات دانشگاهی و پایان‌نامه‌ها، از آمار سالانه بین ۳۷۵ تا ۴۵۰ مورد "زن‌کشی" خبر می‌دهند، یعنی بیش از یک قتل در روز. با آن که آمار دقیق و جامعی از "زن‌کشی" در جمهوری اسلامی وجود ندارد، مسلم آن است که "زن‌کشی" در چهار دهه اخیر رشد یافته است. طبق گزارشی تنها در سال ۲۰۲۱، ۴۴ زن در کردستان به قتل رسیدند و ۱۰۷ زن نیز خودکشی کردند.

دهشتناک‌تر آن که هیچ‌یک از این انواع خشونت، حتا قتل، در جمهوری اسلامی نه تنها با هیچ‌گونه مجازاتی روبرو نمی‌شوند، بلکه از سوی حاکمان دینی، توجیه و تشویق می‌شوند. چرا که طبق قوانین جمهوری اسلامی، در صورت قتل فرزند توسط پدر و جد پدری، قاتل "قصاص" نمی‌شود و در موارد نادری به پرداخت دیه و حداکثر حبس (سه تا ده سال) محکوم می‌شود، زیرا این قوانین گریزگاه‌هایی همچون "ناموس" یا "ظن به روابط نامشروع" را برای قاتلان باز گذاشته است. در اکثر موارد "زن‌کشی" توسط افراد خانواده نیز، پدر مقتول از پیگیری پرونده خودداری می‌کند و قاتل را از مجازات می‌رهاند. به این ترتیب، قاتلان بدون هیچ‌گونه ترسی از مجازات، زنان را به قتل می‌رسانند و بدان مفتخرند؛ به عنوان نمونه، مردی که در ایوان غرب (ایلام) پس از قتل همسرش، جسد او را در صندوق عقب ماشین انداخته و به کلانتری می‌برد.

قتل به بهانه "دست‌پخت" گرچه هنوز تکانه‌ای به افکار عمومی می‌دهد، اما واقعیت آن است که قتل به دلایل "ناموسی" به علت سنت عمیق مردسالارانه حاکم، در جامعه هنوز توجیه‌پذیر است. چه بسا مواردی که مردان در ملأ عام زنان را به بهانه "ناموس" به قتل رسانده و با تأسف فراوان با مقاومتی نیز از سوی ناظران روبرو نشده است و حتا تحت عنوان زدودن "لکه ننگ" مورد تشویق اطرافیان قرار گرفته است.

قتل، علاوه بر دیگر اشکال خشونت‌هایی است که زنان ایران هر روزه تجربه می‌کنند، از جمله خشونت‌های فیزیکی و لفظی و روانی؛ خشونت‌هایی که اصولاً در جامعه ایران، خشونت محسوب نمی‌شوند. از آن بدتر، این نوع از خشونت‌ها، زیر پوشش "اختلافات خانوادگی"، نه تنها از سوی اطرافیان و جامعه، بلکه از سوی خود زنان نیز عادی تلقی می‌شود. در چنین مواردی، به زنان، تحمل و بردباری توصیه می‌شود. و گذشته از آن، بسیاری زنان را زمینه‌ساز بروز خشونت مردان جلوه می‌دهند. در این میان، توده زنانی نیز هستند که حتا در صورت عدم تمایل به "صبر و بردباری" به علت شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی حاکم، چاره‌ای جز سوختن و ساختن با شرایط دهشتناک زندگی خود ندارند.

این مجموعه خشونت‌ها علیه زنان، تنها به محیط خانواده محدود نمی‌شود، بلکه آنان در جامعه، نیز با انواع خشونت روبرویند. بدترین نوع آن، خشونت دولتی است. حاکمان دینی مرتجع جمهوری اسلامی نه تنها در قوانین موجود انواع خشونت علیه زنان را مجاز دانسته‌اند، بلکه آن را آشکارا و با تمام توان ممکن تبلیغ می‌کنند. آنان با ضرب و شتم، توهین، دستگیری‌های وحشیانه و قتل زنان معترض در خیابان‌ها، چهره‌زن‌ستیزانه خود را به معرض نمایش می‌گذارند و آن را به امری عادی در جامعه بدل می‌کنند.

بنا به "گزارش جهانی شکاف جنسیتی"، که توسط مجمع جهانی اقتصاد منتشر می‌شود، ایران در سال ۲۰۲۴ در میان ۱۴۶ کشور جهان در قعر جدول قرار دارد. این گزارش چهار شاخص را مد نظر قرار می‌دهد: در زمینه "مشارکت و فرصت‌های اقتصادی"، رتبه ایران ۱۴۴ است؛ در زمینه "دسترسی به آموزش"، ایران در رتبه ۱۰۲ قرار دارد؛ در زمینه "بهداشت و بقا" این رتبه به ۱۱۶ می‌رسد؛ و از نظر "توانمندسازی سیاسی"، رتبه ۱۴۳ متعلق به ایران است. گرچه واقعیت، باز هم تلخ‌تر از این آمار است، چرا که این رتبه‌بندی‌ها بنا به آمارهای رسمی دولت‌ها انجام می‌شود و بازگوی تمام زوایای زندگی زنان نیست.

آمار فوق از قتل زنان، تمام واقعیت نیست. علاوه بر "زن‌کشی"های مستقیم، بسیاری از زنان تحت فشارها و خشونت‌های خانگی و دولتی، اقدام به خودکشی می‌کنند. در آخرین آمار منتشره از سوی سازمان پزشکی قانونی، در ۹ ماه نخست سال ۹۲، ۳۱۲۵ نفر به زندگی خود پایان داده‌اند. از این میان، ۹۸۲ نفر زن و ۲۱۴۳ نفر مرد بوده‌اند. گرچه آمار

خودکشی‌های به انجام رسیده در میان مردان بیش از زنان است، اما اقدام به خودکشی، در میان زنان سه برابر بیش از مردان است. در توضیح علت این تفاوت، برخی کارشناسان، اقدام به خودکشی در میان زنان را نوعی "اعتراض" می‌دانند تا خواست پایان دادن به زندگی خود. به گفته آنان، زنان به این ترتیب قصد دارند تا "خشم" و "انتقام" خود را نسبت به خشونت‌گرانی ابراز کنند که زندگی‌شان را به تباهی کشانده‌اند. یکی از دردناک‌ترین شیوه‌های خودکشی در میان زنان، خودسوزی است. باز هم آمار واقعی از تعداد خودسوزی‌ها در میان زنان وجود ندارد، اما تخمین زده می‌شود که زنان ایران در خاورمیانه در زمینه خودکشی و خودسوزی، در رتبه اول قرار دارند. در این میان، ۴۰ درصد از خودکشی‌ها به شکل خودسوزی است. این پدیده در استان‌هایی مانند ایلام، لرستان، کهگیلویه و بویر احمد و آذربایجان غربی و شرق، ترکمن‌های گلستان و بوشهر بیش‌تر دیده می‌شود. بدترین استان در این میان، ایلام است که به "فرهنگ غالب" تبدیل شده است، چندان که حتا به الگویی رفتاری برای کودکان بدل گشته است و در مواردی کودکان به خودسوزی اقدام کرده‌اند. زنانی نیز که از این شیوه "خودکشی" جان به در می‌برند، تا پایان عمر بایستی، عواقب مصیبت‌بار آن را تحمل کنند. بسیاری از این خودسوزی‌ها نیز در آمار گنجانده نمی‌شوند، چرا که علاوه بر ممنوعیت‌های تحمیلی از سوی رژیم، برخی بیمارستان‌ها، علت مرگ را "سanche" ثبت می‌کنند. بسیاری از خانواده‌ها نیز به علت تابوهای حاکم مذهبی - سنتی پیرامون "خودکشی" از ابراز دلیل واقعی مرگ زنان، خودداری می‌کنند. در توضیح عامل خودسوزی‌ها، دلایلی همچون فقر، اعتیاد، مشکلات روانی، افزایش افسردگی، و از آن مهم‌تر، خشونت بر اثر "اختلافات خانوادگی" برشمرده می‌شود. گرچه استان‌های محروم و فقیرنشینی مانند ایلام در صدر آمار قتل زنان قرار دارند، اما، در میان ۱۶۵ زنی که از خرداد ۱۴۰۰ تا خرداد ۱۴۰۲ طبق آمار رسمی به قتل رسیده‌اند، ۴۱ مورد در استان تهران رخ داده است. شاید یکی از علل میزان بالاتر، گزارش قتل زنان در این استان و سکوت خبری درباره آمار قتل زنان در استان‌های محروم و حاشیه‌نشین باشد، با وجود این، همین ارقام گستردگی رواج قتل زنان در سراسر ایران را نشان می‌دهد. زنان از حقوق بسیاری در جمهوری اسلامی محروم هستند. یکی از این حقوق، حق طلاق است، حتا در صورتی که در معرض بدترین‌ها خشونت‌ها در زندگی خانوادگی باشند. زنی که تحت خشونت خانگی است، برای کسب حق طلاق، بایستی اعمال خشونت را با حضور چهار شاهد در دادگاه به اثبات رساند. امری که در بیشتر موارد امکان آن وجود ندارد. چرا که بسیاری از این خشونت‌ها در چهار دیواری خانه اعمال می‌شوند و شاهدهی نیز وجود ندارد. در موارد نادری نیز که زنان امکان اثبات این امر را دارند، قاضی‌های شرع دادگاه‌ها، از صدور حکم طلاق خودداری می‌کنند و زنان را به خانه‌های ناامن بازمی‌گردانند.

یکی از بهانه‌های دیگری که قاتلان در قتل زنان به آن متوسل می‌شوند، دلایل "ناموسی" است. این "دلایل ناموسی" از عدم رعایت حجاب تا ظن به معاشرت با جنس مخالف، عدم رضایت به "ازدواج اجباری" و بهانه‌های پیش پا افتاده دیگری از این قبیل را شامل می‌شود. جدا از آن، بسیاری از قاتلین، با هر خرده اختلافی با توسل به "دلایل ناموسی" زنان را به قتل می‌رسانند و از همان مجازات اندک نیز می‌گریزند.

به این ترتیب، جمهوری اسلامی نه تنها با شرع حاکم بر قوانین، زنان را به برده و فرودست مردان تبدیل کرده است، بلکه خود، یکی از عوامل اصلی، قتل، شکنجه، حبس و اعمال خشونت علیه زنان در تمامی زمینه‌هاست. به این ترتیب، بی‌شک می‌توان نتیجه گرفت، حتا در مواردی که جمهوری اسلامی و نیروهای سرکوب‌گر آن به طور مستقیم به اعمال خشونت و قتل زنان دست نمی‌زنند، اما زمینه‌سازان اصلی قتل و خشونت علیه زنان در ایران هستند.

اعمال خشونت علیه زنان، به ایران محدود نیست. این امر، در نظام طبقاتی - مردسالارانه و زن‌ستیزانه حاکم بر جهان ریشه دارد. بنا به گزارشی به مناسبت "روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان" در اتحادیه اروپا، ۱۲ تا ۱۵ درصد زنان هر روز در خانه در معرض خشونت‌اند. به گزارش "سازمان بهداشت جهانی" نیز از هر سه زن در جهان، یک زن در طول زندگی خود مورد خشونت قرار گرفته است. تنها در سال ۲۰۲۳ در فرانسه ۱۲۱ زن به قتل رسیده‌اند، در حالی که در سال ۲۰۲۲، این آمار ۱۱۸ نفر بوده است. در سال ۲۰۲۱ در آلمان، ۳۰۱ زن توسط شریک زندگی فعلی یا سابق خود کشته شدند. اما تفاوت برجسته در میان بسیاری از کشورهای غربی با کشورهای نظیر ایران، در قوانین موجود و میزان حمایت از زنان است. در بسیاری از کشورهای غربی، قوانین حمایت‌گرانه بسیاری از زنان در معرض خشونت به تصویب رسیده است. متخلفان به اشکال و درجات گوناگون مجازات می‌شوند. "خانه‌های امن" برای زنان وجود دارد. کارزارهای تبلیغی و اطلاع‌رسانی به اجرا درمی‌آیند. کمک‌های مالی به قربانیان خشونت و طرح‌های بازدارنده خشونت اختصاص داده می‌شود. سازمان‌ها و شبکه‌های غیردولتی بسیاری در زمینه حقوق زنان وجود دارد. برای نمونه در آلمان به محض شکایت مبنی بر اعمال خشونت، پلیس اجازه دارد، حتا پیش از رأی دادگاه، مرد را از خانه بیرون راند و در صورت لزوم، زن را فوراً به یکی از خانه‌های امن منتقل کند. عواملی که هیچ‌یک از آن در جمهوری اسلامی وجود ندارد. یکی از دلایل رشد "زن‌کشی" در جهان، بی‌شک، به رشد راست‌گرایی و افراط‌گرایی مذهبی در سراسر جهان بازمی‌گردد. این گرایش ارتجاعی راست، در تمامی زمینه‌ها، حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی را مورد تهاجم قرار داده است و علاوه بر گرایش‌های نژادپرستانه، به رشد گرایش‌های زن‌ستیزانه دامن زده است.

همان‌گونه که گفته شد، جنبش "زن، زندگی، آزادی" فوراً نارضایتی و خشم زنان علیه حکومت زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی بود. هرچند این جنبش اکنون فروکش نموده است، اما پیامدهای این جنبش هنوز در عمق جامعه، به رغم تمامی تلاش‌های سرکوب‌گرانه جمهوری اسلامی خودنمایی می‌کند. یکی از نشانه‌های بارز آن، پدیده "بی‌حجابی" زنان است که

همچنان چالش زنان با قدرت سیاسی حاکم و باورهای مذهبی واپس‌گرایانه را به رخ می‌کشد. در این میدان نبرد میان ارتجاع سیاه حاکم و تمایلات آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، زنان بار دیگر، همچون ۴ دهه گذشته ثابت کرده‌اند و ثابت خواهند کرد که دست از مقاومت و مبارزه برندخواهند داشت. کسب برابری حقوق زنان و مردان، حق زنان در سلطه بر سرنوشت و بدن خود، برقراری و اجرای اقدامات همه‌جانبه‌حمایت‌گرانه از زنان، اولین گام است. گامی که بدون حمایت و همبستگی جنبش اجتماعی زنان با سایر جنبش‌های اجتماعی و سرنوشتی جمهوری اسلامی نامقدور است. از آن جایی که رهایی زنان، نه تنها با سرنوشتی جمهوری اسلامی، جدایی دین از دولت و تصویب و اجرای قوانین برابری‌طلبانه، بلکه با براندازی نظام سرمایه‌داری حاکم و برقراری سوسیالیسم امکان‌پذیر است، پیوند عمیق‌تر میان لایه‌های چپ ضدسرمایه‌داری و سوسیالیست جنبش زنان با جنبش طبقه کارگر، امری مبرم و ضروری است.

کار شماره ۱۰۷۹ - سال چهل و شش - ۱ مرداد ۱۴۰۳

در ادامه مبارزات پرستاران بیمارستان‌های دولتی در آخرین ماه‌های سال گذشته در سراسر کشور که با تجمعات اعتراضی در مقابل دانشگاه‌های علوم پزشکی استان‌ها همراه بود، از هفته گذشته موج جدیدی از مبارزات پرستاران این بار با توسل به حربه اعتصاب، آغاز شده است.

۹ مرداد پرستاران بیمارستان امام علی کرج و در ۱۳ مردادماه، پرستاران بیمارستان کوثر استان البرز به اعتصاب روی آوردند و در پی آن پرستاران برخی شهرهای دیگر دست به اعتصاب زدند. مهم‌ترین آن‌ها اعتصاب پرستاران بیمارستان‌های دولتی شیراز بود که هم‌زمان در چند بیمارستان و مرکز در مانی رخ داد. پرستاران بیمارستان‌ها و مراکز در مانی نمازی، فقیهی، چمران، انکولوژی امیر، زینبیه، علی اصغر و امیرالمؤمنین از ۱۵ مرداد دست از کار کشیدند و خواستار تحقق مطالبات خود شدند.

در حالی که اعتصاب پرستاران شیراز همچنان ادامه دارد، روز شنبه ۲۰ مرداد، پرستاران بیمارستان‌های خمینی آباد، امام سجاد تبریز، فسا و زنجان نیز به اعتصاب و تجمع روی آوردند.

فشار و ستمی که از جهات مختلف بر پرستاران کشور اعمال می‌شود، بر کسی پوشیده نیست. پی‌درپی اخبار و گزارش‌های متعددی از شرایط وخیم کار و زندگی پرستاران انتشار می‌یابد. خودکشی پرستاران زیر فشار کار، استعفا‌های دسته‌جمعی و مهاجرت سالانه ۲ تا ۳ هزار پرستار ایرانی به کشورهای دیگر، تنها چند نمونه آن هستند. این اخبار حاکی از شرایط وخیمی است که پرستاران در ایران با آن روبه‌رو هستند.

اولین معضلی که پرستاران، با آن همه سختی و فشار کار، اضافه‌کاری، تجربه و تخصص، با آن مواجه‌اند، مبلغ بسیار ناچیزی است که در هر ماه دریافت می‌کنند. متوسط حقوق پرستاران در تهران رقم ۱۳ میلیون تومان است. رقمی که با احتساب کارانه، حداکثر به حدود ۱۵ تا ۱۶ میلیون تومان می‌رسد. این مبلغ حتی با خط فقر حداقلی، دست کم ۵۰ درصد فاصله دارد. پوشیده نیست که با هزینه‌های وحشتناک زندگی و تورمی که روزبه‌روز این هزینه‌ها را افزایش می‌دهد، شرایط معیشتی پرستاران بسیار دشوار است و پیوسته دشوارتر شده است. بنابراین پرستاران به‌حق خواهان افزایش حقوق و دریافتی‌های خود هستند. باوجود این رژیم حاکم بر ایران به‌رغم اعتراضات مکرر سال‌های اخیر، اقدامی جدی برای افزایش حقوق و دریافتی پرستاران به‌نحوی که از این وضعیت معیشتی فلاکت‌بار نجات یابند، انجام نداده است.

معضلات پرستاران بسیارند. بیمارستان‌های سراسر کشور با کمبود حیرت‌آور پرستار مواجه‌اند. ابعاد کمبود نیروی پرستار در نظام درمانی ایران به حدی است که حتی حداقل‌های بین‌المللی را نیز زیر پا گذاشته شده است. در اینجا صحبت از استاندارد ۱۰ تا ۱۵ پرستار در ازای ۱۰۰۰ تخت در میان نیست، بلکه از استاندارد حداقل ۳ پرستار برای فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان نیز بسیار فاصله دارد و این رقم حدود ۵ / ۱ است. اکنون کمبود پرستار به چنان مرحله بحرانی رسیده که از بندرعباس خبر لغو مرخصی‌ها انتشار یافته است.

وزارت بهداشت جمهوری اسلامی اما خواهان افزایش تعداد پرستاران در محدوده حتی همان حداقل تعیین‌شده بین‌المللی توسط سازمان جهانی بهداشت نیست و از افزایش تعداد پرستاران و استخدام نیروی رسمی سر باز زده است. اکثریت بزرگ پرستاران به‌رغم سال‌ها سابقه کار طولانی همچنان با انواع و اقسام قراردادهای موقت و محروم از حقوق و مزایای قانونی مشغول به کارند و دولت هیچ تمایلی به استخدام رسمی آن‌ها ندارد. حتی به وعده استخدام پرستاران طرحی که طرح را نیز گذرانده و از دوران فراگیری کرونا در انتظار استخدام‌اند عمل نشده است. پرستارانی در بیمارستان‌های کشور وجود دارند که حتی با ۱۵ تا ۲۰ سال سابقه کار همچنان شرکتی‌اند.

وزارت بهداشت و مدیران بیمارستان‌ها به جای استخدام تلاش کرده‌اند بار کمبود نیرو را بر دوش پرستاران رسمی و غیررسمی قرار دهند. یکی از راه‌های آن طولانی کردن شیفت‌ها و اضافه‌کاری اجباری در ازای پرداخت مبلغی بسیار ناچیز بوده است. اکنون رقمی که در ازای اضافه‌کاری اجباری به پرستار داده می‌شود مبلغ ناچیز ساعتی ۲۰ هزار تومان است. یعنی اگر پرستار در هر ماه ۵۰ ساعت هم اضافه‌کاری داشته باشند رقمی حدود یک میلیون تومان خواهد شد که با توجه به کار سخت و طاقت‌فرسا، رقمی نیست و در واقع تأثیری هم بر درآمد و جبران هزینه‌های سنگین زندگی نخواهد داشت. از همین روست که پرستاران گاهی به ناگزیر حتی سه شیفت کار می‌کنند. برخی کار دوم در خارج از بیمارستان دارند و حتی با رانندگی برای شرکت‌ها تلاش می‌کنند هزینه زندگی خود را تأمین کنند. بنابراین پرستاران اولاً خواهان استخدام پرستار برای جبران کمبود نیرو، تبدیل وضعیت نیروهای شرکتی و قرارداد موقت و برافتادن اضافه‌کاری اجباری هستند که در واقع به‌زور واداشتن پرستار به کار و استثمار برده‌وار است. ثانیاً خواهان افزایش قابل‌ملاحظه دریافتی اضافه‌کار در هر ساعت‌اند. پاسخ دولت و سرمایه‌داران اعمال جبر و زور مضاعف بوده است. مجازات کردن پرستار با جریمه، کسر حقوق و تهدید و تا جایی که پرستاران غیررسمی هستند و با انواع و اقسام قراردادهای موقت توسط شرکت‌های سرمایه‌داری به کار واداشته شده‌اند، تهدید به لغو قرارداد و محروم کردن آن‌ها از همین حداقل ناچیز.

یکی دیگر از مطالبات مهم پرستاران که سال‌ها عرصه کشمکش آن‌ها با جمهوری اسلامی و کابینه‌های مختلف بوده است، اجرای درست قانون تعرفه‌گذاری پرستاری و پرداخت شفاف و به‌موقع آن بوده است. این قانون در سال ۱۳۸۶ پس از مبارزات طولانی پرستاران به تصویب رسید. با گذشت چندین سال از این مصوبه، کابینه رئیسی وعده اجرای

آن را داد. اما آنچه تحت عنوان افزایش بسته‌های تعرفه‌های پرستاری صورت گرفت، اجرای قانون مصوب مجلس نبود. بنابراین یکی از مطالبات مهم پرستاران در جریان تمام مبارزات اخیر اجرای صحیح و شفاف این قانون بوده است. در همین رابطه چند روز پیش یکی از پرستاران در گفتگو با سایت دولتی تسنیم گفت: " یکی از مطالبات ما شفاف‌سازی واریزی‌هاست و ظاهراً واریزی‌ها، سلیقه‌ای انجام می‌شود و سازوکار مشخصی ندارد. درحالی‌که پرستاران در اتاقی مانند بقیه این کار را به عهده‌دارند، اما هزینه آن به حساب بیمارستان و پزشک واریز می‌شود. محمد شریفی مقدم، دبیر کل خانه پرستار وابسته به دولت نیز در ۸ اسفندماه سال گذشته گفت، بجای اینکه واقعاً قانون را اجرا کنند، یک فرمول ناعادلانه را اجرایی کردند. کارانه پرستاران باید حداقل، برابر حقوقشان باشد. وی در گفتگو با خبرنگار نواخبر در واکنش به اظهارات دکتر عبادی معاون پرستاری وزارت بهداشت مبنی بر افزایش بسته‌های تعرفه‌های پرستاری در سال آینده گفت:

" دو سال پیش ما را به عنوان خانه پرستار دعوت کردند و ما اعلام کردیم که این چیزی که می‌خواهید اجرا کنید اصلاً تعرفه گذاری نیست. ... خواسته جامعه پرستاری، محاسبه خدمات بر اساس فرمول سایر گروه‌های پزشکی است." وی افزود: " قبل از اجرای قانون تعرفه گذاری، اختلاف در پرداخت بین پزشک و پرستار حدود ۲۰ الی ۳۰ برابر بود. الان به طور مثال به حدود ۱۰۰ برابر رسیده است. به طور مثال بیماری که به اتاق عمل می‌رود و قرار است عمل شود شاید ۷ نفر درگیر عمل این بیمار باشند اما خروجی آن این می‌شود که در پایان یک ماه جراح به طور مثال ۳۰۰ میلیون دریافت می‌کند و نفراتی که در گروه پرستاری هستند یک میلیون دریافت می‌کنند. این در هیچ جای دنیا روال نیست و این همه اختلاف در پرداخت وجود ندارد. در تمام دنیا رقم‌های پرداخت بین کادر درمان متفاوت است اما در مجموع تفاوت دریافتی ممکن است دو برابر یا در برخی از کشورها مانند عربستان ممکن است ۵ / ۱ برابر باشد. در واقع اختلاف پرداخت به طور متوسط یک تا سه برابر است، اما تنها جایی که اختلاف کارانه پزشک و پرستار به ۱۰۰ برابر می‌رسد، کشور ما است."

مطالبات پرستاران اما به آنچه که گفته شد خلاصه نمی‌شود. تصحیح و تجدیدنظر در مبلغ احکام پرستاری، اجرای صحیح قانون مشاغل سخت و امکان بازنشستگی پرستاران با ۲۰ سال سابقه، اجرای هرچه سریع‌تر ابلاغیه فوق‌العاده خاص، اصلاح ضریب پرستاران در ابلاغیه تأمین نیروی انسانی، تعطیلات موسمی و کاهش ساعات کاری، تصحیح حق مسکن، تسویه حساب تمام معوقات مالی پرستاری و غیره نمونه‌های دیگر آن هستند.

این همه مطالبات تحقق نیافته پرستاران و بحران نظام درمانی کشور از این واقعیت ناشی می‌شود که رژیم فوق‌ارتجاعی حاکم بر ایران اساساً اهمیتی برای سلامت و جان مردم ایران قائل نیست. تلاش می‌کند که همین اندک هزینه‌های دولتی کنونی بخش بهداشت و درمان را در بودجه‌های سالانه نیز کاهش دهد، راهی جز مراکز درمانی خصوصی را در مقابل مردم قرار ندهد، بخش خصوصی را تقویت کند و سود سرمایه‌داران بخش خصوصی که پرستاران محروم از هرگونه حقوق و حقوق را بی‌رحمانه استثمار می‌کنند، افزایش دهد.

حربه‌ای را هم که علیه پرستاران و مبارزات آن‌ها به کار می‌برد، حربه اعمال زور و تهدید، توبیخ، جریمه، انفصال از خدمت و اخراج است. در جریان مبارزات ماه‌های اخیر پرستاران، گزارش‌های متعددی از احضارهای تهدیدآمیز به هیئت تخلفات به اتهام شرکت در تجمعات غیرقانونی برای پرستاران معترض و فعال در کرمان، مازندران، کرمانشاه و مناطق دیگر ارسال شده است. برطبق گزارش‌های انتشار یافته، از آن‌ها خواسته شده ظرف ده روز دفاعیات خود را به هیئت تخلفات ارائه دهند! آن‌ها تهدید به تمدید نشدن قرارداد و کاهش مزایای مزدی شده‌اند. اما این شیوه‌ها برای مرعوب ساختن پرستاران کارساز نبوده و نخواهد بود. مبارزه پرستاران برای تحقق مطالبات خود پیگیرتر و رادیکال‌تر شده است. به‌کارگیری حربه اعتصاب در جریان مبارزات اخیر، یکی از روش‌های مؤثر مبارزه برای پیروزی است. باید به آن شکلی منسجم‌تر، هم‌زمان و سراسری داد. روزی که پرستاران تمام بیمارستان‌ها و مراکز درمانی هم‌زمان در سراسر کشور به اعتصاب روی آورند، رژیم و ادار به عقب‌نشینی خواهد شد.

کار شماره ۱۰۸۲ - سال چهارم و شش - ۲۲ مرداد ۱۴۰۳

## بارداری اجباری و ممنوعیت سقط جنین برای افزایش جمعیت!

تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، اجبار، سرکوب، تبعیض و نابرابری بر تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زنان سایه انداخته است. انتخاب‌های فردی زنان در زندگی خصوصی و حق کنترل بر بدن و سلامتشان، از سیاست‌های ارتجاعی و زن‌ستیز جمهوری اسلامی در امان نمانده است. دخالت و کنترل دولتی در زمینه بارداری، ممنوعیت و محدودیت حق سقط جنین از مهم‌ترین جلوه‌های این سیاست‌های ارتجاعی‌اند که از سال ۱۳۹۰ در خدمت طرح‌هایی با عنوان «افزایش جمعیت» و «فرزندآوری» براه افتاده و با زور و تهدید و تحمیل گسترش یافته‌اند. اخیراً گزارشات در رسانه‌های ایران منتشر شده که حاکی از تلاش‌های رژیم در زمینه تحمیل بارداری اجباری به زنان-بویژه زنان کمتر آگاه و یا ناآگاه نقاط روستایی- است. روزنامه اعتماد با انتشار مطلبی در این مورد با دو «به‌ورز» به گفتگو نشسته است. یکی از این «به‌ورزان» که در روستای قلعه گنج در استان کرمان اشتغال دارد، در زمینه سیاست بارداری اجباری و فشار به «به‌ورزان» برای تحمیل این سیاست به زنان چنین گفته است: «۳ سال قبل مسئول شبکه من را صدا کرد و گفت از این به بعد باید روش بارداری سالم را آموزش بدهی. تمام اقلام پیشگیری از بارداری را هم جمع کردند و بردند و گفتند پیشگیری بی پیشگیری! زنان این منطقه باید بچه بزایند! بهشان گفتم این مردم آرد برای نان پختن ندارند، چطور بچه اضافه کنند؟ گفتند اگر به گوشمان برسد آموزش پیشگیری از بارداری داده‌ای، می‌فرستیمت به مرز کرمان و سیستان و بلوچستان.»

«به‌ورز» دیگری نیز که در یکی از روستاهای نزدیکی ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان اشتغال دارد، چنین می‌گوید: «به ما گفتند اگر پیشنهاد پیشگیری از بارداری بدهید جریمه‌تان می‌کنیم و توبیخ می‌شوید. به ما گفتند این خانواده‌ها فقط باید فرزند بیاورند. قبلاً وسایل پیشگیری از بارداری، هم در خانه بهداشت و هم در داروخانه‌ها بود. در خانه بهداشت، پولی از مردم نمی‌گرفتند و رایگان بود. حالا همه وسایل را از خانه بهداشت و داروخانه‌ها جمع کرده‌اند. این منطقه، ۱۹۰۰ نفر جمعیت دارد و وضع معیشت مردم افتضاح است. مردم برای نان شبشان مشکل دارند. اغلب مادران به دلیل سوءتغذیه نمی‌توانند به بچه‌شان شیر بدهند.»

ممنوعیت و محدودیت حق سقط جنین و محروم کردن زنان از برخورداری از سقط جنین بهداشتی و رایگان، یکی دیگر از ارکان سیاست‌های جمهوری اسلامی برای افزایش جمعیت است. رژیم برای جلوگیری از سقط جنین، گروه‌ها و تیم‌های ضربتی متعددی تشکیل داده و راهی مناطق مختلف - عمدتاً مناطق محروم - کرده تا مانع از انجام سقط جنین شوند. این درحالی است که آمار موجود- که معمولاً با آمار واقعی فاصله فراوانی دارد- حاکی از آن است که ۳۰ درصد زنان به دلیل مسائل اقتصادی، ۵۰ تا ۶۰ درصد به دلیل فاکتورهای فرهنگی و سبک زندگی و مابقی به خاطر بارداری ناخواسته، آگاهانه تصمیم به سقط جنین می‌گیرند.

به گزارش خبرگزاری ایلنا در ۲۵۰ شهرستان، گروه مقابله با سقط جنین براه افتاده است. یکی از این گروه‌ها که توسط نیروهای بسیج براه افتاده و وابسته به «بسیج جامعه پزشکی» است، گروه «نفس» است که در استان خراسان رضوی و در شهر مشهد فعالیت دارد. عملکرد این گروه بی شباهت به عملکرد نیروهای گشت ارشاد نیست. آن‌ها به مراکز درمانی، مطب ماماها و هر جا که گذر زن باردار می‌افتد مراجعه می‌کنند تا وی را از سقط جنین منصرف کنند. طبق آمار منتشره در ایلنا، گروه «نفس» از ۴۷۰۰ مورد سقط جنین جلوگیری کرده است! البته جمهوری اسلامی همچون همپالکی‌های مسیحی و سایر مذاهب، از سقط جنین به عنوان «قتل» نام می‌برند تا بدینوسیله زن باردار را به عذاب وجدان دچار کنند، تحت فشار روحی و روانی قرار دهند و او را وادار کنند تا از تصمیم اش منصرف شود!

مجموعه این اقدامات که با اختصاص بودجه‌های کلان به گروه‌ها و دستجات وابسته به حکومت و نهادهای سرکوب عملی می‌شوند در جهت تحقق سیاست «افزایش جمعیت» جمهوری اسلامی است که از سال ۱۳۹۰ مجدداً اولویت یافته است. سیاست گذاری جمعیت در جمهوری اسلامی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: از سال ۵۷ تا ۶۰ مبنای سیاست، افزایش جمعیت بوده، طی سال‌های ۶۰ تا ۹۰ سیاست کنترل جمعیت و از سال ۱۳۹۰ تا کنون باردیگر افزایش جمعیت سرلوحه اقدامات جمهوری اسلامی قرار گرفته است. افزایش جمعیت کشور به ۱۵۰ میلیون نفر، اساس طرحی است که خامنه‌ای آن را اعلام کرده و از سه سال گذشته با برخورداری از بودجه‌های کلان کلید خورده است. در بودجه ۱۴۰۲ رقمی معادل ۱۱ هزار میلیارد تومان به «پروژه جمعیت» اختصاص داده شده است. در بودجه همان سال یارانه دارو و شیرخشک که از جمله هزینه‌های ضروری زنان باردار و مادران است، حذف شده اما در عوض هزینه افزایش جمعیت و «فرزندآوری» و «جوانی جمعیت» افزایش یافته است. بودجه‌هایی که نه صرف زنان باردار و احیاناً تأمین سلامت و بهداشت آنها، بلکه عمدتاً صرف راه اندازی گروه‌ها و دستجاتی از نیروهای بسیج و سایر ارگانهای سرکوب و زور است که عمدتاً به مناطق و شهرستان‌های محروم اعزام می‌شوند، مناطقی که به علت وجود محرومیت و ناآگاهی، زمینه‌های بیشتری برای تحمیل و پیشبرد این سیاست‌ها دارند.

پیشبرد این سیاست نیز از یک سو از طریق ممنوعیت سقط جنین و از سوی دیگر از طریق سلب امکانات رایگان پیشگیری از بارداری و فشار بر «به‌ورزان» و تهدید آنها برای تحمیل بارداری اجباری به زنان بوده است. قطعاً تبعات این سیاست برای زنان اقشار فقیر و محروم جامعه بیش از سایر گروه‌های زنان است. در نبود امکانات رایگان پیشگیری، آزادی انتخاب زنان سلب و بارداری اجباری به آنها تحمیل می‌شود. علاوه بر این فقر و سایر

محرومیت‌های اجتماعی و فرهنگی نیز زندگی و سلامت جسمی و روانی این دسته از زنان را بیش از پیش به خطر می‌اندازد. بی‌جهت نیست که در قوانین بین‌المللی و در اعلامیه کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل که در سال ۱۹۹۵ در چین برگزار شد، بارداری اجباری از مصادیق خشونت علیه زنان اعلام شده است. طبق اعلامیه ۱۹۹۶ کنفرانس پکن هر عمل (فعل) خشونت بار مبتنی بر جنسیت که به آسیب دیدگی یا رنج جسمانی، روانی یا جسمانی زنان منتهی شود و به اجبار به سلب خودسرانه آزادی زنان در زندگی خصوصی منجر گردد، خشونت علیه زنان محسوب می‌شود. حاکمیت توأمان سرمایه و دین در جمهوری اسلامی و مجموعه سیاست‌ها و تبعیضات سیستماتیک، زنان ایران را در معرض شدیدترین خشونت‌ها، تبعیضات، ستم و فشار قرار داده و با وضع قوانین و مقررات ارتجاعی و سیاست‌های ارتجاعی، زنان را از حقوق دمکراتیک، مدنی و انسانی محروم کرده است. از همین روست که سازمان ما- سازمان فدائیان (اقلیت)- راه پایان دادن به این وضع اسفبار، را لغو فوری هرگونه ستم و تبعیض برپایه جنسیت می‌داند و برای تحقق آن مبارزه می‌کند.

کار شماره ۱۰۸۲ - سال چهل و شش - ۲۲ مرداد ۱۴۰۳

## یاوه سرایی معاون پزشکیان و موضع زنان

سیاست‌ها، قوانین و تفکر زن‌ستیزانه مسئولان و دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی بر هیچ‌کس پنهان نیست. در بیش از ۴ دهه گذشته، آنان در پیشبرد این سیاست و رواج این تفکر از هیچ‌گونه اقدامی فروگذار نکرده‌اند. این امر، نه تنها در تمامی قوانین و بخش‌نامه‌ها، در سیاست‌های آموزشی، ترویجی و به اصطلاح "فرهنگی" بازتاب می‌یابد، بلکه در هر سخنرانی و مصاحبه‌ای در ارتباط با مسائل زنان نیز خودنمایی می‌کند. بهانه‌ها و علت‌تراشی‌های زن‌ستیزانه بی‌شمارند: از "ناشایستگی زنان در واگذاری مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی" گرفته تا "حفظ کرامت و حرمت زن در جامعه" و "ارتقای جایگاه زنان و خانواده". هیچ تفاوتی نیز میان رده‌های مختلف مقامات سیاسی، مذهبی و جناح‌های گوناگون جمهوری اسلامی وجود ندارد، از خامنه‌ای گرفته تا نمایندگان مجلس و مدیران رده بالا تا جناح‌های اصلاح‌طلب و اصول‌گرا.

یکی از تازه‌ترین موارد، سخنان محمدرضا عارف، معاون اول مسعود پزشکیان، روز ۲۲ مرداد ۱۴۰۳، در "آیین تودیع و معارفه معاون زنان و خانواده ریاست جمهوری" است. وی در این مراسم، در توجیه معرفی تنها یک وزیر زن در کابینه پزشکیان، مدعی شد: "بعضی از حرکات و رفتار، حداکثر یک نگاه مسکنی به حل مشکل است. علت هم روشن است؛ جامعه ما از نظر روانی، آمادگی زعامت، هدایت و رهبری زنان را ندارد." به این ترتیب، وی تمام اقدامات و تلاش‌های جمهوری اسلامی برای نقض حقوق زنان و بار تبعیضات جنسیتی چندجانبه علیه زنان در تمامی عرصه‌ها را به گردن روان "جامعه" انداخت.

این مدعا، مصداق بارز این ضرب‌المثل است که "قافیه چو تنگ آید، شاعر به جفنگ آید!" جفنگی که خود نیز آن را باور ندارد. همین چهره "اصلاح‌طلب"، در مرداد ۱۳۹۶، در "نخستین کنگره مجمع زنان اصلاح‌طلب" گفته بود: "در پایان سال ۹۵ نرخ مشارکت اقتصادی زنان ۵۰ درصد کمتر از مردان است و این در حالی است که بیش از ۵۰ درصد فارغ‌التحصیلان ما زنان هستند. الان هیچ بهانه‌ای برای عدم استفاده از زنان وجود ندارد. باید چاره‌اندیشی شود که چرا هنوز نرخ مشارکت زنان کمتر است." به این ترتیب، گویا پس از چند سال "چاره‌اندیشی" وی به این نتیجه رسیده است "جامعه آمادگی روانی ندارد!"

این مدعا در حالی است که زنان در دهه‌های گذشته، به رغم تمام محدودیت‌ها، با ایستادگی و مقاومت در برابر موانع، توان و شایستگی خود را به نمایش گذارده‌اند و در عرصه‌های بسیاری خوش درخشیده‌اند، جامعه نیز توانمندی آنان را به رسمیت شناخته است. در برابر، هر یک از موفقیت‌ها و دستاوردهای زنان، سران جمهوری اسلامی را به هراس افکنده و بر سخت‌گیری‌ها و وضع قوانین و محدودیت‌های زن‌ستیزانه شدت بخشیده است، هرچند با اندک ثمری.

وعده‌های مبهم و تحقق‌ناپذیر پزشکیان و هم‌دستانش در کارزارهای انتخاباتی، نیز، تنها دستاویزی بودند برای اخذ رأی در میان پایگاه اجتماعی بسیار محدود و شکننده اصلاح‌طلبان. وعده‌هایی که حتی اگر با اندکی خوش‌باوری به آنان نگاهی بیاندازیم، بی‌پایگی آنان عیان می‌گردد؛ وعده‌هایی چون "بهره‌گیری از توان و شایستگی‌های زنان و مردان"، "حقوق برابر و فرصت‌های عادلانه"، "رفع و حذف تبعیض‌ها و توسعه عدالت جنسیتی"، "ایستادگی در برابر حجاب اجباری". ترکیب کابینه پزشکیان، نمایان‌گر "بهره‌گیری از توان و شایستگی‌های زنان و مردان" در همان نخستین گام، است. "بهره‌گیری از توان و شایستگی‌های زنان" چندان در جمهوری اسلامی بی‌معناست که مرغ پخته را نیز به خنده می‌اندازد. نابرابری حقوقی زنان و مردان، نه تنها در تفکر دینی و قوانین برگرفته از شرع، بلکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادینه است.

"حقوق برابر و عادلانه" و "توسعه عدالت جنسیتی"، برخلاف ظاهر فریبنده، تنها بازی با واژگان است. سران جمهوری اسلامی، همواره، در گفتار خود به جای "برابری" از کلمه "عدالت" استفاده می‌کنند، چرا که معنای "عدالت جنسیتی" در تفکر زن‌ستیزانه آنان، اختصاص جایگاه "شایسته" زنان، یعنی جایگاه فروتر زنان نسبت به مردان در تمامی عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی در عرصه خانواده است که آن را جایگاه اصلی زنان تلقی می‌کنند. موارد بارز این "جایگاه فروتر" در قوانین ازدواج و خانواده جمهوری اسلامی، اندک نیست.

"ایستادگی در برابر حجاب اجباری" از مضحک‌ترین این وعده‌هاست. در تفکر اسلامی، جایی برای "آزادی انتخاب پوشش" زنان وجود ندارد. گرچه "ایستادگی" پزشکیان و دستیارانش چندان "ایستادگی" هم نیست. پزشکیان در اصل، مخالف حجاب اجباری نیست، بلکه حداکثر می‌خواهد آن را "اصلاح" کند. تکلیف "اصلاحات" اصلاح‌طلبان نیز روشن است. کارنامه آنان در دهه‌های گذشته در "اصلاحات" به نفع توده‌های مردم در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گویاتر از آن است که نیازی به بازبینی داشته باشد.

با وجود این، جالب است سابقه پزشکیان را مروری کوتاه بکنیم. وی در مصاحبه‌ای در آذر ۱۳۹۳ در برنامه "حافظه تاریخی" (که ویدیوی آن در اینترنت یافت می‌شود)\*، بی‌شرمانه و عاری از پشیمانی، هم‌چنان سال‌ها بعد، به "افتخارات" و "دستاوردهای" خود می‌نازد. وی در این مصاحبه، یکی از افتخارات خود را "پاکسازی و بازسازی دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها" برمی‌شمرد. او می‌گوید: "اول انقلاب مسئول پاکسازی بودم، هنوز بحث حجاب نشده بود، اما حجاب را در بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها اجباری کردم." با آن که سالیان بسیاری است که از آغاز روند اجباری کردن حجاب گذشته است، اما هنوز بسیاری آن دوران را به خوبی به یاد دارند: وحشی‌گری‌ها و برخوردهای خسونت‌بار علیه زنان بی‌حجاب در

ادارات و خیابان‌ها را. روندی که همچنان وحشیانه تاکنون ادامه دارد. از دیگر افتخاراتش، شروع "انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه‌ها از دانشکده‌ها" است. "افتخاری" که به قتل‌دها و دستگیری هزاران دانشجو، اخراج و تعلیق استادان و دانشجویان چپ، مترقی و آزادی‌خواه بسیاری منجر گشت. "پاکسازی بیمارستان‌ها" سرنوشتی بهتر نداشت، آن نیز به اخراج، تعلیق و دستگیری پرستاران، پزشکان و کادر درمانی بیمارستان‌ها، و بسیاری به بهانه بدحجابی، انجامید. این اقدامات گوشه‌ای از عملکرد این جنایتکار و همدستانش در سرکوب دستاوردهای انقلاب، کشتار مخالفان و معترضان و در مجموع برقراری جو سرکوب در جامعه است. سرکوب و وحشی‌گری که امروز در جامعه همچنان شاهد آن هستیم. به این ترتیب، همین نمونه کافیست تا تکلیف و عده‌های پزشک‌ها در تمامی عرصه‌ها از جمله حجاب را روشن می‌گردد. اما صبر کنید! آیا اصولاً زنان و دختران ایران به تحقق و عده‌های پزشک‌ها و دستیارانش امید بسته‌اند؟ گذشته از آمار مشارکت ناچیز توده‌های مردم در انتخابات ریاست جمهوری، نگاهی به خیابان‌های شهرها بی‌اعتنایی زنان به عده‌های سران جمهوری اسلامی را در معرض نمایش می‌گذارد. زنان و دختران شجاع ایران، نه تنها اعتنایی به این وعده‌ها ندارند و منتظر "اصلاحات" لایحه حجاب اجباری ننشسته‌اند، بلکه خود، ابتکار را به دست گرفته‌اند و بی‌حجاب در خیابان‌ها، "حجاب اجباری" را به چالش کشیده‌اند.

آنان نه تنها در انتظار صدور مجوز از سوی سران جمهوری اسلامی برای دستیابی به برابری حقوقی و رفع تبعیضات جنسیتی نبوده و نیستند، بلکه با پافشاری و توانمندی، راه خود را در بسیاری از عرصه‌ها، هرچند با دشواری، گشوده‌اند. عارف، برای توجیه زن‌ستیزی خود به "روان جامعه" متوسل می‌شود، گرچه، "روان" جامعه، در خود، سنجش‌پذیر نیست، اما با نگاهی به انعکاس این "روان" در رفتارهای اجتماعی توده‌های مردم، خلاف این امر به اثبات می‌رسد. زنان نه تنها با عدم "آمدگی روانی جامعه" در "زعامت، هدایت و رهبری" روبرو نیستند، بلکه در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و به ویژه در اعتراضات و تظاهرات توده‌ای در سالیان اخیر، رهبری را به دست گرفته‌اند، بلکه جامعه نیز این امر را در عمل پذیرفته است. شواهد، خبرها و ویدئوها در اثبات این امر بی‌شمار است. در سالیان گذشته، نیز کم نبوده مواردی که برخی از رهبران جمهوری اسلامی هر اسمندانه به خیزش و ارتقای جایگاه زنان در مبارزات علیه جمهوری اسلامی و رهبری اعتراضات توسط آنان اعتراف کرده‌اند. به این ترتیب روشن است که آیا عارف، از "عدم آمدگی روان جامعه در زعامت و هدایت و رهبری" زنان سخن می‌گوید، یا از "عدم پذیرش" هدایت و رهبری زنان در میان سران و چهره‌های سیاسی جمهوری اسلامی.

این زنان ایران در جنبش "زن، زندگی، آزادی" بودند که همین چندی پیش نه تنها پایه‌های جمهوری اسلامی را به لرزه افکندند، بلکه افکار عمومی جهان را به ستایش برانگیختند و چالش‌گری آنان هنوز نیز ادامه دارد. توده‌های زنان ایران، مدت‌هاست که از جمهوری اسلامی و جناح‌های آن عبور کرده‌اند. اختلافات، لفاظی‌ها و جفنگیات در مورد تعداد زنان در کابینه یا پست‌های مدیریتی، یا "عدالت جنسیتی" ربطی به آنان ندارد، بلکه در بزرگی جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی و حامیان آنان بر سر سهم از قدرت، اختلافی درونی در میان سران و طرفداران رژیم است. آن چند زنی نیز که به عنوان دکور در کنار عارف نشسته‌اند یا به پست‌های مدیریتی منتصب شده‌اند، دست کمی از مردان زن‌ستیز جمهوری اسلامی ندارند. تفکر همان است و عملکرد همان. نق و نوق‌های گاهگاهی نیز، نه در راستای بهبود شرایط زنان، بلکه برای حفظ ظاهر بوده است. هر دستاوردی نیز که زنان تاکنون کسب کرده‌اند، نه از سر شکوه‌های زنان زن‌ستیز در کابینه و مجلس بوده است، بلکه زنان با مبارزات و مقاومت خود کسب کرده‌اند. با توجه به شرایط کنونی جامعه ایران، گزافه‌گویی نیست، اگر بگوییم، تا جایی که به توده‌های آگاه زنان برمی‌گردد، حتا اگر چنین پست و مقام‌هایی در جمهوری اسلامی به آنان تقدیم شود، از پذیرش آن سر باز خواهند زد. چرا که نه خواهان پست و مقام در جمهوری اسلامی، بلکه در پی سرنوینی این رژیم زن‌ستیز هستند.

برای توده‌های مردم ایران، به ویژه زنان دلاور، دوران دلبستگی به تغییرات قانونی و "اصلاح" این رژیم ددمنش، مدت‌هاست سپری گشته است. آنان در این بازی حقیرانه تقسیم غنایم شرکت نخواهند کرد. آنان برای کسب برابری حقوقی خود با مردان صدقه‌پذیر هیچ نیرویی نخواهند شد، بلکه در همراهی و همبستگی با سایر جنبش‌های اجتماعی، با مبارزه و ایستادگی خود به برابری حقوقی با مردان دست خواهند یافت. هیچ قدرتی در برابر این سیل عظیم حقوق‌طلبانه و آزادی‌خواهانه تاب مقاومت نداشته، ندارد و نخواهد داشت.

زیرنویس:

<https://www.aparat.com/v/qsg3384> لینک مصاحبه

کار شماره ۱۰۸۳ - سال چهل و شش - ۲۹ مرداد ۱۴۰۳



## زنده باد اعتصابات سراسری پرستاران

پرستاران زحمتکش ایران طی سال‌های گذشته به اشکال مختلف برای رهایی از شرایط سخت کاری و تبعیضاتی که بر آنان اعمال شده است به اعتراض برخاسته‌اند. جمهوری اسلامی اما در تمامی این سال‌های سپری شده نه‌گوشی برای شنیدن فریادشان داشت و نه چشمی برای دیدن رنج‌ها و آلام آنان. مبارزات پرستاران که در آخرین ماه‌های سال گذشته به صورت تجمعات اعتراضی در مقابل دانشگاه‌های علوم پزشکی استان‌ها همراه بود، از ۹ مرداد سال جاری با شکل‌گیری اعتصاب در بیمارستان "امام علی" کرج شروع شد، در ۱۳ مرداد به بیمارستان کوثر در استان البرز رسید و پس از آن به شیراز و برخی دیگر از شهرهای کشور سرایت کرد.

اوج اعتصاب پرستاران در شیراز بود که به طور همزمان دست کم در ۸ بیمارستان دولتی و مرکز درمانی به وقوع پیوست. بیمارستان‌ها و مراکز درمانی نمازی، فقیهی، چمران، انکولوژی امیر، زینبیه، علی اصغر و امیرالمؤمنین از جمله مراکزی بودند که پرستاران در روز ۱۵ مرداد دست از کار کشیدند و خواستار تحقق مطالبات خود شدند.

در حالی که اعتصاب پرستاران در شیراز ادامه داشت، از روز شنبه ۲۰ مرداد پرستاران بیمارستان‌های خمینی آباده، امام سجاد تبریز، فسا و زنجان نیز به اعتصاب و تجمعات اعتراضی روی آوردند. در فسا پرستاران به همراه فرزندان‌شان در تجمع اعتراضی حضور یافتند. با گسترش اعتصابات، هیئت مدیره نظام پرستاری مشهد نیز طی بیانیه‌ای از اعتصاب و اعتراضات همکارانشان حمایت کرد.

در حالی که اعتراض و اعتصاب بهم پیوسته پرستاران در حال سرایت به دیگر شهرهای کشور است، "شورای هماهنگی اعتراضات پرستاران" از گسترش اعتصابات به بیش از ۱۵ شهر خبر داده است. در گزارشی که از سوی این "شورا" منتشر شده، آمده است: «فریاد حق طلبی ما پرستاران و کادر درمان، تنها با اعتراض و اعتصاب می‌تواند به گوش مافیای حاکم بر شبکه درمانی کشور برسد. مافیایی که در این شرایط به جای پاسخگویی به مطالبات برحق پرستاران با روش‌های گوناگون از تهدید و احضار گرفته تا گسیل کردن نیروهای سرباز و غیر متخصص و اعتصاب شکن، به جای پست‌های حساس پرستاران و کادر درمان در تلاش شکستن صف اتحاد ما هستند.»

اعتراض به شرایط سخت کاری، اجرای صحیح قانون مشاغل سخت، جبران کمبود نیرو، لغو اضافه کاری اجباری، اجرای درست قانون تعرفه گذاری پرستاری و پرداخت شفاف و به موقع آن از جمله خواست‌هایی است که پرستاران ایران برای تحقق آن به اعتصاب روی آورده‌اند.

گسترش پرفدرد اعتراضات و اعتصابات پرستاران به بیش از ۱۵ شهر نشان از مطالبات تل انبار شده و درد مشترک پرستاران زحمتکش در سراسر کشور است، که در هفته‌های اخیر به صورت اعتصاب در شهرهای کرج، شیراز، فسا، اراک، شهرهایی از استان مازندران و یزد و کرمانشاه تجلی یافته است.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت قاطع از مطالبات پرستاران، اعتصاب را مؤثرترین راه تحقق خواست‌های برحق آنان می‌داند.

سازمان فدائیان (اقلیت) با تأکید بر اینکه تنها در پرتو تداوم، گسترش و سراسری شدن اعتصابات است که پرستاران می‌توانند حاکمیت را به عقب نشینی واداشته و راه را برای تحقق مطالبات خود هموار سازند، عموم پرستاران و کادر درمانی را به همبستگی و پیوستن به صفوف همکاران اعتصابی خود فرا می‌خواند.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی**

**نابود باد نظام سرمایه داری**

**زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم**

**سازمان فدائیان (اقلیت)**

**۲۴ مرداد ۱۴۰۳**

**کار، نان، آزادی - حکومت شورایی**

موج جدید مبارزات پرستاران که در ۱۱ مرداد با اعتصاب در بیمارستان‌های امام علی کرج و کوثر استان البرز آغاز گردید و در ۱۵ مرداد مراکز درمانی شیراز را فراگرفت، اکنون باگذشت سه هفته به متجاوز از ۳۵ شهر کشور و لااقل ۶۵ بیمارستان دولتی بسط یافته و به یک اعتصاب سراسری تبدیل شده است. پرستاران بسیاری از بیمارستان‌ها و مراکز درمانی دولتی کشور پس از آزمون اشکال متعددی از مبارزه در چندین ماه گذشته، سرانجام برای تحقق مطالبات خود به حربه مؤثرتری از مبارزه، اعتصاب روی آورده‌اند. این یک اقدام بی‌سابقه در تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی است. پیش از این پرستاران در طی سال‌های متمادی، به اشکال مختلفی از مبارزه روی آورده بودند، اما سابقه نداشت که به یک اعتصاب سراسری و درازمدت متوسل شده باشند. نکته برجسته‌تر اما این است که در جهت مؤثرتر ساختن کارایی این شکل مبارزه، آن را با اشکال دیگری از مبارزه تلفیق کرده‌اند. درحالی‌که مقامات دولتی همچنان مطالبات را با وعده و وعید و تهدید بی‌پاسخ گذاشته‌اند، پرستاران خود را به اعتصاب و تجمعات در بیمارستان‌ها محدود نکردند، بلکه همزمان به راهپیمایی و تظاهرات در خیابان‌ها و تجمع در مقابل مراکز دولتی روی آوردند. با این تلفیق چند شکل از مبارزه، کارایی اعتصاب به مراتب افزایش یافت. این اعتصاب و مطالبات آن مورد حمایت علنی گروه‌هایی از کارگران بخش‌های مختلف، تشکل‌های کارگری، بازنشستگان، معلمان و عموم سازمان‌های چپ و کمونیست قرار گرفته است. نکته باز مهم در این است، از آنجائی که پرستاران رابطه مستقیمی با عموم توده‌های مردم، زندگی و سلامت آن‌ها دارند، مبارزات و مطالبات آن‌ها از حمایت توده‌های وسیع مردم نیز برخوردار شده است. از جهت دیگر، این مبارزات در شرایط سیاسی کنونی جامعه ایران از این اهمیت نیز برخوردار است که تأثیر مستقیمی بر روحیه مبارزاتی توده‌های زحمتکش مردم، رشد مبارزات و ارتقای اشکال آن برجای خواهد گذاشت و از آن خواهند آموخت. بنابراین از جهات مختلف، برپائی این اعتصاب و چشم‌انداز پیروزی آن در اوضاع سیاسی کنونی جامعه ایران بسیار حائز اهمیت است.

رادیکالیسمی که در مبارزه پرستاران دیده می‌شود از این واقعیت ناشی می‌شود که موقعیت پرستاران ایران برخلاف بسیاری از کشورهای جهان چنان وخیم است که در نوع خود کم سابقه است. اگر در کشورهای دیگر جهان پرستاران از موقعیت و جایگاه اجتماعی ویژه با امتیازات و حقوق‌های نسبتاً بالا در مقایسه با کارگران برخوردارند، در ایران حتی پرستارانی که در استخدام دولت قرار دادند، حقوقی حتی پایین‌تر از بخش‌هایی از کارگران دریافت می‌کنند. در بسیاری از کشورهای جهان جایگاه پرستاران به لحاظ سطح حقوق و موقعیت اجتماعی در رده کارمندان سطح بالا، نه فقط در مقایسه با کارمندان معمولی دولتی بلکه حتی معلمان قرار می‌گیرد. آن گروهی از پرستاران نیز که در بخش خصوصی کار می‌کنند با اندکی تفاوت همین شرایط را دارند. حقوق دریافتی خالص یک پرستار در سال آغاز کار در برخی کشورها ۱۸۵۰ تا ۲۰۰۰ دلار است و به‌حسب تخصص و تجربه تا بیش از ۵۰۰۰ دلار افزایش می‌یابد. در تعدادی از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، متوسط حقوق سالانه پرستاران بین ۷۰ هزار دلار در آلمان و هلند، تا نزدیک به ۱۰۰ هزار دلار در سوئیس است. تفاوت حقوق پزشکان با پرستاران نیز در اغلب کشورهای جهان به‌طور متوسط دو برابر و حداکثر سه برابر است. پرستاران از تسهیلات و امتیازات ویژه‌ای برخوردارند. در اغلب کشورها ساعات کار آن‌ها پایین‌تر از کارگران و کارمندان است. با این اوصاف، دیگر نیازی نیست به مقایسه تعداد پرستاران به‌حسب تخت بیمارستان و فشار کار و از این نمونه‌ها بپردازیم که وضع پرستاران در دیگر کشورها اصلاً قابل قیاس با ایران نیست. با این توضیح روشن است که چرا در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته پرستاران را به‌عنوان بخشی از طبقه متوسط یا کارگران یقه‌سفید در نظر می‌گیرند. در ایران اما از هر زاویه که به موقعیت طبقاتی پرستاران نظر افکنده شود، مشمول این تقسیم‌بندی‌های طبقاتی نیستند. نه‌بخشی از طبقه متوسط‌اند و نه کارگر یقه‌سفید، بلکه بخشی از کارگران معمولی در بخش خدمات‌اند که مثل هر کارگر دیگری استثمار می‌شوند و سرمایه‌داران و دولت از قبل استثمار آن‌ها سودهای کلان به جیب می‌زنند.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که پرستاران با آن همه سختی و فشار کاری که در نوع خود در سراسر جهان کم‌نظیر است، مبلغی که در هر ماه دریافت می‌کنند، به‌طور متوسط حدود ۱۳ میلیون تومان است که با احتساب کارانه حداکثر به حدود ۱۵ تا ۱۶ میلیون تومان می‌رسد، معادل حدود ۳۰۰ دلار در هر ماه. آن‌هم در کشوری که بهای اغلب کالاها تقریباً در حدود همان چیزی است که فرضاً در کشورهای اروپائی. روشن است که این دستمزد و حقوق ناچیز یک پرستار نمی‌تواند حتی تأمین‌کننده هزینه‌های زندگی در پایین‌ترین سطوح آن باشد. دقیق‌تر این‌که پرستاران ایران نه‌فقط زیرخط فقر قرار دارند، بلکه با فقر زندگی خود را می‌گذرانند. اشاره شد که در بسیاری از کشورهای جهان تفاوت حقوق پرستار با پزشک به‌طور متوسط دو تا حداکثر سه برابر است. در ایران اما این اختلاف درآمد متجاوز از ۱۰۰ برابر است.

درحالی‌که پرستار و پزشک در اتاق عمل مشترکاً درگیر عمل هستند، اختلاف در پرداخت‌ها چنان بزرگ است که گاه از تفاوت ۳۰۰ برابری صحبت می‌شود. حاصل کار پرستار در اینجا به جیب پزشک، مدیران بیمارستان‌ها و شرکت‌های دلال و واسطه تأمین نیروی مفت و ارزان برای بیمارستان‌ها می‌رود.

رئیس خانه پرستار وابسته به دولت می‌گوید: “بیماری که به اتاق عمل می‌رود و قرار است عمل شود شاید ۷ نفر درگیر عمل این بیمار باشند اما خروجی آن این می‌شود که در پایان یک ماه جراح به‌طور مثال ۳۰۰ میلیون دریافت می‌کند و نفراتی که در گروه پرستاری هستند یک‌میلیون دریافت می‌کنند این در هیچ جای دنیا روال نیست.”

اجرای قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری هم که گویا قرار بود کمی شکاف حقوق پزشکی و پرستار را کاهش دهد همچنان اجرا نشده است

مقامات وزارت بهداشت کتمان نمی‌کنند که بیمارستان‌های سراسر کشور با کمبود شدید نیرو مواجه‌اند. به گفته معاون سازمان نظام پرستاری کشور، "در کشور ما تعداد پرستار به تخت، الآن کمتر از یک نفر پرستار و حدود هشت‌دهم به ازای هر تخت است. در بعضی از استان‌ها این عدد کمتر از نیم پرستار است! استاندارد جهانی به ازای هر تخت تقریباً ۴ پرستار یا بیشتر است. نسبت پرستار به هر هزار نفر جمعیت باید حداقل ۸ نفر باشد. استانداردهای دنیا از ۸ نفر شروع می‌شود تا ۱۸ نفر هم در برخی کشورها می‌رسد. این نسبت در کشور ما حدود ۱/۲ یا ۱/۳ است." این واقعیت نشان می‌دهد که پرستاران ایران در چه شرایط شاق و طاقت‌فرسایی کار می‌کنند.

اما جمهوری اسلامی برای بخش بهداشت و سلامت و درمان مردم اهمیتی قائل نیست و برای حفظ موجودیت خود و اهداف جاه‌طلبانه منطقه‌ای بخش اعظم درآمد کشور را صرف هزینه‌های دستگاه عریض و طویل نظامی، پلیسی و امنیتی می‌کند. درحالی‌که در اغلب کشورهای جهان میانگین سهم سلامت از تولید ناخالص داخلی ۸ درصد است و در کشورهای پیشرفته به ۱۰ تا ۱۶ درصد هم می‌رسد، در ایران اما رقمی حدود ۳ درصد است و سال‌به‌سال در حال کاهش یافتن است.

جمهوری اسلامی از اعلام رقم دقیق آن سرباز می‌زند. سایت خبر آنلاین در گزارشی که اوایل امسال به این موضوع اختصاص داد از قول روزنامه خراسان نوشت: "هرچه پیگیری کردیم هیچ‌کس به ما نمی‌گوید سهم سلامت از تولید ناخالص ملی چقدر است."

و در ادامه می‌نویسد: فاطمه محمد بیگی عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس در زمان بررسی لایحه دولت به خبرگزاری تسنیم، گفت:

"در سال ۱۳۹۴ سهم سلامت از درآمد تولید ناخالص ملی در کشور ۵/۸ درصد بوده است. سهم سلامت از درآمد تولید ناخالص داخلی در قانون بودجه سال ۱۴۰۰ به خاطر گرانی ارز و مشکلات اقتصادی به شش درصد رسید. متأسفانه سهم سلامت از درآمد تولید ناخالص داخلی در لایحه بودجه پیشنهادی دولت برای سال ۱۴۰۲ به ۴/۵ درصد رسیده که نسبت به ۸ سال قبل حدود ۴۰ درصد کاهش پیدا کرده است. این در حالی است که در کشورهای منطقه از جمله امارات و عراق این رقم ۱۰ درصد است."

تحت یک چنین شرایطی سیاست رژیم روشن است. دولت از طریق خصوصی‌سازی بخش سلامت، از استخدام پرستار خودداری می‌کند و از طریق شرکت‌های دلال پیمانکاری و قراردادهای موقت با کمترین حقوق ممکن بخشی از کمبود نیروی کار را جبران می‌نماید. اما در همان حال با تشدید فشار کار، طولانی کردن شیفت‌ها و افزایش ساعت کار و اضافه‌کار اجباری با دستمزد بسیار ناچیز ساعتی ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان بخش دیگری از کمبود را جبران می‌کند. اگر پرستاری هم به این استعمار وحشیانه اعتراض کند با تهدید، توبیخ، انفسال خدمت و اخراج مواجه می‌شود. حالا گذشته از مطالبات اساسی‌تر نظیر افزایش حقوق، اجرای دقیق قانون تعرفه‌ها، استخدام پرستاران جدید، لغو اضافه‌کاری اجباری، افزایش مبلغ اضافه‌کاری، پرداخت‌های معوقه و غیره، پرستاران ایران هنوز درگیر مطالبه حق لباس، مسکن، بیمه مناسب نیز هستند و این نیز نشان می‌دهد آن‌ها با چه وضعیت تأسف باری مواجه‌اند.

به نظر می‌رسد که تا همین‌جا روشن باشد که پرستاران ایران برخلاف بسیاری از کشورهای جهان نه یک قشر ممتاز طبقه متوسط‌اند و نه قشر ممتاز کارگران یقه‌سفید، بلکه کارگران معمولی هستند که شرایط کار و زندگی‌شان مثل عموم کارگران ایران است.

در ایران آن‌گونه که مقامات دولتی اعلام کرده‌اند در حوزه درمان و مراقبت گروه پرستاری کمتر از ۲۳۰ هزار نفر در مراکز درمانی مشغول به کارند.

سال گذشته معاون پرستاری وزارت بهداشت گفت: "در بخش‌های دولتی و غیردولتی ۲۲۶ هزار همکار پرستار داریم. از نظر جنسیتی نیز ۷۶ درصد گروه پرستاری بانوان هستند و ۲۴ درصد را آقایان تشکیل می‌دهند. در مجموع ۱۶۱ هزار نفر کادر پرستاری در وزارت بهداشت اشتغال دارند."

با این حساب بیش از ۶۰ هزار پرستار در مراکز درمانی خصوصی یا برخی از مؤسسات دولتی دیگر مشغول به کارند یعنی کارگران روز مزدی هستند که در استخدام رسمی قرار ندارند و حقوق‌بگیر دولتی نیستند و در واقع کارگران بخش خدمات درمانی محسوب می‌شوند. اما از مجموع ۱۶۱ هزار پرستاری که در وزارت بهداشت مشغول به کارند به گفته رئیس خانه پرستار نزدیک به ۵۹ درصد پرستاران با قرارداد موقت هستند که با ۱۲ مدل قراردادهای موقت شامل قراردادهای شرکتی، بیمانی، ۸۹ روزه و یا تبصره چهار و سه هستند کار می‌کنند.

. با این حساب روشن است که اکثریت بزرگ پرستاران در تمام بخش درمان و مراقبت کارگرانی هستند که به شکل قرارداد موقت در بیمارستان‌ها و مراکز درمانی کشور مشغول به کارند. شرکت‌های پیمانکاری یا مدیران بیمارستان‌هایی که آن‌ها را در استخدام دارند، دستمزد بسیار نازلی به آن‌ها می‌پردازند، مثل میلیون‌ها کارگر دیگر امنیت شغلی ندارند، شدیداً استثمار می‌شوند و سود عاید شرکت‌های پیمانکاری و مدیران بیمارستان‌های خودگردان می‌کنند. حتی تعداد اندکی از پرستارانی که هنوز در استخدام رسمی باقی‌مانده‌اند به‌جز موارد محدود از نمونه امنیت شغلی، شرایطی خیلی متمایز از پرستاران روزمزد قراردادی ندارند. نه تنها سطح درآمد آن‌ها با کمکی اختلاف در همان محدوده کارگران قراردادی

است، بلکه در ازای کاری که انجام می‌دهند جز مبلغی ناچیز بقیه آن به جیب مدیران بیمارستان‌های خودگردان و پزشکان می‌رود. هر سال بین ۵ تا ده هزار از این پرستاران رسمی نیز بازنشسته می‌شوند و یا مهاجرت می‌کنند و جای آن‌ها را نیز بر طبق سیاست دولتی خصوصی‌سازی درمان، کارگران قرارداد موقت می‌گیرند.

با توضیحاتی که در مورد شرایط دشوار و غیر قابل تحمل و استتمار وحشیانه پرستاران داده شد، روشن است که عوامل نیرومندی محرک روی‌آوری این بخش طبقه کارگر به اعتصاب سراسری بوده است. تمام اقدامات عوام‌فریبانه و سرکوبگرانه رژیم حتی بازداشت تعدادی از پرستاران و تهدیدها نتوانسته کمترین خللی در عزم و اراده پرستاران به ادامه مبارزه و همبستگی نیرومند آن‌ها ایجاد کند.

این اعتصاب درس‌های مهمی نیز برای دیگر بخش‌های طبقه کارگر دارد. پرستاران رسمی و غیررسمی در صفوفی متحد و همبسته به مبارزه برخاستند. آن‌ها تمام تلاش‌های دولت و سرمایه‌داران را برای ایجاد شکاف و اختلاف خنثی کردند. مبارزات پرستاران نشان داد که اعتراضات و مبارزات واحدهای جداگانه یک‌رشته از صنعت یا خدمات پاسخگوی تحقق مطالبات کارگران نیست. مبارزه مشترک کارگران واحدهای یک‌رشته معین باروی آوری به اشکال مؤثر مبارزه نظیر اعتصاب ضروری است. علاوه بر این، تجربه مبارزات پرستان نشان داد که اعتصاب نیز به تنهایی کافی نیست. باید آن را با اشکال دیگری از مبارزات نظیر راهپیمایی و تظاهرات خیابانی و گرد هم‌آیی‌های مقابل مراکز عمومی و دولتی تلفیق کرد. در جریان این مبارزات نه تنها کارگران به مطالبات خود دست می‌یابند، بلکه متشکل‌تر می‌شوند، تجربه می‌اندوزند، آگاه‌تر می‌شوند و برای مبارزات در سطحی عالی‌تر برای سرنگونی نظم ستمگرانه حاکم آماده می‌شوند.

کار شماره ۱۰۸۴ - سال چهل و شش - ۵ شهریور ۱۴۰۳

## یادمان دومین سالگرد جنبش بزرگ «زن، زندگی، آزادی» و درس‌هایی که باید از آن گرفت

در آستانه ۲۵ شهریور - دومین سالگرد قتل حکومتی مهسا امینی - قرار داریم. قتل فجیع و بی رحمانه‌ای که از همان لحظه وقوع، به شکل گیری یک جنبش بزرگ و انقلابی در ایران منجر شد. مهسا (ژینا) امینی، دختر ۲۲ ساله سقزی در سفری که با برادر خود به تهران داشت، روز سه شنبه ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ به علت «بدحجابی» توسط نیروهای جنایتکار گشت ارشاد دستگیر و به پلیس امنیتی - اخلاقی خیابان وزرا منتقل شد. ژینا، در اولین ساعات دستگیری به دلیل ضرب و شتم مزدوران حکومتی و ضرباتی که بر جسم و جان او وارد شده بود در بازداشتگاه پلیس امنیتی بیهوش شد و پیکر نیمه جان او به بیمارستان کسرای تهران منتقل شد. جدال مهسای جوان با مرگ و زندگی، تنها سه روز طول کشید و او در شامگاه روز ۲۵ شهریور در مقابل چشمان خانواده جان سپرد.

قتل فاجعه بار مهسا امینی، صاعقه‌ای نبود که در آسمان بی ابر ایران جرقه خورده باشد. این قتل حکومتی در شرایطی رخ داد که توده‌های مردم ایران دست کم از دیماه ۹۶ به مبارزات علنی و خیابانی علیه حاکمیت روی آورده بودند و جامعه نسبتاً آرام ایران با ورود به یک دوران انقلابی در وضعیت کاملاً متلاطم و طوفانی قرار داشت. لذا، با توجه به شرایط انقلابی موجود، مرگ مهسا همانند جرقه‌ای که بر خرمن جمهوری اسلامی افتاده باشد، به یکباره زبانه کشید و در چشم بهم زدنی چون آتشفشانی تفتان سراسر کشور را فرا گرفت.

مرگ مهسا - آنهم در شرایط بحران انقلابی حاکم بر جامعه - تأثیری بس شگرف بر زندگی مبارزاتی توده‌های مردم ایران گذاشت. از لحظه‌ای که خبر مرگ ژینا انتشار بیرونی یافت، فواره‌های بلند خشم و اعتراض در مقابل بیمارستان کسرای تهران زبانه کشید و روز بعد در مراسم خاکسپاری او در آرامستان «آیچی» شهرستان سقز با شعله‌های خشم مردم داغدار این شهر در آمیخت. دختران و زنان جوان سقزی و مناطق همجوار در مراسم خاکسپاری ژینا، با جسارتی کم نظیر روسری از سر برکشیدند و با شعار «مرگ بر خامنه‌ای» و «مرگ بر دیکتاتور»، متحد و یکپارچه به اعتراض علیه این قتل حکومتی برخاستند.

در همان روز، مردم مبارز سنندج به خیابان آمدند و با سر دادن شعارهایی نظیر «مرگ بر دیکتاتور» و «زن، زندگی، آزادی» خشم و نفرت خود را بر سر حاکمان جمهوری اسلامی فریاد زدند. روز دوشنبه ۲۸ شهریور، اعتراضات توده‌ای از دو شهر سقز و سنندج فزاینده رفت و در کمتر از ۲۴ ساعت، به سراسر کردستان سرایت کرد. مغازه‌ها تعطیل شد و جوانان و توده‌های خشمگین کردستان در خیابان‌ها علیه جمهوری اسلامی به برپایی تجمعات اعتراضی اقدام کردند.

فردای اعتراضات سراسری در کردستان، شهرهای آذربایجان غربی، کرمانشاه و دیگر مناطق کردنشین این استان نیز در سوگواری با مرگ فجیع مهسا به خیابان آمدند و با شعارهای ضد حکومتی و سر دادن شعار «زن، زندگی، آزادی» خشم و انزجار خود را علیه ۴۳ سال سرکوب و اختناق و کشتاری که بر زنان و تمامی مردم ایران اعمال شده است، فریاد زدند.

در میان انبوه شعارهای ضد حکومتی، شعار محوری «زن، زندگی، آزادی» به سرعت سراسری شد و عملاً جنبش انقلابی نیمه دوم ۱۴۰۱ با نام «زن، زندگی، آزادی» در ذهنیت تاریخی مردم ایران ماندگار شد. جنبشی بزرگ و شکوهمند که به رغم وحشیگری‌های تام و تمام نیروهای سرکوبگر رژیم و کشتار و بازداشت وسیع مبارزان خیابانی توسط آدمکشان جمهوری اسلامی، به مدت ۴ ماه در کف خیابان‌ها دوام آورد. جنبشی که به همت مبارزات قهرمانانه توده‌های مردم ایران تا مرز سرنگونی جمهوری اسلامی پیش رفت، اما به دلیل عدم رهبری، عدم سازمانیابی مؤثر و عدم حضور و همراهی کارگران به صورت یک طبقه واحد در نیمه راه متوقف شد. جنبشی سراسری که به رغم تمام جانفشانی‌های زنان و مردان و دختران جوان، اگرچه به سرنگونی جمهوری اسلامی منتهی نشد، اما نام و آوازه آن تا اعماق جامعه ریشه دوانید و تأثیری بس شگرف بر روند مبارزاتی توده‌های مردم ایران گذاشت. جنبشی که توده‌ها را به قدرت لایزالشان باورمند ساخت و امید به انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی را در گستره‌ای همگانی تقویت کرد. در ۴ ماه اول این جنبش بزرگ و انقلابی و ماندگار، ابعاد مبارزات قهرمانانه مردم ایران و تداوم قیام و اعتراض و نبردهای خیابانی آنان، آنچنان پر غرور و شورانگیز بود که نشر اخبار و تماشای صحنه‌های مبارزاتی تحسین برانگیز آنان، جهان و جهانیان را به حیرت واداشت. در آن ماه‌های اوج جنبش و ببحوجه مبارزات خیابانی توده‌های مردم ایران، شعار «زن، زندگی، آزادی» و تصاویر برجای مانده از شجاعت و دلیری زنان ایران در میادین بزرگترین شهرهای جهان نقش بست. جشن روسری سوزان زنان و دختران جوان، ایستادگی دلیرانه آنان در مقابل سرکوبگران جمهوری اسلامی و بعضاً پیشقراولی زنان در میدان نبرد، آنچنان زبانزد خاص و عام شد که جنبش «زن، زندگی، آزادی» در عرصه داخلی و بین‌المللی، عملاً به نام زنان ایران سکه خورد.

علاوه بر زنان، دانشجویان نیز بخش بزرگی از حماسه آفرینان این جنبش بزرگ بودند. در طی ماه‌هایی که توده‌های مردم ایران در نبردهای خیابانی حضور داشتند، خیزش و خروش تحسین برانگیز دانشجویان با شعار «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشد چه رهبر»، در فضای دانشگاه‌های کشور به صورت پیوسته طنین انداز بود. خیزشی که طی چند ماه در گستره‌ای به وسعت بیش از ۱۰۰ دانشگاه پژواک یافت.

جنبش دانشجویی، اگر چه از بدو شکل گیری جنبش «زن، زندگی، آزادی» در ابعادی سراسری با مبارزات مردم ایران همگام و همصدا شد، اما در چهلمین روز یادمان مهسا، در قد و قواره‌ای بلندتر از پیش ظاهر شد. در چهلمین روز

یادمان ژینا، دانشجویان ایران - بویژه دانشجویان هنر - با سلحشوری و بی باکی تمام در مقابل نیروهای سرکوبگر رژیم ایستادند و شجاعانه نشان دادند تا چه حد در تداوم حرکت‌های اعتراضی مردم و سمت و سو دادن به شعارهای انقلابی آنان نقشی تأثیرگذار داشته و دارند. در این روز، دانشجویان همانند دیگر لایه‌های توده‌های مردم ایران به اعتراضات روزهای گذشته خود عمق بیشتری دادند و با سر دادن شعارهایی نظیر "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر"، "زن، زندگی، آزادی" و "دانشجو می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد"، عملاً چهلمین روز گرامیداشت یاد و خاطره "ژینا" را به نبردی حماسه ساز علیه جمهوری اسلامی تبدیل کردند. جنبش دانشجویی ایران در آن روزهای گسترش قیام و خیزش و نبردهای خیابانی، در آن روزهای پیشروی مبارزات قهرمانانه زنان و جوانان و توده‌های بی‌باکانه مردم ایران، با نقش آفرینی خود در تداوم جنبش، عملاً به بخشی از پیشقراولان و هدایت کنندگان این جنبش تبدیل شدند.

در کنار دانشجویان، حضور دلیرانه و شوق برانگیز دانش آموزان - بویژه دانش آموزان دختر - به مبارزات قهرمانانه توده‌های مردم ایران جسارت ویژه‌ای بخشید. دختران دانش آموز، با به آتش کشیدن تصاویر خمینی و خامنه‌ای در کلاس‌های درس و بعضاً با خارج شدن از مدارس، فضای آموزشی را به صحنه نبرد با نماد تجر و بردگی جمهوری اسلامی تبدیل کردند. دختران دانش آموزی که دلیرانه از مدرسه راهی خیابان شدند، حجاب از سر برکشیدند و با سر دادن شعار "مرگ بر دیکتاتور" و "زن، زندگی، آزادی"، شجاعت و قهرمانی را در کف خیابان‌ها تکرار کردند. جان باختن ده ها دانش آموز نظیر نیکاها، ساریناها و مهسا موگویی های ۱۶ ساله در کف خیابان‌ها نشانه‌ای از حضور پر رنگ آنان در جنبش انقلابی ۱۴۰۱ است.

در این میان، کارگران ایران اگرچه به صورت فردی در اعتراضات خیابانی حضور داشتند و حتی عناصری از اعدام شدگان این جنبش بزرگ از جوانان نیروی کار و زحمت بودند، اما کارگران ایران متأسفانه در قامت یک طبقه به حمایت از این جنبش انقلابی بر نخواستند. بجز کارگران پروژه‌های نفت که در چهارمین هفته مبارزات خیابانی توده‌های مردم ایران در اقدامی شجاعانه با اعلام اعصاب سیاسی به حمایت از مبارزات مردم برخاستند، جامعه ما دیگر شاهد کمترین حرکت سیاسی و حمایتی کارگران ایران به صورت یک طبقه واحد و متشکل از مبارزات خیابانی جنبش "زن، زندگی، آزادی" نشد.

اعصاب سیاسی کارگران پروژه‌های نفت در حمایت از مبارزات و جنگ و گریز خیابانی مردم ایران با جمهوری اسلامی، اگرچه خون تازه‌ای در رگان جنبش انقلابی دمید، اما اعتصابات و اعتراضاتی از این دست به دلیل سرکوب شدید کارگران اعتصابی پروژه‌های نفت دیگر هرگز اتفاق نیافت. این جدا ماندگی طبقه کارگر ایران در حمایت همه جانبه از مبارزات عمومی و خیابانی توده‌های مردم ایران در شکل و شمایل یک طبقه (که دلایل و چرایی آن نوشتار جداگانه‌ای را می‌طلبد) عملاً به عاملی بازدارنده در عروج این جنبش از اشکال مبارزات خیابانی به اشکال عالی‌تر مبارزه، نظیر اعتصابات عمومی سیاسی شد. عاملی که در پی افزایش بی رحمانه سرکوب اعتراضات عمومی، کشتار بیش از ۵۰۰ نفر در کف خیابان‌ها، اعدام تنی چند از بازداشت شدگان و دستگیری بیش از ۲۰ هزار نفر از مبارزان خیابانی در روزها و ماه‌های اوج جنبش، عملاً ادامه کاری جنبش را سد کرد و جنبش بزرگ "زن، زندگی، آزادی" پس از ۴ ماه مبارزات خیابانی که تا مرز سرنگونی جمهوری اسلامی پیش رفته بود، عملاً از ادامه حرکت در ابعاد سراسری باز ماند.

اگرچه جنبش انقلابی ۱۴۰۱ در بخش‌هایی از مبارزات خیابانی و بعضاً جدا جدا از هم، دارای حداقل سازمان یافتگی و رهبری نسبی از طریق اجتماعات کف خیابانی و شبکه‌های اجتماعی برخوردار بود، اما در جنبشی همانند جنبش بزرگ "زن، زندگی، آزادی" که برای سرنگونی جمهوری اسلامی خیز برداشته است، چنین حدی از رهبری و سازمان یافتگی های پراکنده، جدا جدا و فاقد یک رهبری منسجم، هرگز کارساز نخواهد بود.

اگر خیزش انقلابی دیمه ۹۶، قیام شکوهمند آبان ۹۸ و مهمتر از این دو، جنبش بزرگ ۱۴۰۱، پس از ۴ ماه خیزش و قیام و نبردهای خیابانی در نیمه راه متوقف شد و از سرنگونی جمهوری اسلامی باز ماند، صرفاً به دلیل سرکوب و وحشیگری بی حد و حصر نیروهای آدمکش رژیم نبود. اگرچه نقش سرکوب و زندان و اعدام و کشتار را در بازدارندگی اینگونه جنبش‌های ساسی - اجتماعی نباید انکار کرد، اما آنچه این جنبش بزرگ را از ادامه کاری باز داشت، نه صرفاً سرکوب که همانا عدم رهبری و عدم حضور قدرتمند و سازمان یافته طبقه کارگر در حمایت از جنبش "زن، زندگی، آزادی" بود.

تجربه تاکنونی، بویژه تجربه جنبش انقلابی ۱۴۰۱ نشان داده است، که بدون حضور قدرتمند طبقه کارگر در صحنه مبارزات سیاسی و بدون رهبری این طبقه بر مبارزات سراسری توده‌های مردم ایران، عموم جنبش‌های اجتماعی در هر اندازه از اعتراض و پیشروی که باشند، قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی نخواهند بود. حتی اگر به فرض جنبش‌هایی از نوع ۱۴۰۱، در شرایط معین و ویژه‌ای بدون حضور طبقاتی و رهبری طبقه کارگر، موفق به سرنگونی جمهوری اسلامی گردند، باز هم، نه فقط کمترین تغییرات بنیادی در جامعه به نفع زنان در برچیدن تمامی تبعیضات جنسیتی تاکنونی رخ خواهد داد، بلکه برای طبقه کارگر و انبوه توده‌های زحمتکشی هم که در تمامی این سال‌های سپری شده با بی حقوقی و فلاکت و سرکوب و ستم و استثمار مبارزه کرده‌اند، کمترین گشایشی رخ نخواهد داد.

حضور سیاسی و طبقاتی طبقه کارگر ایران در جنبش‌های اجتماعی و هدایت و رهبری اینگونه جنبش‌ها توسط طبقه کارگر، یگانه راه پیروزی انقلاب اجتماعی برای تحقق مطالبات کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان، پرستاران،

هنرمندان و دیگر اقدار و لایه‌های اجتماعی مردم ایران است. این همان درس بزرگی است که می‌بایست در چرایی بازماندن جنبش‌های تاکنونی، بویژه از بازماندن جنبش انقلابی “زن، زندگی، آزادی” در مسیر سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بدان توجه داشت و این بر عهده همه سازمان‌های چپ و کمونیست و پیشروان آگاه و مبارز طبقه کارگر است که برای رفع این نقیصه بزرگ با همه توان در مسیر سازمان‌یابی و تشکیل سراسری طبقه کارگر نیرو بگذارند.

کار شماره ۱۰۸۶ - سال چهل و شش - ۱۹ شهریور ۱۴۰۳

## پرستاران؛ اعتصابی برجسته، دریچه‌ای به تعمیق مبارزه

اعتصاب سراسری پرستاران زحمتکش و مبارز، فصل نوینی را در تاریخ مبارزات این بخش از طبقه کارگر گشود و تأثیرات مهم و مثبتی نه فقط بر خود پرستاران و کادر درمان و نگاه آنان نسبت به معضلات جامعه و چگونگی پیگیری خواست‌ها بر جای نهاد، بلکه همچنین تأثیرات مثبتی بر مبارزات سایر کارگران و زحمتکشان بر جای گذاشت و همگرایی میان مبارزات کارگران و زحمتکشان را تقویت نمود. این اعتصاب که ۱۲ مرداد ۱۴۰۳ از بیمارستان‌های استان البرز و شهر کرج آغاز شد، به فوریت به شیراز و مشهد تسری یافت و در فاصله کمتر از یک هفته ده‌ها بیمارستان و مرکز درمانی در ده‌ها شهر کشور را فراگرفت و به یک اعتصاب سراسری برجسته و بی نظیر تبدیل شد. هزاران پرستار در ده‌ها شهر و بیمارستان در سراسر کشور در اعتراض به شرایط تحمیلی کار و پایین بودن سطح دستمزد و حقوق‌های دریافتی، برای نخستین بار در تاریخ مبارزات خویش، دست از کار کشیدند و به اعتصاب سراسری روی آوردند. این اعتصاب که در موارد متعددی با دیگر اشکال مبارزه مانند، تظاهرات، راه پیمایی و تجمع در برابر استانداری‌ها و فرمانداری‌ها همراه بود، یکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین حرکت‌های اعتراضی و جمعی پرستاران در دوران دو رژیم استبدادی سلطنتی و جمهوری اسلامی بود.

ارتجاع حاکم از همان ابتدای شکل‌گیری اعتصاب، برای در هم شکستن و جلوگیری از گسترش اعتصاب، به اقدامات سرکوبگرانه متوسل شد در همان حال کوشش زیادی به عمل آمد که این اقدامات تا حد ممکن کم سر و صدا باشد و از آن مهمتر، حساسیت برانگیز نباشد. اما تهدید و اعمال فشارهای گوناگون امنیتی در تمام طول اعتصاب ادامه داشت و در مواردی با اقدامات فیزیکی و هجوم به صفوف پرستاران و بازداشت تعدادی از آنان همراه بود.

برای نمونه، در بوشهر تجمع پرستاران مقابل استانداری مورد یورش نیروهای سرکوب قرار گرفت. نیروی انتظامی با خشونت صفوف پرستاران را مورد حمله قرار داد و تعدادی را دستگیر نمود. در کرمانشاه نیز به صف پرستاران حمله کردند و مأموران حراستی و سرکوب، تلفن موبایل پرستاران را به زور گرفتند و آنان را مورد تهدید قرار دادند. در تهران پلیس سرکوبگر برای جلوگیری از تجمع و پراکنده ساختن پرستاران به زور متوسل شد و “زهر تمدن” پرستار بیمارستان مسیح دانشوری را بازداشت کردند. در اراک به صف اعتصابیون حمله شد، گاز فلفل به روی آن‌ها شلیک و دو پرستار دستگیر شدند. در مشهد نیز به صف اعتصابیون حمله شد و دو پرستار بیمارستان قائم مشهد، “امین نادر پور و علی رضا زاهدی مقدم” بازداشت شدند که تا چندین روز کسی از آنها و محل نگهداریشان اطلاعی نداشت. چندین روز بعد از دستگیری، روز ۱۵ شهریور، “امتداد” از قول دبیر کل خانه پرستار اعلام نمود “پرستاران بازداشت شده بیمارستان قائم مشهد آزاد شدند.” “فیروزه مجریان شرق” دیگر پرستار بازداشت شده این بیمارستان بعد از دستگیری حالش به هم خورده و در نهایت در سی سی یو بستری شد. در بیمارستان امام رضای مشهد، مأموران حراستی و امنیتی به پرستاران حمله ور شدند که با مقاومت یکپارچه پرستاران روبرو شدند و نتوانستند کاری از پیش ببرند. در تبریز پیام‌های تهدید آمیز برای پرستاران ارسال شد.

تهدید و ارباب و اعمال فشار و پرونده سازی که توسط حراست بیمارستان‌ها در همدستی با دستگاه امنیتی و اطلاعاتی از روزهای نخست اعتصاب آغاز شده بود در روزها و هفته‌های بعد نیز با همان شدت ادامه داشت. همراه با دستورات اکید دستگاه اطلاعاتی و سرکوب مبنی بر منع پوشش خبری اعتصاب در مدیای رسمی، پیگرد فعالان اعتصاب به ویژه در شبکه‌های اجتماعی نیز ادامه داشت.

اما این اقدامات نتوانست هیچگونه خللی در اراده پرستاران به ادامه اعتصاب و مبارزه ایجاد کند. چنانکه پیش از آن نیز دستگاه سرکوب و امنیتی، پرستاران و فعالان تجمع‌های اعتراضی را مکرر احضار نموده و مورد تهدید قرار داده بود. هیئت رسیدگی به تخلفات اداری نیز در حکم اهرم فشار دستگاه اطلاعات، فعالان تجمع‌های اعتراضی را احضار نموده و مورد ارباب و تهدید قرار داده بود و حتی شماری از پرستاران تبعید یا اخراج شده بودند. اما این اقدامات نه فقط نتوانسته بود جلو تجمعات و مبارزات پرستاران را سد کند، بلکه این مبارزات گسترش بیشتری یافت و به مرحله عالی تری گذر نمود.

پرستاران سالهاست که نسبت به شرایط کاری خود از جمله نوع قرارداد، دستمزدهای ناچیز، فشار کار، ساعات کار طولانی، اضافه کاری اجباری و عدم اجرای صحیح قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری معترض‌اند و هر ساله با تجمعات اعتراضی مکرر خود خواهان رسیدگی به خواست‌های خود شده‌اند. اما دولت جمهوری اسلامی و وزارت بهداشت آن از پذیرش خواست‌های پرستاران طفره رفته‌اند. در دوره شیوع کرونا، وعده‌هایی به پرستاران داده شد. در آن مقطع صدها پرستار در صف مقدم مبارزه با کرونا، قربانی شدند. همینکه موج کرونا آرام گرفت، لفاظی‌های طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن در حمایت از پرستاران نیز فرونشست و تمام قدرشناسی دولت و وزارت بهداشت آن در شکل اخراج و خانه نشین کردن هزاران پرستار تجلی یافت. پرستاران آگاه و مبارز، طبقه حاکم و رژیم سیاسی آن را خیلی خوب شناخته‌اند و اکنون مصمم‌اند با مبارزات و اعتصاب‌های سراسری، خواست‌های خود را محقق سازند.

تلاش‌های رژیم برای در هم شکستن اعتصاب با شکست روبرو شده است. تهدید و ارباب و بازداشت، کاری از پیش نبرده است. تلاش دولت برای مهار و انحراف مبارزات پرستاران از طریق “خانه پرستار” نیز با شکست و ناکامی روبرو شده است. تشکل دولتی “خانه پرستار” که همزاد و خواهر کوچکتر “خانه کارگر” است، ربطی به پرستاران ندارد و

نفوذی هم در میان پرستاران ندارد و نتوانسته این مبارزات را مهار کند. دبیر کل خانه پرستار، خود در این باره می‌گوید: «یکی از دلایل اصلی گسترده شدن این اعتراضات، ناکارآمدی تشکل‌های صنفی حوزه پرستاری و دلسرد شدن بدنه پرستاری از این نهادها و تشکلهاست». پرستاران نه فقط هیچگونه اعتمادی به خانه پرستار ندارند، بلکه همواره به آن به عنوان یکی از موانع مهم رشد اعتراضات خویش نگاه کرده‌اند. در عین حال برخی بیمارستان‌ها و مراکز درمانی سعی کردند از طریق نیروی جایگزین، با اعتصاب پرستاران مقابله کنند و بربحران کمبود نیرو غلبه کنند. اما در این زمینه نیز توفیقی بدست نیاوردند. صرف نظر از جایگزینی افرادی فاقد تخصص و آشنایی با کار مهم و حساس پرستاری که چیزی جز بازی با جان انسان نیست، اما از این طریق هم نتوانستند اعتصاب را بشکنند.

تجمعات اعتراضی و اعتصاب سراسری پرستاران که در شکل نسبتاً گسترده‌ای مورد حمایت سایر کارگران و زحمتکشان، معلمان، بازنشستگان، و تشکل‌های گوناگون قرار گرفت و از حمایت معنوی توده‌های مردم برخوردار شد، همچنان ادامه یافت. مقامات دولتی با سرو صداهای تبلیغاتی کابینه پزشکیان وعده داده بودند به مشکلات پرستاران رسیدگی کنند. اما بعد از سه هفته اعتصاب، سرانجام کوه موش زایید و یک میلیون و ششصد هزار تومان برای تهیه دو کیلو گوشت آبگوشتی به حساب پرستاران واریز شد. این اقدام تحقیر آمیز - گرچه در هر حال نوعی عقب نشینی دولت است- اما خشم و اعتراض بیشتر پرستاران را در پی داشت. روز شنبه ۱۷ شهریور در چندین بیمارستان در شهرهای اصفهان، کاشان و قم تجمعات اعتراضی برگزار شد.

پرستاران بارها اعلام کرده‌اند خواهان اجرای صحیح قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری مصوب سال ۱۳۸۶ هستند که اجرای آن نزدیک به ۱۷ سال به تعویق افتاده است. پرستاران خواهان اجرای قانون فوق العاده خاص پرستاری، ارتقای بهره‌وری و قانون مشاغل سخت و زیان آور و لغو اضافه کاری اجباری هستند. پزشکیان و وزیر بهداشت وی باید بدانند مادام که این خواست‌ها برآورده نشود، مبارزه ادامه خواهد داشت. گذشت زمانی که با این تاکتیک‌ها و شیوه‌های نخ نما بتوان پرستاران را فریب داد و یا مبارزاتشان را متوقف ساخت.

دولت جمهوری اسلامی با اجرای سیاست نولیبرال، کالایی کردن بهداشت و درمان و خصوصی سازی حوزه سلامت که تماماً بر محور سود می‌چرخد، عملاً از ورود به مسئله برای حل و یا رسیدگی به معضلات پرستاران شانه خالی کرد و هیچ پاسخی به پرستاران زحمتکش نداد. بنابراین هیچ راه دیگری در برابر پرستاران جز ادامه و تشدید مبارزه وجود ندارد. پرستاران نیک می‌دانند که اگر تا همین جا و در همین اندازه بسیار اندک، دولت تن به عقب نشینی داده است، این عقب نشینی تنها و تنها محصول اتحاد و مبارزه و اعتصاب سراسری آنهاست.

موفقیت‌های بیشتر پرستاران در گرو اتحاد محکم‌تر، ادامه مبارزه و اعتصابهای سازمان یافته سراسری است. آنچه در شرایط کنونی و نیاز گسترش مبارزه آن را مبرم و ضروری ساخته است، ایجاد تشکل مستقل سراسری پرستاران است. تشکلی که متکی بر پرستاران و کادر درمان باشد و به نیروی خودشان بوجود آید. تشکلی که با محیط کار و بدنه پرستاران در پیوند و ارتباط زنده باشد. تنها با ایجاد تشکل مستقل سراسری و سازماندهی اعتصاب و مبارزه سراسری و رهبری آن است که می‌توان دولت ارتجاعی حاکم و وزارت بهداشت آن را بطور همه جانبه عقب راند و انبوه مطالبات پرستاران را محقق ساخت.

مبارزه در بخش بهداشت و درمان تازه آغاز شده است. اعتصاب سراسری و برجسته پرستاران درجه نوبنی براین مبارزات گشوده است. پرستاران نبرد مبارزاتی تازه‌ای را آغاز کرده و وارد فاز نوبنی از مبارزه شده‌اند. در جدال طبقاتی جدیدی که پرستاران زحمتکش در آن پا گذاشته‌اند، به روشنی می‌توان تعمیق مبارزه و فتح سنگرهای جدید را دید.

کار شماره ۱۰۸۶ - سال چهل و شش - ۱۹ شهریور ۱۴۰۳

## در نکوداشت خاطره ژینا و هزاران زنی که برخمرن ارتجاع آتش افکندند اسم من زن است

مرا به نام خودم صدا بزن. به نام زن. اسم من زن است. با سینه‌های لُبالب از خون و لبریز از ستم. دررگ‌های من غلظت سیاهی خون زنان چند نسل به جوش آمده است. من در زمان و مکانی آلوده به سنت تحقیر و تبعیض چشم به جهان گشوده‌ام. درگوش من ترانه آداب و رسوم مرد سالارانه را خوانده‌اند. سرم را با تیشه و تیر آشنا کرده‌اند. برگردنم یوغ مالکیت را داغ گذاشته‌اند. همیشه سایه سنگین مرگ را پشت سرم درلا به لای موهایم حس کرده‌ام هرگاه درآینه نگاه کردم، آینه تَرک برداشت. گویی که آینه از زن بودن من شرم می‌کند. از آینه‌ها دلم شکسته‌است. درحسرت آزادی و برابری پیر گشته‌ام. درذهن شلوغ و تنه‌های من ترس از دست دادن کودکام مرا به اطاعت کشانده‌است. هرشب چشمم به دستگیره در خشک می‌شود. مردی که این دستگیره را می‌چرخاند آیا با قلب من مهربان است؟ در دفتر خاطرات من سطر عشق و آزادی خالی است. من انعکاس فریاد زنان پر و بال شکسته‌ام.

دیری است که درستی با عقاید مرده تو خون داده‌ام. اما چندی است که دروازه‌های ورود به آزادی را گشوده‌ام. اکنون امید آزادی و رهایی درقلب من غلیان کرده‌است. نام من هراس رادر دل تو نشانده‌است. دیری است درمقابل تو ایستاده‌ام اکنون مرا خوب نگاه کن. اینک این منم ایستاده برستغ کوه همچون عقاب با بالهای خونین ولی فراخ. من اوج گرفته‌ام. اوج از نام من اصالت گرفته‌است. در ارتفاع بسیار بالاتر از وسعت کوتاه دید تو بر لاشه پوسیده آیین تو پنجه می‌کشم. با چشمان تیز بین و بال‌های زخمی تازیانه خورده‌ام، تورا به بن بست رسانده‌ام. اکنون مرا خوب نگاه کن. این چهره من است. شکفته و رنگارنگ و شاد. امواج نور در برخورد با گیسوان روشنم ذوق می‌کند. من رو در روی تو ایستاده‌ام و همراه با شوق امواج زیبای نور می‌رقصم و پایکوبی می‌کنم. من زن دخمه‌های تاریک پندار تو نیستم. اندیشه‌ام غرق شکوفه‌است. نبض اولین تنفس حیات دربطن من به صدا درمی‌آید. رویش نهال زندگی درجان من است که ریشه می‌دواند. من راز درخت زندگی‌ام. درزیر پوست تنم احساس زنده است. موجی قوی از احساس زنده‌ام، قلب خسته مرا به سوی باغ باورهای سبزم می‌کشاند. مرا با آغوش دشت‌های سرخ آزادی دست به دست می‌دهد. مانند یک عقاب با چشمان تیزبین و بال‌های قدرتمند و آزادم اوج می‌گیرم. پهنای قاره‌ها را طی می‌کنم و بذر آزادی را درصحرای خشک دل‌های تنگ می‌پاشم. پرواز درسرشت من است.

هویت من در قالب ماشین کارخانه شکل گرفته‌است. نام زنان کارگر بر سر در کارخانه‌ها حک شده‌است. از هُرم آفتاب دشت سوخته‌ام. من انعکاس فریاد زنان خسته‌ام. سرانگشتان من کنار دار قالی جا مانده‌است. من سنگ نیستم. اما بر لبه‌های تیزسنگ‌هایی که پیش پایم گذاشته‌ای راه رفته‌ام. بر روی سنگ‌های سخت زندگی، راه بسیاری را پیموده‌ام. در جاده صعب‌العبور فقر دنبال نان دویده‌ام. بنگر چگونه دربلندای انجماد کوه، درصخره‌های ناهموار شانه‌های کوچک زنانه‌ام بارهای طاقت فرسا را برای نان به دوش می‌کشد. من از تبار کار و سنگ و شیشه‌ام. مرا بانو خطاب مکن. من بانوی قصه‌های کثیف و رازآلود تو نیستم. زیرناخنم خاکستر و دود نشسته‌است. گردنم تیغه تیز نشنه را چشیده‌است. قطره قطره خون من از چکمه‌های ظلم و بیداد تو می‌چکد. درفضای سیاه تو نیستم. از دیار کار و اهل مبارزه‌ام. رودرروی تو ایستاده‌ام. رقص‌کنان به دیواره‌های سست عقاید پوسیده‌ات ضربه می‌زنم. از من زخمی عمیق خورده‌ای. جراحت جانکاهی برداشته‌ای. از بدبختی و آشفتگی درمنجلاب خودت دست و پا می‌زنی و چشمان تیزبین من خفارت تورا نظار مگر است.

درآب راه می‌روم. در برنج زار کار می‌کنم. دانه‌دانه برنج را در زمین می‌نشام. پشتم خمیده و تاب خورده‌است. در رطوبت شالیزار نم از استخوان‌پایم گذشته‌است. اما سفره‌ام درشوروزار پهن می‌شود و نان و نمک قورت می‌دهم. ماهی نیستم اما گاه برای بیرون کشیدن نان از دهان اختاپوس آب زیرکاه، تا عمق اقیانوس سیاه هم رفته‌ام. من دستان زیادی دارم. از ابتدا تا انتهای روز دست‌هایم برای انجام کار از یکدیگر سبقت می‌گیرند. یک دستم از کار شاق و بی‌وقفه ناول بسته است. دست دیگرم عواطف مادریم را حفظ می‌کند. دست سومم بوی تازگی و شکفتن را در ساحت خانه پخش می‌کند. دست آخر هم بند بند حلقه‌های اسارت مرا باز می‌کند. یک زن هیچ گاه دست کم نمی‌آورد.

من یک زن بلوچم. زنی که تمام عمرش را درکپر سر می‌کند. درمیان نفت و پول با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کند. با چند دست به کارهای گوناگون می‌پردازد. کارگر است. زارع است. مدراست. و درنهایت یک زن زحمتکش رنجیده‌است. درانتظار وصلت نور با روزهای تاریکش درکپرش یخ می‌زند. درآتش نظام زن ستیز تو می‌سوزد. آری من یک زن کبر نشین بی سرانجامم. من لهیب شعله‌های سرکش زنان ستم‌دیده‌ام. مرا خانم صدا نکن. من خانم بزم‌های شبانه تو با لباس‌های فاخر نیستم. اهل مبارزه‌ام. زنی عرب هستم. آن‌گاه که از جنگ برمی‌گردم در درونم توده‌ای از روایهای تکه تکه شده زنان فلسطین منفجر می‌شود. با دستان شکسته خودم خاک بر سرکودکام می‌ریزم. عزیزانم را زیر آوار رها می‌کنم. من یک زنم که هرشب آتش جنگ، ستارگان پرفروغ زندگی‌ام را خاموش می‌کند. زنی که در دیار خود هرگز جهان پاک و عاری از جنگ را ندیده‌است. زن درمندی که صدای زمزمه‌های گریه‌اش به گوش کسی نمی‌رسد. من از قبيله جنگ و آتش و دودم. من از تبارنسل به خون‌خفته‌ام. من شیون یک زخم کهنه‌ام. درسرزمین من به جای شعر و غزل از درختان خونابه می‌چکد. با دست‌های خودم روزی در تاریخ سرزمینم گل خواهم نشاند.

من یک زنم که در اندیشه‌ام تلاطم یک موج پر خروش، مرا تا ساحل بیکران آزادی می‌کشاند. دلم پُراز هوای آزادی است. احساسم شتابان در چشم‌هایم نمود پیدا می‌کند و توبا به‌رحمی برگرفته از خصلت و حشیانه‌ات چشمانم را از دیدن محروم می‌کنی. ولی من باز بهتر از تو زیبایی لحظه‌های با شکوه آزادی را می‌بینم. زنی هستم که با چشمان بسته اشک می‌ریزد ولی خاک مرده به چشمان تو پاشیده‌است. زنی که صادقانه‌ترین احساساتش را در گلوله‌های اشک بر زمین می‌ریزد و صفحات تاریخ ننگین و پوسیده تو خیس خورده‌است. صبح تا شام بوی ماندگی عقاید کهنه تو مشام زنان را آزار می‌دهد. اینک مرا ببین قفل لبان من شکسته است. باد، راز باز شدن بند گیسوان مرا به گوش تو رسانده‌است. حتی تو هم با آن مغز کوچکت اشتیاق مرا برای حرکت به سوی گل‌واژه‌های سرخ آزادی فهمیده‌ای و هراس از من سخت بر دلت افتاده‌است. در معز کوچک فراموش کارت فرو کن توان من بسیار بیشتر از گریه‌های آرام شبانه من است.

حس می‌کنم پاهایم هر روز به دنبال مقصد تازه‌ای می‌گردد. در من سکون هرگز نبوده‌است. هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از مبارزه با قوانین ستیزه‌جویانه تو با زنان بازدارد. من از طایفه رستن و شکفتنم. مرا زن خطاب کن. من بازیگر تاج‌دار افسانه‌های پوچ تو نیستم. من حرمت شقایق‌های پرپریم. بانوی دست به سینه متزلزل دموکراسی پوچ و دروغین تو نیستم. دستم بوی آهن و خاک می‌دهد. پایم محکم به زمین چسبیده‌است. صدایم قوی و برنده است. من فریادرسای زنان کارگر و زحمت‌کش جهانم. تنها یک مسیر پیش روی من است. باید حرکت کنم. بین ما و آزادی تنها یک خیابان فاصله‌است. برای یک زن هیچ چیز با ارزش تر از استقلال هویت گم شده‌اش نیست. به دست‌آوردن این استقلال باور زنان ستمدیده است. هیچ درجه‌ای از سرکوب و سبوعیت نمی‌تواند در برابر این باور مانع ایجاد کند. پیروزی من و پیک مرگ تو در هر دو در راهند.

فعال سازمان فدائیان (اقلیت) - داخل کشور

کار شماره ۱۰۸۷ - سال چهل و شش - ۲۶ شهریور ۱۴۰۳

## فائزه هاشمی در نقش زندانبان ارتجاع

نامه فائزه هاشمی عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران، حزب شاخص سرمایه‌داران دزد و چپاولگر ایران، که در آن وی در نقش یک زندانبان وظیفه تخطئه مبارزه و مقاومت زنان زندان‌های سیاسی ایران در برابر رژیم دیکتاتوری عریان، حمله به نیروهای چپ، دعوت به ترک مبارزه و دفاع از نظم ارتجاعی حاکم را برعهده گرفته است، اتفاقی نه عجیب بود و نه خلق‌الساعه. تعجب در نهایت می‌توانست در این باشد که یک آدم مرتجع، دختر یک جنایتکار و خودش پاسدار و همکار رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، "زندانی" است، البته با همان شرایطی که زنان مبارز در نوشته‌های خود توضیح آن را داده‌اند.

این هم اتفاقی ویژه و منحصر به فرد در جمهوری اسلامی نبوده و نیست. کسی که کشمکش و اختلافات باندها و جناح‌های رژیم را از بدو موجودیت آن دنبال کرده باشد، به خوبی می‌داند که هرگاه اختلاف و نزاع میان این جناح‌ها تشدید شده است، یکی از شیوه‌های تسویه‌های درونی‌شان پرونده‌سازی علیه یکدیگر و حتی زندانی کردن برخی از شخصیت‌های جناح رقیب و گاه اعدام بوده است. ده‌ها و صدها نمونه آن هم از همان روزی که کابینه موقت بازارگان را تشکیل دادند تا به امروز، موجود است. بهرغم هر ادعایی هم که آن‌ها داشته‌اند، محرک نزاع و اختلاف همه آن‌ها منافع اقتصادی و سیاسی‌شان بوده، نه دعوا بر سر مطالبات مردم و همگی نیز جمهوری اسلامی و دیکتاتوری عریان را گاه با کمی اختلاف، نظام مطلوب خود دانسته و می‌دانند. از دیگر سو، این نامه و پی‌آمد آن، تبلیغات سازمان‌یافته‌ای که تمام باندهای درونی ارتجاع حاکم بر سر آن به راه انداختند، نشان می‌دهد که این نامه یک اقدام سازمان‌یافته و حاصل توافقات پشت پرده‌ای است که در پی به قدرت رسیدن پزشکیان رخ داده است. لذا بعید هم به نظر می‌رسد که این نامه، فقط نوشته شخص فائزه رفسنجانی بوده باشد. نه صرفاً از آن‌رو که تمام باندهای درونی رژیم یکپارچه پشت سر آن قرار گرفتند و پیرامون آن هیاهو و تبلیغات به راه انداختند، بلکه اگر روال این نامه را دقیق دنبال کنیم می‌بینیم که از تخطئه مبارزه و مقاومت زنان شجاع در مقابل رژیم ستمگر جمهوری اسلامی در زندان‌ها آغاز می‌شود، به بی‌ثمر بودن مبارزه توده‌های مردم ایران علیه نظم موجود می‌رسد، هراس ارتجاع را از رادیکالیسم جنبش و نقش چپ در این مبارزه نشان می‌دهد و سرانجام نتیجه می‌گیرد که تا سال‌ها و دهه‌ها راه نجاتی برای مردم ایران نیست، مبارزه بی‌فایده است، باید با ارتجاع کنار آمد و برای یک کار نتیجه‌بخش چندین دهه‌ای آرام به اردوی گروه‌های مرتجع موسوم به اصلاح‌طلب پیوست.

انتشار این نامه هم‌زمان با سالگرد جنبش قهرمانانه مردم ایران در نیمه دوم سال ۱۴۰۱ و نخست انتشار آن در سایت بی‌بی‌سی فارسی که همواره سخنگوی جناح موسوم به اصلاح‌طلب رژیم جمهوری اسلامی بوده است، کاملاً حساب‌شده و برنامه‌ریزی شده بود. چراکه انتشار هم‌زمان آن با سالگرد جنبش بزرگ زن، زندگی و آزادی هدفی را که داشت بی‌اعتبار کردن این جنبش بود. پخش این نامه از طریق بی‌بی‌سی نیز می‌توانست سرآغاز مطلوب مورد نظر آن‌ها برای این اقدام سازمان‌یافته باشد. تازه پس از انتشار آن در بی‌بی‌سی بود که رسانه‌ها و شخصیت‌های وابسته به تمام باندهای درونی رژیم و حتی برخی از ارگان‌ها و نهادهای دستگاه دولتی از نمونه قصاب‌خانه آدمکشی اسلامی که وظیفه‌اش به بندکشدن، شکنجه و اعدام هزاران تن از مردم ایران بوده و هست، کار خود را آغاز می‌کنند، نامه را بازنشر می‌دهند، مقالات متعددی در مورد مواضع "شجاعانه" نویسنده نوشته می‌شود و از طریق شبکه‌های اجتماعی نیز به تبلیغ اهداف خود از این نامه می‌پردازند.

نامه‌ای که در سالگرد جنبش زن، زندگی، آزادی و در محکومیت آن انتشار یافت، قاعدتاً می‌بایستی با تخطئه مبارزه علیه رژیم ستمگر حاکم بر ایران آغاز شود. بنابراین، نویسنده در همان نخستین سطر نامه نفرت خود را از این مبارزه البته در زیرپوشش تخریب مبارزه و مقاومت زنان زندانی که تعدادی از آن‌ها مبارزان همان جنبش‌اند، ابراز داشت. وی اعلام کرد «مشاهداتم در زندان حالم را از هر مبارزه‌ای به هم می‌زند» پس روشن است که منظور اصلی ایشان فقط نفی مبارزه، مقاومت و ایستادگی زنان و مردان مبارز در زندان‌های رژیم استبداد دینی نیست. ایشان "از هر مبارزه‌ای" که باشد، مبارزه زنان برای آزادی، برابری و رهایی، مبارزه دانشجویان علیه اختناق و استبداد، مبارزه عموم توده‌های مردم برای کسب آزادی‌های سیاسی و حقوق پایمال‌شده خود، مبارزه کارگران علیه نظم سرمایه‌داری، اعلام انزجار و برانگیختن می‌کند و به گفته خودش "هر مبارزه‌ای حالش را به هم می‌زند". نتیجه این‌که از دیدگاه نویسنده این نامه، مبارزه علیه ستم و استبداد، مبارزه علیه بی‌حقوقی، مبارزه علیه بردگی و استثمار محکوم است. نامه پس از محکوم کردن هرگونه مبارزه‌ای قاعدتاً باید سراغ تیرنه رژیم دیکتاتوری عریان و جنایات بی‌انتهای آن، وحشیگری‌ها، شکنجه‌ها و کشتارها در زندان‌های جمهوری اسلامی برود و آشکارا اعلام کند، اخبار و گزارش‌هایی که از وحشیگری‌های رژیم، شکنجه، بدرفتاری، تجاوز، کشتار، محرومیت‌های و فشارهای متعدد بر زندانیان سیاسی و غیره از سوی زندانبانان انتشار می‌یابد، واقعی نیست و اغراق است. لذا این مرتجع، زنان مبارز زندان اوین را به "خبرسازی از طریق انتشار اخبار مبالغه‌آمیز و نادرست درباره افراد و وقایع داخل زندان" متهم می‌کند. منظور نویسنده یا نویسندگان نامه روشن است. آنچه را که پلیس، بازجویان وزارت اطلاعات و سپاه، قضات آدمکش و زندانبانان می‌گویند، واقعی و بدون اغراق است و نه گزارش‌هایی که مبارزان از جنایات رژیم در زندان‌ها برملا کرده‌اند. صریح‌تر از نویسنده این نامه خبرگزاری میزان، رسانه قصاب‌خانه آدمکشی اسلامی با انتشار نامه فائزه هاشمی، هدف را کاملاً روشن می‌کند و می‌نویسد:

«بخش‌هایی از این نامه واقعیتی را از آنچه در زندان‌ها به‌ویژه در بخش‌های معروف به «زندانی‌های سیاسی» می‌گذرد برای اولین بار برملا کرده است.

هاشمی در بخش‌هایی از یادداشت خود به خفقان دربند‌های خاص اشاره کرده است؛ البته نه خفقانی که توسط ادار مکنندگان زندان ایجاد شده است، بلکه بدرفتاری‌ها و ظلم‌هایی که عده خاصی از زندانی‌ها نسبت به همبندی‌های خود روا می‌کنند.» در قسمت دیگری از نامه خود به حقیقتی اشاره می‌کند که می‌تواند سرخ‌سپاری از اخبار کذب منتشر شده در رسانه‌های ضدانقلاب درباره برخورد با زندانیان باشد»

خبرگزاری تسنیم وابسته به سازمان‌های اطلاعاتی رژیم نیز در همین مورد نوشت: «فائزه هاشمی در چند روز اخیر نامه‌ای را از درون زندان منتشر کرده است که محتوای آن کاملاً خلاف روایت‌هایی است که سال‌هاست توسط رسانه‌ها و چهره‌های سیاسی معاند به مخاطبان‌شان ارائه می‌شده»

ادعای بعدی نویسنده نامه این است: کسانی که علیه نظم ارتجاعی حاکم مبارزه می‌کنند و گروهی از آن‌ها در زندان‌های رژیم اسیرند، از جمله زنان زندانی مبارزی که مبارزه و مقاومتشان در زندان‌ها ادامه مبارزه و مقاومت مردم ایران علیه رژیم دیکتاتوری فاشیستی است، خودشان «فاشیست» و «دیکتاتورهای کوچک‌اند». دختر اکبر شاه می‌گوید: «در این زندان آموختم که ما مبارزین طبلی توخالی و دیکتاتورهای حقیری بیش نیستیم. سرود آزادی و عدالت می‌خوانیم و در چرخه زندگی، ستم را باز تولید می‌کنیم. از دموکراسی و فرهیختگی می‌گوییم ولی با زبانی سرکوبگر و طردکننده دیگری باز تولید سلطه و استبداد را رقم می‌زنیم.»

البته منظور ایشان از ما خود وی نیست، چون او نه مبارز بوده و نه آزادی‌خواه و عدالت‌طلب. ایشان همواره جزئی از نظام آزادی‌کش، ستمکار و فاشیست حاکم بر ایران بوده است. او می‌خواهد به مردم ایران بگوید به دیکتاتوری حاکم تمکین کنید و از مبارزه علیه آن دست‌بردارید. چراکه بگفته وی مبارزانی که در زندان‌ها اسیرند، آن‌ها هم فاشیست و دیکتاتورند. به ادعای این خاتم بورژوازی پاسدار نظم استبدادی، صدها هزار تن از مردم مبارزی که در طول حیات رژیم ستمگر جمهوری اسلامی مبارزه کرده‌اند، شکنجه شدند، ده‌ها هزار مبارزی که به جوخه‌های اعدام سپرده شدند، هزاران تن که در نبرد رودررو با مزدوران مسلح رژیم جان باختند و آن‌هایی که سال‌های طولانی از عمرشان را در زندان‌های قرون وسطانی رژیم سپری کردند و یا هم‌اکنون در زندان به سر می‌برند، «جاه‌طلبانی» هستند که به خاطر «کسب شهرت» مبارزه کرده و می‌کنند. لذا ادعا می‌کند « زندان مکانی است که با آن شخصیت و اعتبار و شهرت کسب کرده و می‌کنند.»

نتیجه‌گیری نهایی وی نیز از صراحت بیشتری برخوردار است. مبارزه علیه رژیم ارتجاعی و ضد انسانی حاکم بر ایران بی‌فایده است. باید با دیکتاتوری فاشیستی حاکم ساخت و کنار آمد. مردم ایران لایق آزادی و رهایی از چنگ ستمگران نیستند، اساساً این خود مردم ایران هستند که مستبد و دیکتاتورند. نه فقط سال‌ها بلکه ده‌ها باید بگذرد تا دموکراسی در تکتک این مردم نهادینه شود، آن وقت اصلاح جامعه ممکن خواهد شد. بنابراین نتیجه می‌گیرد:

«در این زندان آموختم سال‌ها و حتی دهه‌ها تا نهادینه شدن دموکراسی در خود به‌عنوان پیش‌نیاز اصلاح جامعه و حکومت فاصله‌داریم.» «در این زندان بیشتر آموختم تنها راه رسیدن به آزادی و عدالت و برقراری یک حکمرانی خوب، اصلاحات و به ویژه اصلاحات ساختاری است.» از همان اول هم می‌شد فهمید که یاوسرانی این خانم در مورد این‌که مبارزه بیهوده است، حال ایشان را به هم می‌زند، مبارزان علیه نظم ارتجاعی استبدادی حاکم خودشان دیکتاتورند و مردم برای این‌که درخور آزادی، دموکراسی و عدالت شوند، نه سال‌ها بلکه ده‌ها سال باید با استبداد سر کنند، عجالتاً هم باید به اصلاح‌طلبان امید بست و تابع حزب رفسنجانی‌ها شد.

اما این نوشته بخش مهم دیگری هم دارد و آن ادعای فائزه رفسنجانی در مورد چپ‌هاست. حقیقت این است که وی به‌عنوان عضوی از رهبری حزب سرمایه‌داران، در این نامه هراس خود را از رادیکالیسم جنبش در ایران و قدرت چپ ابراز می‌دارد. معضلت چپ است و آنچه را که تاکنون به ناروا به زنان مقاوم زندانی نسبت می‌داد، اساساً طرف حساب او زنان زندانی چپ است. لذا می‌نویسد: «می‌گویند برخی از چپ‌ها هر جا و هر زمان که تعدادشان زیاد می‌شود، باند تشکیل می‌دهند، دسته‌جمعی به دیگران تهاجم می‌کنند، از خطاهای هم حمایت می‌کنند و دیگران را به خاک سیاه می‌نشانند.» روشن است که تمام ناراحتی وی از زنان چپ و نقش آن‌ها در سازمان‌دهی مقاومت در زندان است. در ادامه نامه نیز روشن می‌سازد که منظورش چپ به‌طور کلی نیست و با اشاره به فروپاشی بلوک شرق، رژیم‌های چپ آمریکای لاتین و غیره، مدنظرش کمونیست‌هاست. معضل جدی وی و تمام مدافعین نظم سرمایه‌داری در همین‌جاست. فقط او نیست که از شیخ کمونیسم به وحشت افتاده است. او در واقع هراس طبقه سرمایه‌دار را از رشد چپ و کمونیسم در ایران نشان می‌دهد که به‌رغم تمام قتل‌عامی که علیه آن‌ها به راه انداختند، باز هم معضل نظم حاکم آن‌هاست.

اکنون مدت‌هاست که نظریه‌پردازان و رسانه‌های طبقه حاکم به‌ویژه گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب، از جمله اعضا و نظریه‌پردازان حزب رفسنجانی‌ها، مدام در مورد خطر رشد کمونیست‌ها در ایران هشدار می‌دهند. بنابراین فقط به یادداشت و سرکوب شناخته‌ترین آن‌ها اکتفا نمی‌کنند، به اشکال مختلف علیه کمونیست‌ها تبلیغ و اقدام می‌کنند. نشریات وابسته به همین جریان کارگزاران همواره مملو است از تبلیغات علیه کمونیست‌ها. فائزه رفسنجانی هم در نوشته‌اش همین را می‌خواهد بگوید، اما با ادعاهای پوشالی علیه زنان چپ و کمونیست زندانی.

آن‌ها در تبلیغات خود از هیچ دروغی هم فروگذار نمی‌کنند. حالا دیگر همانند همفکران سلطنت‌طلبشان در همه‌جا مسئول تمام نابسامانی‌های جامعه ایران را چپ‌ها و کمونیست‌هایی معرفی می‌کنند که سرکوب و کشتارشان از همان روز نخست موجودیت جمهوری اسلامی همچون تمام دوران رژیم سلطنتی هدف نخست آن‌ها بوده است. اکنون دیگر تا جایی به جفنگ‌گویی افتاده‌اند که چپ‌ها و سوسیالیست‌ها را مسئول شکست سیاست‌های اقتصادی رژیم نیز معرفی می‌کنند.

همین چند روز پیش بود که روزنامه «سازندگی» ارگان حزب همین خانم، یاوه‌سرائی‌های آخوند محقق داماد را که در همایش بانکداری مسئول سیاست‌های اقتصادی فاجعه‌بار جمهوری اسلامی را چپ‌ها معرفی کرده بود و گفته بود «تجربه ۴۵ ساله نشان داد تفکرات چپ، اقتصاد ایران را ویران کرد و از مغول بیشتر ضربه زد» با آبوتاب مورد تمجید قرارداد و نوشت: «سخنان آقای محقق داماد بسیار مهم است؛ از این جهت که در سال‌های گذشته، بیشتر صدای افرادی بلند بوده که قرائت‌های سوسیالیستی از اقتصاد داشته‌اند.» این در حالی است که هر آدمی با کمی سواد می‌داند که سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی که از سوی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دیکته شد، سیاست اقتصادی سرمایه‌داران چپ‌اولگر و دزد، موسوم به نئولیبرالیسم است و دقیقاً همین حزب کارگزاران سرمایه و هاشمی رفسنجانی پایه‌گذار آن بودند که به بهای فقر، بدبختی و بیکاری توده‌های زحمتکش مردم، آن را در ایران معمول ساختند. اما به همین دروغ‌ها نیز اکتفا نمی‌کنند. چنان احساس خطر می‌کنند که حالا عبدالرضا داوری، مشاور سابق احمدی‌نژاد هم با انتشار پستی در شبکه‌های اجتماعی یکبار دیگر خواستار کشتار چپ‌ها در ایران شده است. او نوشت: «اگر می‌خواهید ایران زنده بماند چپ‌ها را زنده نگذارید تابستان ۶۷ دیگری لازم است.»

نگرانی همه مرتجعین از کمونیست‌ها است. چراکه جامعه سرمایه‌داری ایران جز سوسیالیسم راه‌حلی ندارد. مرتجعین نگران‌اند. چراکه می‌دانند مطالبات کمونیست‌ها همان مطالبات توده‌های زحمتکش و ستمدیده است. کارگران در زندگی و مبارزه روزمره خود خواهان برانداختن نظم سرمایه‌داری، ستم و استثمارند. خواست کمونیست‌ها و کارگران یکی است. نفی نظام سرمایه‌داری. عموم توده‌های مردم ایران در جریان مبارزه به تجربه، مدام پی می‌برند که هیچ نیرویی جز کمونیست‌ها خواستار تحقق رادیکال مطالبات آن‌ها نیست. به ناگزیر تفکر و گرایش سوسیالیستی و چپ رشد می‌کند. سال‌هاست که کارگران آگاه را سرکوب و کشتار کرده و به بند کشیده‌اند. اما آنچه رشد کرده و می‌کند کارگر کمونیست است. سال‌هاست که دانشجویان چپ و کمونیست را سرکوب کرده‌اند، اما هر مبارزه جدی دانشجویی که سر می‌گیرد، پیشاپیش آن دانشجویان چپ و کمونیست‌اند. زنان در هر مبارزه خود در عمل پی می‌برند که فقط کمونیست‌ها هستند که پیگیر و رادیکال از مطالبات زنان دفاع می‌کنند، لذا به صفوف نیروهای چپ و کمونیست می‌پیوندند. گرایش روزافزون جنبش‌های اجتماعی در مقابل یک رژیم دیکتاتوری عربیان وحشی، رادیکالیسم و گرایش به مبارزه قهرآمیز است، کمونیست‌ها هستند که پیگیرانه از مبارزه‌های قهرآمیز برای سرنگونی نظم ارتجاعی حاکم دفاع می‌کنند. بنابراین تلاش‌های امثال فائزه رفسنجانی و هم‌طبقه‌ای‌های او برای مقابله با چپ و کمونیست، نتیجه‌ای جز شکست نخواهد داشت. توده‌های مردم ایران خواهان برافتادن جمهوری اسلامی و دگرگونی نظم ارتجاعی حاکم‌اند. اصلاح‌طلبی رسوای شده است و تنها جسدش روی دست امثال فائزه رفسنجانی و حزب خانوادگی آن‌ها باقی‌مانده است.

سرفراز، مبارزان زندانی و تمام مبارزانی هستند که به‌رغم تمام فشارها، سرکوب، زندان و اعدام، به اهداف و آرمان‌های انقلابی و انسانی پایبند مانده‌اند و در پیشاپیش توده‌های مردم ایران برای سرنگونی نظم حاکم مبارزه می‌کنند. شکست سرنوشت محکوم مرتجعین و تمام مدافعین نظم ارتجاعی حاکم بر ایران است.

کار شماره ۱۰۸۸ - سال چهل و شش - ۲ مهر ۱۴۰۳

## لایحه عفاف و حجاب، چالشی در برابر پزشک‌یان

روز چهارشنبه ۲۸ شهریور، رئیس کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس جمهوری اسلامی، اعلام کرد، لایحه موسوم به «عفاف و حجاب» در شورای نگهبان تصویب شده و اکنون باید این لایحه برای اجرا به دولت ابلاغ شود؛ چرا که ابلاغ مصوبات مجلس برای اجرا بر عهده رئیس جمهور است. طبق قانون، دولت نیز موظف است طی ۵ روز مصوبات را امضا و به مجریان ابلاغ کند. همچنین بایستی دستور انتشار آن‌ها در روزنامه رسمی را صادر کند. روزنامه رسمی نیز موظف است ظرف ۷۲ ساعت، پس از ابلاغ آن را منتشر کند. به موجب تبصره این قانون، در صورت استنکاف رئیس جمهور از امضا یا ابلاغ مصوبه، به دستور رئیس مجلس شورای اسلامی، روزنامه رسمی موظف است آن را طی ۷۲ ساعت منتشر کند. گرچه امضا و ابلاغ مصوبات مجلس از سوی رئیس جمهور، نقشی نمایشی دارد و وی حق مخالفت با مصوبات مجلس را ندارد، اما عدم امضا و ابلاغ مصوبات، نشانه‌ای است از اختلاف بین مجلس و کابینه.

تاکنون رئیس مجلس و دولت در این باره ابراز نظری نکرده‌اند. طبق یکی از گمانه‌ها، علت آن سفر پزشک‌یان برای شرکت در نشست سازمان ملل بود. با وجود این، پس از بازگشت پزشک‌یان از سفر، هنوز نیز خبری از ابلاغ این مصوبه به دولت یا به رسانه‌ها موجود نیست.

در این لایحه که به قانون بدل گشته است، علاوه بر وضع جریمه‌های سنگین برای بدحجابی یا بی‌حجابی، مجازات‌هایی چون شلاق و حتا حبس تا ده سال، در نظر گرفته شده است. این قانون قرار است ۳ سال به طور «آزمایشی» به اجرا درآید. گرچه همگان می‌دانند بیش از ۴ دهه است که زنان به جرم «بدحجابی» و بی‌حجابی مجازات‌های، گاه سنگینی را متحمل می‌شوند. نکته حیرت‌آور در این قانون، آن که، حتا «تمسخر» حجاب، جرم‌انگاری شده و مجازات‌هایی چون جریمه نقدی، ممنوعیت از کشور و ممنوعیت در فعالیت در فضای مجازی و حبس در نظر گرفته شده است. نکته مهم دیگر، آن که «ضابطان» و «مجریان» این قانون مبهم است و به این ترتیب، دست هر ارگان و حتا هر عامل و خودفرخته رژیم در اعمال خشونت علیه زنان باز گذاشته شده است.

پزشک‌یان پیش از انتخابات، وعده‌های مبهمی درباره مخالفت‌اش با خشونت‌های دولتی علیه زنان «بدحجاب» و بی‌حجاب داده بود. وی حتا در اولین نشست مطبوعاتی در ۲۶ شهریور، در پاسخ به خبرنگاری مبنی بر ادامه حضور گشت ارشاد در خیابان‌ها، خود را به بی‌خبری زده و گفته بود، مگر هنوز گشت ارشاد در خیابان‌ها حضور دارد و زنان را «اذیت» می‌کند؟ سپس ادامه داده بود، دستور می‌دهم «دیگر اذیت نکنند!» با این ابراز نظر، گذشته از آن که این رئیس جمهور بی‌شرم، خشونت‌های وحشیانه و حتا قتل زنان در اماکن عمومی را به «اذیت» تقلیل داد، حضور گشت ارشاد در خیابان‌ها، خبرهای بی‌شمار درباره ضرب و شتم و دستگیری دختران و زنان در همین اواخر در خیابان‌ها را نادیده گرفت. به عنوان نمونه، در تیر ماه، دختری ۱۴ ساله مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود و در مرداد ماه، دختر دیگری در استان مازندران، در پی شلیک مأموران نیروی انتظامی در ارتباط با مسئله حجاب، دچار آسیب جدی در ناحیه نخاع شده بود، اما گویا پزشک‌یان از همه واقعیات بی‌خبر بوده است. البته سخنان پزشک‌یان در این نشست، بلافاصله با واکنش مسئولان قوه قضاییه روبرو شد. محمد جعفر منتظری، رئیس دیوان عالی کشور، گفت، «از رئیس جمهور توقع می‌رود، در پخش زنده سیما موضع صحیحی اتخاذ نمایند.» یکی دیگر هم گفت، در مورد زنان و حجاب اجباری آن که حرف آخر را می‌زند، نیروی انتظامی و دستگاه قضایی است.

البته حرف آخر در مورد حجاب را نه نیروی انتظامی و دستگاه قضایی، بلکه رهبر جمهوری اسلامی، خامنه‌ای می‌زند. خامنه‌ای علاوه بر تأکیدات مکرر دربار اجبار به رعایت حجاب، چند ماه پس از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی» مخالفت با حجاب اجباری را «حرام شرعی و حرام سیاسی» خوانده بود. در تیر ماه ۱۴۰۱ نیز به یکی از اعضای دفترش گفته بود: «از هر چه کوتاه بیایم از بحث عفاف و حجاب کوتاه نمی‌آیم.» به تبعیت از وی، مقامات ریز و درشت دولتی و مذهبی نیز، بارها علیه عدم رعایت حجاب اجباری موضع گرفته بودند.

در این میان، در رسانه‌ها، برخی درباره امضا و ابلاغ یا عدم امضا و ابلاغ لایحه از سوی پزشک‌یان به گمانه‌زنی پرداخته‌اند. به جز نکته مهم، یعنی تأکید خامنه‌ای بر اعمال حجاب اجباری با هر روش وحشیانه، اولاً، مخالفت با مصوبات مجلس در زمره اختیارات رئیس جمهور نیست. ثانیاً، خود وی نیز با حجاب مخالف نیست و به گفته خودش، از اولین کسانی بوده است که حجاب را در دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها اجباری کرده است. ثالثاً، پیش از انتخابات نیز، در نشستی در ۲۷ خرداد در دانشگاه تهران، حرکت به سوی حذف حجاب اجباری را ناممکن خوانده بود و گفته بود، تلاش می‌کند متولیان و متصدیان گشت ارشاد را قانع کند، از برخورد با زنان بدحجاب و بی‌حجاب خودداری کنند. اشارات وی به عدم اعمال خشونت عربان و عیان علیه زنان، نه از زاویه مخالفت وی با حجاب اجباری است، بلکه، همان‌گونه که بارها اعلام کرده است، نحوه خشونت‌بار اعمال آن را به نفع نظام نمی‌داند. موضعی که از واقعیت‌های جامعه برمی‌خیزد.

در سطح داخلی، در سال‌های گذشته، برخی مقامات جمهوری اسلامی به خشم زنان علیه رژیم و «میان‌داری و میدان‌داری» زنان در اعتراضات قشربازهای گوناگون اجتماعی و به ویژه در اعتراضات گسترده توده‌ای اشاره کرده بودند. یکی از کانون‌های اصلی جنبش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱، اعتراض به حجاب اجباری بود که پیامدهای آن هنوز نیز با حضور زنان بی‌حجاب در خیابان‌ها رخنمایی می‌کند. وی می‌داند در شرایطی که بحران‌های اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی متعددی رژیم را فرا گرفته است، پافشاری رژیم در اعمال خشونت‌بار حجاب اجباری، تنها و تنها به تعمیق خشم مردم و به ویژه توده‌های زنان می‌انجامد و هر جرعه کوچکی می‌تواند به حریقی گسترده دامن زند.

این کابینه با توافق ظاهری جناح‌های رژیم روی کار آمد، اما در همین نخستین گام‌ها، درگیری‌ها و تضادهای درونی هیئت حاکمه بار دیگر، در مناسبت‌های گوناگون، بروز کردند. کابینه "وفاق ملی" پزشک‌ها، از همان آغاز، چندان شکننده بود و هست که هر نسیمی می‌تواند تعامل کنونی میان جناح‌ها و ارگان‌های رژیم را بر هم زند و به رودرویی‌های بزرگ بیانجامد، به ویژه اگر عمر خامنه‌ای تا پایان کابینه کفاف ندهد.

لایحه حجاب و عفاف نیز یکی دیگر از نمودهای این تضادهاست. در حالی که این لایحه از هنگام ریاست جمهوری رئیسی در سال ۱۴۰۱ بین مجلس و شورای نگهبان بارها رفت و آمد کرد، اما به یکباره، پس از انتخاب پزشک‌ها، گویا تمام ایرادات حل شد و شورای نگهبان شتابزده لایحه را تصویب کرد و به مجلس فرستاد. مجلس نیز اکنون در صدد ابلاغ این لایحه به رئیس جمهور است. رئیس جمهور هم باید آن را به اجرا گذارد. با این قانون، در واقع، شورای نگهبان، مجلس، قوه قضاییه و جناح رفیق، چالشی دیگر در برابر پزشک‌ها قرار داده‌اند. چالشی که تکلیف یکی از وعده‌های عوام‌فریبانه پزشک‌ها را نزد برخی از پایه‌های رأی‌دهنده وی روشن خواهد ساخت. از آن مهم‌تر، عقب‌نشینی خواسته یا ناخواسته پزشک‌ها، او و کابینه و طرفدارانش را در موارد متعدد دیگری، از سیاست خارجی گرفته تا داخلی در موضعی تدافعی قرار خواهد داد.

در سطح بین‌المللی، تصویب و اجرای این قانون، تلاش پزشک‌ها برای عرضه کابینه‌ای اصلاح‌طلب و احتمال بروز تغییراتی در سیاست‌های ایران را مخدوش می‌کند. پس از اعلام تصویب لایحه حجاب و عفاف، برخی سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی نسبت به تشدید سرکوب و خشونت علیه زنان در ایران هشدار داده‌اند و حتی خواستار لغو این قانون شده‌اند. ناگفته نماند، به رغم "ابراز نگرانی‌ها" و ملالت جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه اقدام بین‌المللی جدی‌ای از سوی هیچ نهاد و دولتی علیه سرکوب گسترده زنان در ۴ دهه گذشته انجام نگرفته است. با آن که مقامات غربی به خوبی واقفند تصمیم‌گیرنده اصلی در سیاست‌های ایران، به ویژه سیاست خارجی نه رئیس‌جمهورها، بلکه رهبر رژیم جمهوری اسلامی است، اما رئیس‌جمهور نیز در محدوده‌هایی مانند میزان عقب‌نشینی در اختلافات درونی هیئت حاکمه در هر مورد، از جمله این قانون، قدرت چانه‌زنی و تأثیرگذاری پزشک‌ها بر سیاست‌های مورد اختلاف با نیروهای غربی از جمله سیاست هسته‌ای و اختلافات منطقه‌ای امکان‌مانور دارد.

به رغم حمایت خامنه‌ای از انتخاب پزشک‌ها و حمایت جناح‌های مختلف حکومتی از وی، جای تردیدی نبود که پس از این انتخاب نمایشی، اختلافات درونی جناح‌های حاکمیت، بار دیگر اوج خواهند گرفت، چرا که این اختلافات در منافع سیاسی - اقتصادی جناح‌ها ریشه دارد. گذشته از آن، اگر تمامی جناح‌های رژیم در نقض تمامی حقوق دموکراتیک مردم، در استثمار وحشیانه کارگران، در چپاول و غارت ثروت‌های توده مردم، در گسترش فقر و در سرکوب وحشیانه مردم در خیزش‌های توده‌ای و حفظ نظام جنایت‌بار جمهوری اسلامی توافق کامل دارند، اما در نحوه اجرای این سیاست‌های ضد‌مردمی اختلافاتی با یکدیگر دارند. به ویژه در دوران بحران انقلابی کنونی که تضادها را حادتر می‌کند.

باری، از پیش نیز روشن بود که پزشک‌ها، این توبه‌شده در ولایت، کابینه "وفاق ملی" و تمامی وعده‌های مبهم و فریبنده وی و پامنبری‌هایش پوچ و بی‌آینده هستند، اما شتاب رخدادهای دو ماه گذشته، در عرصه داخلی و بین‌المللی، شاید از قوه تصور بسیاری از آنان خارج بود. اکنون، واقعیت بار دیگر ثابت کرد هرگونه امیدی به "اصلاح" و تغییر در این رژیم، هرچند ناچیز، واهی است. بحران‌های کنونی برخاسته از ماهیت ارتجاعی دینی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری است. نظام سرمایه‌داری حاکم و رژیم سیاسی پاسدار آن، نه تنها راهی برای حل این بحران‌ها ندارند، بلکه، استمرار این شرایط بر دامنه و عمق بحران‌ها خواهد افزود. در این میان، توده‌های مردم ایران و منطقه هستند که پیامدهای مهلک این بحران‌ها را با تعمیق فقر، سرکوب خشن، آوارگی، جنگ، فروپاشی اجتماعی و بسیاری بلایای دیگر می‌پردازند.

کار شماره ۱۰۸۹ - سال چهل و شش - ۹ مهر ۱۴۰۳

## کودک آزاری دولتی: تشویق بارداری از ۱۵ سالگی!

جمهوری اسلامی از بدو به قدرت رسیدنش، تبعیضات گسترده و سیستماتیکی در حوزه‌های زندگی اجتماعی و خصوصی زنان اعمال کرده و با دستگاه عریض و طویل سرکوبش، سعی در تحمیل این قوانین و مقررات ارتجاعی و واپسگرایانه داشته و همواره بر دامنه و عمق ستم و بی حقوقی علیه زنان- آنهم از سنین کودکی- افزوده است.

تضییق سیستماتیک حقوق زنان از یک طرف با هدف کاهش مشارکت اجتماعی زن در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و از طرف دیگر با افزایش دخالت روزافزون حکومت و اعوان و انصارش در حریم خصوصی زنان و محدودیت حقوق و آزادی‌های فردی آنان همراه است.

اخیراً علیرضا رئیسی، معاون وزارت بهداشت جمهوری اسلامی به برداشتن محدودیت سن بارداری اشاره و سنین ۱۵ تا ۴۹ سالگی را سنین «مناسب» بارداری اعلام کرد! البته تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، بارداری دختران نوجوان بویژه آنان که در روابط کودک آزارانه جنسی، موسوم به «کودک همسری» باردار می‌شوند، پدیده جدیدی نیست. حاکمیت مرتجع و فاسدی که سن ۹ یا ۱۳ سالگی را سنی «مناسب» برای به اصلاح ازدواج رسمی تعیین می‌کند، نه تنها راه را برای بارداری کودکان باز می‌گذارد، بلکه به تشویق و ترغیب این پدیده نیز می‌پردازد و حلقه دیگری به زنجیره تضییقات سیستماتیک علیه زن به عنوان نیمی از جامعه می‌افزاید، آنهم از دوران کودکی و با نقض سیستماتیک حقوق کودکان.

طبق آمار منتشره از سوی مرکز آمار ایران و بررسی‌های آماری رسانه‌ها، در سال ۱۴۰۰ دستکم ۶۹ هزار و ۱۰۳ نوزاد از مادران گروه سنی ۱۰ تا ۱۹ ساله و همچنین هزار و ۴۷۴ نوزاد از مادرانی در بازه سنی ۱۰ تا ۱۴ سال متولد شده‌اند. لازم به ذکر است که از اواخر تابستان سال جاری، آمار مربوط به «کودک همسری» و بارداری کودکان به دستور مقامات جمهوری اسلامی از سایت ثبت احوال حذف شده است. مقام‌های سازمان ثبت احوال در مورد حذف این آمار و در پاسخ به روزنامه اعتماد چنین گفته‌اند: «چون فلان روزنامه آمار را چاپ کرده و بحث کودک همسری رواج یافته دستور آمده دیگر آمار نگذارند!» به نوشته این روزنامه تاکید اکید بر حذف آمار مربوط به بارداری دختران زیر ۱۴ سال بوده است. با وجود حذف آمارهای مربوط به «کودک همسری» و بارداری زیر ۱۴ سال، آمار فعلاً موجود، گوشه‌ای از این وضعیت فاجعه باری را که جمهوری اسلامی به بار آورده است، به تصویر می‌کشد. وجود این آمار ولو ناقص و تلاش‌های حکومت برای نامرئی کردن آن در جامعه، در عین حال نشاندهنده ترس و هراس حکومت از برانگیخته شدن حساسیت‌ها و واکنش‌های اجتماعی نسبت به این فجایع هست.

با وجود این، معاون وزارتخانه‌ای که قاعدتاً باید ضامن و حافظ سلامت جسم و روان افراد جامعه، اعم از زن و مرد باشد، وقیحانه ۱۵ سالگی، یعنی سنی که جسم و روان و شخصیت کودک در حال شکل‌گیری و رشد است را سن «مناسب» برای بارداری اعلام می‌کند و عوامل زن ستیز حکومت را برای بسیج و تشویق این امر به شهرها و روستاها اعزام می‌کند. این در حالی است که طبق استانداردهای علمی و بهداشتی جهانی، بارداری در سنین زیر ۱۸ سال مضر و خطرناک شناخته شده است، زیرا نوجوان باردار را نه تنها با مخاطرات جسمی و روحی، بلکه با معضلات جدی اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌کند. ایضاً از فرصت‌های تحصیلی و رشد فردی محروم می‌کند و در چرخه‌ای از فقر، تبعیض و آسیب‌های اجتماعی قرار می‌دهد، آنهم تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که فقر، بیکاری و فقدان امکانات بهداشتی و درمانی و نبود چتر حمایت‌های رفاهی و اجتماعی، زندگی میلیون‌ها نفر را به تباهی کشانده است.

البته رفع محدودیت سن بارداری و اعلام ۱۵ سالگی به عنوان سنی «مناسب» برای بارداری کودکان، به عنوان گامی در جهت افزایش جمعیت کشور نام برده شده است! از دهه ۹۰ تا کنون به فرمان خامنه‌ای طرح افزایش جمعیت در دستور کار قرار گرفت، اما از آن جا که هیچیک از سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های این حکومت ارتجاعی باخواست‌ها و منافع توده‌های مردم خوانائی ندارد، این سیاست هم توفیقی در بر نداشته است. چرا که ۴۵ سال غارت و چپاول، فقر و بیکاری و فقدان چشم انداز به آینده میلیون‌ها جوان ایرانی را در حسرت ازدواج و تشکیل خانواده قرار داده است. افشار وسیعی از کارگران و زحمتکشان که از تأمین هزینه‌های اولیه زندگی محرومند، آگاهانه از داشتن فرزند (بیشتر) خودداری می‌کنند. از سوی دیگر از آنجا که تابوهای سنتی در میان بخشی از افشار تحصیل کرده و آگاه‌تر جامعه - بویژه زنان- شکسته شده است، دیگر به نقش‌های سنتی که جمهوری زن ستیز اسلامی برای آنها در نظر گرفته، تن نمی‌دهند و در عمل به سیاست‌های ارتجاعی و واپسگرایانه حکومت دست رد می‌زنند. با این وجود، فجایع و جنایات جمهوری اسلامی حد و مرزی نمی‌شناسد، از شکنجه و کشتار و اعدام گرفته تا تشجیع و تشویق به زن کشی، از کودک آزاری و مجاز شمردن تجاوز جنسی به کودکان تا حراج آنها در بازارهای خرید و فروش سکس تا استثمار کودکان.

در چنین شرایطی است که حکومتی که پایه‌های قدرتش بر استثمار، چپاول، غارت، ارتجاع و تبحر قرار گرفته و بیش از ۴ دهه جامعه را در تمامی عرصه‌ها به قهقرا کشانده، برای افزایش جمعیت، ۱۵ سالگی را سن «مناسب» بارداری اعلام می‌کند و برگ دیگری به تضییق حقوق کودکان و کودک آزاری آشکار دولتی اضافه می‌کند. افشار محروم، آسیب‌پذیر، سنتی و کمتر آگاه جامعه که عمدتاً در شهرهای کوچک و روستاها زندگی می‌کنند، به ناچار و از فرط فقر و محرومیت، با دریافت مبالغ موردی و ناچیزی به عنوان وام و یا یارانه، طعمه این سیاست‌ها واقع می‌شوند و بدین طریق تن و جان دختران خردسال، به قلمرو فرمانروائی جنایتکاران و متحجران تاریخ تبدیل می‌شود.

گرچه «کارشناسان» وابسته به حکومت از این معضلات و فجایع، به عنوان «ناهنجاری» نام می‌برند، اما از آنجا که هیچیک از سیاست‌ها و برنامه‌ها و عملکردهای این حکومت، هنجارمدار نیست، اگر شالارتانیسم نباشد، قطعاً کوتاه فکرانه و مضحک است که این فجایع را «ناهنجاری» نامید. اُس و اساس حکومت متحجر و واپس‌گرای جمهوری اسلامی، بر فاجعه‌آفرینی استوار است و جز با تغییر ساختاری و بنیادین نمی‌توان این معضلات را ریشه کن کرد. از همین روست که ما - سازمان فدائیان (اقلیت) - در برنامه عمل خود که حاوی فوری‌ترین مطالبات ما و اقدامات یک حکومت شورائی بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی است، خواهان تغییرات ریشه‌ای در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هستیم تا ضمن تأمین و تضمین حقوق دمکراتیک و مدنی توده‌های مردم، اقدامات فوری اجتماعی و رفاهی عمومی را به اجرا بگذاریم که در آن جایی برای نقض حقوق زنان و کودکان و کودک آزاری جنسی نباشد. ازدواج زیر ۱۸ سال، کودک آزاری، کار کودکان، اعمال مجازات علیه کودکان ممنوع و مشمول مجازات خواهد شد و ضمن فراهم آوردن امکانات رفاهی و آموزشی، زمینه ساز رشد و شکوفایی کودکان و داشتن زندگی با طراوت و آینده‌ای درخور و روشن خواهیم بود. آینده‌ای فارغ از هر گونه تبعیض و نابرابری.

کار شماره ۱۰۹۱ - سال چهل و شش - ۲۳ مهر ۱۴۰۳

## شروع دور جدید اعتراضات پرستاران

با نزدیک شدن به ۱۷ آبان - روز پرستار در ایران\* - به دلیل پایان یافتن مهلتی که پرستاران و کادر درمانی بیمارستان‌های کشور برای تحقق خواست هایشان به دولت داده بودند، از آنجا که تا کنون کمترین پاسخی به مطالبات شفاف و برحقشان داده نشده است، دور جدیدی از اعتراضات پرستاران در پاره‌ای از شهرهای کشور آغاز شده است. پرستاران بیمارستان‌های مشهد که در اعتصاب و اعتراضات مرداد و شهریور ماه سال جاری نقش پررنگی داشتند، روز اول آبان در اعتراض به بی‌توجهی مسئولان حکومتی نسبت به خواست هایشان، بیانیه‌ای هشدار آمیز صادر کردند. با گذشت یک هفته از صدور این بیانیه، از آنجا که کماکان دولت و وزارت بهداشت کمترین توجهی به مطالباتشان نداشته‌اند، آنان روز دوشنبه ۷ آبان، با اتخاذ تصمیمات جدید، شروع دور تازه‌ای از اعتصاب و اعتراضات را اعلام کردند.

پرستاران مشهد در گام نخست با اعلام اینکه در هیچیک از مراسم‌ها و جشن‌های حکومتی مربوط به روز پرستار شرکت نخواهند کرد، توقف انجام یک سری از وظایف و اقدامات روزانه خود را به مسئولان دولتی یادآور شدند. تحریم کامل اعتباربخشی بیمارستان‌ها و عدم مشارکت در امور اعتباربخشی تا اعلام بعدی، عدم ثبت کلیه موارد دارویی و درمانی در سیستم HIS و سامانه سپید، عدم انجام آزمایشات غیر اورژانسی، عدم تکمیل فرم‌های غیرمصوب وزارت؛ از قبیل فرم‌های آنتی بیوتیک، آلبومین و غیره از جمله مواردی هستند که پرستاران بیمارستان‌های مشهد برای شروع دور تازه اعتراضات خود بر آنها تأکید کرده‌اند.

آنان در فراز دیگری از بیانیه خود بر همدلی و هماهنگی کامل پرستاران تأکید کرده و در این باره نوشته‌اند: «تمام پرستاران بیمارستان‌های خصوصی، پرسنل محترم اورژانس پیش بیمارستانی، پرسنل محترم بهداشت و مامایی (بالین)، در این مسیر هماهنگ و همپای یکدیگر هستند و در صورت عدم رفع قوانین تبعیض آمیز و موانع خدمتی دیگر و عدم اعمال مطالبات به حق در فیش‌های حقوقی و تعرفه‌های پرستاری در بودجه سال بعد، در قدم‌های بعدی، طبق نظر کلیه پرستاران، تحریم‌های بهم پیوسته و مدونی اتفاق خواهد افتاد».

به دنبال صدور این بیانیه، روز شنبه ۱۲ آبان، تصاویری از تجمعات اعتراضی پرستاران و بخشی از پرسنل اورژانسی ۱۱۵ مشهد در ساختمان قریشی دانشگاه علوم پزشکی این شهر منتشر شد که حاکی از جدی بودن شکل‌گیری اعتراض و اعتصابات پرستاران این شهر در پایان مهلت داده شده به کابینه پزشکیان است.

پرستاران و کارکنان فوریت‌های پزشکی بیمارستان‌های مشهد - که تعدادشان پرشمار هم بود - با بلندکردن انبوه دست نوشته‌های مطالباتی خود، همراه با سر دادن شعارهایی نظیر «سفره ما خالی، وعده وعید کافیه»، «تورم دلاری، حقوق ما ریالی»، بر فرسودگی ناوگان اورژانس هم تأکید داشتند که تا کنون باعث کشته شدن بیماران زیادی شده است. علاوه بر پرستاران مشهد، پرستاران چندین بیمارستان در شهرهای یزد و فسا نیز در روز شنبه اقدام به برگزاری تجمعات اعتراضی کردند. اعتراضاتی که به دلیل بی‌توجهی دولت در پاسخگویی به مطالباتشان قرار است در روز پنجشنبه ۱۷ آبان به اعتصاب سراسری پرستاران و کادر درمانی بیمارستان‌های مختلف کشور منجر گردد.

آنچه این روزها در جامعه پرستاری و کادر درمانی می‌گذرد، ادامه روند اعتراضی سال‌های دور و دراز این بخش از نیروهای زحمتکش جامعه است که در ماه‌های مرداد و شهریور امسال به انجام یک سری اعتراضات و اعتصابات سراسری در کشور انجامید. اعتصابات که فصل نوینی را در تاریخ مبارزات این بخش از طبقه کارگر کشور و تأثیرات مهم و مثبتی را نه فقط بر مجموعه پرستاران و کادر درمانی کشور به لحاظ انتخاب راه‌های مؤثر پیگیری مطالباتشان برجای نهاد، بلکه تأثیرات مثبت و شگرفی هم بر مبارزات سایر نیروهای کار و زحمت‌گذاشت. تا جاییکه شکل‌گیری اعتصابات سراسری پرستاران یک همدلی و همگرایی شوق‌انگیزی را در میان سایر کارگران و زحمتکشان تقویت کرد.

اعتراض و اعتصاب سراسری پرستاران در مرداد و شهریور سال جاری، به دلیل گستردگی و سراسری بودن آن به انحاء مختلف مورد استقبال و حمایت سایر کارگران و زحمتکشان قرار گرفت. معلمان، بازنشستگان، تشکلهای مختلف کارگری و دیگر لایه‌های اجتماعی، در گستره‌ای وسیع از اعتصاب سراسری پرستاران که به نوعی راهنمای عمل شکل‌گیری یک اعتصاب عمومی سیاسی در جامعه بود، ابراز شادمانی کردند.

اما مقامات دولتی که از وضعیت پیش آمده نگران و برآشفته شده بودند، با سر و صدای تبلیغاتی و بکارگیری همزمان سرکوب و دادن امیدهای واهی، با دستپاچگی رسیدگی فوری به مشکلات پرستاران را وعده دادند. وعده‌های وزارت بهداشت اما همانند گذشته پوچ و توخالی از آب درآمد و با گذشت سه هفته از اعتصاب، تنها پاسخی که به انبوه مطالبات پرستاران و کادر درمانی داده شد، واریز کردن یک میلیون و ششصد هزار تومان به حساب هر پرستار بود. مبلغی ناچیز که حتی کفاف خرید دو کیلو گوشت آبگوشتی را هم نمی‌داد. امری که نشان داد در حاکمیت جمهوری اسلامی نه گواهی برای شنیدن انبوه معضلات پرستاران وجود دارد و نه چشمی برای دیدن شرایط نابسامان معیشتی آنان. این اقدام تحقیر آمیز دولت، اگر چه با فوران خشم و اعتراض پرستاران اعتصابی در روزهای بعد مواجه شد، اما اعتصاب کنندگان در نهایت با دادن یک مهلت یک ماه و نیمه به کابینه پزشکیان جهت پاسخگویی به انبوه مطالباتشان، موقتاً به اعتصابات سراسری خود پایان دادند.

اعتراض به شرایط سخت کاری، اجرای صحیح قانون تعرفه گزاری خدمات پرستاری مصوب سال ۱۳۸۶ که اجرای آن به مدت ۱۷ سال به تعویق افتاده، اجرای قانون فوق العاده خاص پرستاری، ارتقای بهره وری و قانون مشاغل سخت، اجرای لغو اضافه کاری اجباری و جبران کمبود نیروی کار از جمله مطالبات پرستاران و کادر درمانی بود که برای تحقق آن به یک رشته اعتصابات سراسری در تابستان امسال روی آوردند.

اکنون در پایان مهلت پرستاران اعتصابی به دولت، تنها اقدامی که از جانب وزارت بهداشت صورت گرفته، تصویب یا قول افزایش دستمزد اضافه کاری اجباری آنان از ۲۰ هزار تومان به ۶۰ تا ۱۰۰ هزار تومان در ساعت است، که آن هم دقیق و قطعی نیست. به رغم اینکه احمد نجاتیان - رئیس سازمان نظام پرستاری کشور - اعلام کرده که باید میزان اضافه کاری پرستاران حداقل به ۱۰۰ هزار تومان در ساعت برسد، اما پاره‌ای از نمایندگان مجلس ارتجاع و حتی افرادی از درون دولت از میزان ۶۰ هزار تومان در ساعت سخن گفته‌اند. آنچه را که احمد نجاتیان و پرستاران معترض و ناراضی بدان تأکید دارند، این است که افزایش ۱۰۰ هزار تومان اضافه کاری نیز به هیچ وجه تناسبی با میزان تورم و افسارگسیختگی گرانی در جامعه ندارد.

در این میان اما، آنچه از طرف دولت و وزارت بهداشت عمده به فراموشی سپرده شده است، همانا انبوه مطالبات پرستاران و کادر درمانی است که آنان را برای تغییر و دگرگونی این وضعیت مرگبار به سمت انجام یک رشته از اعتصابات سراسری کشانید. و حالا وزارت بهداشت با تقلیل دادن انبوه مطالبات بر زمین مانده سال‌های دور و دراز آنان و تقلیل خواسته‌های پرستاران در حد افزایش دستمزد اضافه کاری، در صدد تحقیر و خاک پاشیدن بر چشم ده‌ها هزار پرستار و کادر درمانی برآمده است.

وضعیتی که این روزها باعث برانگیختن خشم پرستاران و سرریز شدن کاسه صبر آنان در مقابل فریبکاری‌های دولت شده است. پرستاران زحمتکشی که در دوره شیوع کرونا، در صف اول مبارزه با این بیماری مرگبار قرار گرفتند و با گذشتن از جان خود و دادن صدها قربانی از زندگی و سلامت توده‌های مردم ایران و حتی از زندگی همین مقامات نالایق و مفت خور حکومتی دفاع کردند و اکنون خود با انبوهی از مشکلات مواجه‌اند و از داشتن حداقل‌های یک زندگی متعارف انسانی محرومند.

پرستارانی که سالهاست نسبت به شرایط کاری خود از جمله نوع قرارداد، دستمزدهای ناچیز، کمبود نیرو، ساعات طولانی کار، اضافه کاری اجباری و عدم اجرای صحیح قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری معترض‌اند و هر ساله با برپایی تجمعات اعتراضی خواهان رسیدگی به مطالبات برحق خود هستند. مطالباتی که تا به امروز برآورده نشده‌اند و آنان به مرور و در روند مبارزات اعتراضی خود، طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن را به خوبی شناخته‌اند و اکنون دریافته‌اند که بجز با سازماندهی اعتراض و اعتصابات سراسری قادر به تحمیل خواست هایشان به دولت نیستند. لذا در پایان مهلت داده شده به کابینه پزشک‌ها و در پی بی توجهی وزارت بهداشت و عدم پاسخگویی دولت به مطالبات برحق و ضروری آنان، پرستاران، کادر درمانی و اورژانسی بیمارستان‌های مشهد با صدور بیانیه و دادن هشدارهای لازم به مسئولان حکومتی، فراخوان شروع یک اعتصاب سراسری را در روز پنجشنبه ۱۷ آبان داده‌اند. آنان در بیانیه‌ها و فراخوان داده شده از همه همکاران خود در سایر بیمارستان‌های کشور خواسته‌اند، حال که همه راهها برای تحقق مطالباتشان به روی آنان بسته است، لازم است تا جامعه پرستاری و کادر درمانی همه بیمارستان‌ها با عزمی استوار در این اعتصاب سراسری شرکت کنند. اعتصابی که پیش زمینه‌های آن از ۱۲ آبان با اعتراض پرستاران و کادر درمانی در بعضی از بیمارستان‌های ایران شروع شده است.

پی نوشت:

\* در تقویم جهانی به پاس قدردانی از زحمات پرستاران، دوازدهم ماه می - زاد روز تولد فلورانس نایتینگل - به عنوان روز بین المللی پرستار ثبت شده است. در تقویم جمهوری اسلامی اما اعلام روز پرستار مربوط به زاد روز تولد زینب دختر علی - امام اول شیعیان است - است که با تفاوت روزشمار سال‌های قمری و خورشیدی، تاریخ ثابتی برای این روز وجود ندارد و هر ساله تغییر می‌کند. امسال روز پچشنبه ۱۷ آبان، برای روز پرستار در ایران اعلام شده است.

کار شماره ۱۰۹۴ - سال چهل و شش - ۱۴ آبان ۱۴۰۳

## یاوه‌سرانی پزشک‌یان به‌جای پاسخ به مطالبات پرستاران

در سراسر هفته گذشته اعتراضات پرستاران ادامه یافت. پرستاران بیمارستان‌ها در اغلب شهرها تظاهرات و تجمع‌های بزرگی برپا کردند. آن‌ها در این تجمع‌ها علیه تبعیض و ستمی که با آن مواجه‌اند، شعار سردادند و خواستار تحقق مطالبات خود شدند. درحالی‌که فریاد پرستاران نه چند روز و چند هفته اخیر، بلکه ماه‌ها و سال‌ها علیه ستم و بی‌حقوقی بلند است، رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران، کمترین توجهی به مطالبات آن‌ها نکرده و پاسخی نداده است.

در شرایطی که اعتراض و مبارزه پرستاران پیگیرانه ادامه دارد، روز چهارشنبه هفته گذشته، پزشک‌یان دریکی از روزهای مذهبی دولت دینی که بر آن نام روز پرستار نهاده‌اند، سخنرانی کرد. وی بسیار در مورد حق و عدالت، کلی‌گویی کرد، اما کلامی در مورد تحقق مطالبات مشخص پرستاران نگفت. او نخست در نقش یک آخوند بدون عبا و عمامه، به تکرار یک‌مشت لاطاللات مذهبی پرداخت و گفت: «پیامبران برای پیاده کردن حق و عدالت آمده‌اند، هدف این است که در جامعه حق پیاده شود.» این‌که برخلاف ادعای پزشک‌یان، پیامبران برای تحمیل توده‌های مردم و اسارت معنوی آن‌ها آمده‌اند و نه «حق و عدالت»، از عملکرد دولت دینی اسلام‌گرای حاکم بر ایران که نماد بی‌حقوقی و بی‌عدالتی در سراسر جهان است، روشن است. نه‌تنها در دولت دینی شیعی حاکم بر ایران که خودش را عرصه حاکمیت خدا و پیامبر خدا معرفی می‌کند، تمام حقوق مردم ایران لگدمال شده و بی‌حقوقی در نهایت خود معمول، بلکه نظمی حاکم است که در آن گروه اندکی سرمایه‌دار و سران و مقامات مفت‌خور و نزد دولتی ثروت‌های افسانه‌ای انبوخته‌اند، اما متجاوز از ۸۰ درصد جامعه در اوج بی‌عدالتی در فقر زندگی می‌کنند و حقوق یک پرستار پاسخگوی هزینه‌های ده روز یک زندگی حداقلی هم نیست. این است معنای «حق و عدالت» پیامبران و امامانی که دولت دینی شیعه آن را بر ایران حاکم کرده است.

اما گویا پزشک‌یان بر این پندار است با تکرار یاوه‌سرانی‌های همیشگی سران دستگاه دولت دینی و وعده‌های پوشالی، می‌تواند پرستاران را فریب دهد و از مبارزه بازدارد.

اگر قرار بود با این یاوه‌سرانی‌ها چیزی تغییر کند، احمدی‌نژاد خیلی خبرتر از او در عوام‌فریبی بود. پزشک‌یان به‌جای این‌که توضیح دهد چرا پرستاران با این همه ستم و تبعیض مواجه‌اند، چرا وضعیت مادی و معیشتی آن‌ها اسفبار است و چرا پرستارانی که وجودشان در سیستم درمانی هر کشوری بی‌نهایت مهم است، کناره‌گیری می‌نمایند یا در جستجوی کار به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند؟ به تعریف و تمجید از خودش پرداخت. برای او مهم نیست که پرستاران کشور را ترک می‌کنند و چرا ترک می‌کنند؟ او می‌گوید: «من نمی‌گم نرید خارج. اونائی که می‌خوان برن خوب انتخاب دارند می‌کنند. من انتخاب کردم برای این مملکت بمانم. برای این مملکت کار کنم، برای این مملکت اگر قرار شهید بشم ولی برای مردم خودمان کار کنم. براساس عدالت و چارچوبی که هست. این چیزی است که شما میتونید از ما مطالبه حق کنید. ما باید تلاش کنیم مملکت‌مان را از این بحران در بیاریم. ما الان تو این وضعیتی که قرار گرفته‌ایم شایسته و برازنده ما ایرانیان نیست... ما آماده‌ایم بشینیم آنچه که داریم رو بر اساس عدالت و انصاف و شواهد علمی با همدیگه آئین نامه بنویسیم. روش‌ها وجود داره، دنیا مسیرهای علمی رو رفته با همدیگه می‌تونیم تفاهم کنیم این کار رو کنیم. ما حرف شما را قبول داریم، پس برای چه شلوغی می‌کنید. ما اعتراض را پیگیری می‌کنیم تا حق پیاده شود.»

روشن است. پزشک‌یان که پاسدار نظم ارتجاعی حاکم است، بسیجی و وزیر بوده و حالا رئیس‌جمهوری دولت دینی، مانده نه به خاطر کار کردن برای مردم ایران، بلکه برای پاسداری از یک رژیم ارتجاعی، فاسد و ضد انسانی، پاسداری از نظمی که شکاف فقر و ثروت را در ابعاد بی‌سابقه‌ای عمیق کرده است. حالا این رئیس‌جمهور رژیم استبدادی که چیزی به نام اعتراض و مبارزه مردم را هم به رسمیت نمی‌شناسد، از پرستاران می‌خواهد که «شلوغی» نکنند. بر اساس همین حق و عدالتی که هست بیایند تفاهم کنند. خوب همین «عدالت و انصاف» بوده که زندگی پرستاران را تباه کرده است. سال‌ها است که این رژیم ستمگر مدام بودجه ارگان‌ها و نهادهای نظامی، پلیسی، امنیتی و مذهبی را افزایش داده است. صندوق ارزی هم که دست خامنه‌ای است، برای هزینه‌های نظامی کاملاً باز است. امسال هم هنر پزشک‌یان این بوده که فقط بودجه نظامی را ۲۰۰ درصد افزایش دهد. نوبت به بودجه‌های آموزشی، بهداشتی و درمانی و رفاهی که می‌رسد، بودجه نیست و از جایی هم منبعی برای تأمین آن‌ها وجود ندارد. حالا یک آدم عوام‌فریب مثل پزشک‌یان به پرستاران می‌گوید بیایید و همین خزانه خالی را با عدل و انصاف تقسیم کنیم. مردمی که به مبارزه‌شان ادامه می‌دهند قطعاً به پزشک‌یان پاسخ خواهند داد، دوران عوام‌فریبی شما با رسوایی به پایان رسیده است. بس کنید.

پزشک‌یان که حرف‌هایش ته کشیده. اراجیف پیشینیان خود را تکرار می‌کند. مبارزات برحق پرستاران را شلوغی می‌نامد، آن را به خارج وصل می‌کند و وعده تحقق هیچ مطالبه‌ای را هم نمی‌دهد. دست‌آخر هم به قول خودشان به صحرای کربلا می‌زند و تمام ویرانی جامعه، فقر و فلاکت و بدبختی مردم را به خارج وصل می‌کند.

همه می‌دانند که سران جمهوری اسلامی همواره گفته‌اند که تحریم‌ها تأثیری ندارند. حالا گویا به‌یکباره ورق برگشته است. نه نظام سرمایه‌داری نقش داشته، نه طبقه حاکم و سیاست‌های ارتجاعی آن و نه دولت دینی. پزشک‌یان می‌گوید همه خرابی‌ها به تحریم برمی‌گردد. اگر هم مردم مبارزه می‌کنند زیر سر دشمنان است که می‌خواهند اوضاع کشور را به هم بریزند. گوش کنید:

“اونا می‌خوان ما رو تیکه تیکه کنن. کشور را در مخصصه‌ای گرفتار کرده‌اند و هر روز نیز تحریم و فشار تازه‌ای به ما وارد می‌کنند تا ایران زمین‌گیر شود. بخشی از این اختلافات و اعتراضات نیز نتیجه همین فشارهایی است که به کشور تحمیل شده؛ اساساً دشمنان با هدف برهم زدن اوضاع و وا داشتن مردم به اعتراض این فشارها را به کشور وارد می‌کنند.”

تکرار حرف‌هایی که تا کنون سران رژیم، هزاران بار تحویل مردم داده‌اند. این یاوه سرایی است. حالا یک‌لحظه فرض کنید که سرچشمه تمام بحران‌های نظم موجود و مبارزه مردم ایران فقط تحریم است. سؤال؟ چرا تحریم هست؟ چون جمهوری اسلامی اهداف توسعه‌طلبانه دارد. می‌خواهد امپراتوری اسلامی ایجاد کند. برای هژمونی منطقه‌ای تلاش می‌کند. می‌خواهد نیروی نظامی برتر منطقه باشد. می‌خواهد بمب اتم تولید کند. می‌خواهد اسرائیل را از روی زمین محو کند. روشن است که نتیجه این سیاست، تشدید تضادها و اختلاف با دولت‌های دیگر، حتی دولت‌های توسعه‌طلبی از قماش خودش است. پی آمد تشدید تضاد و اختلاف تحریم و در ادامه آن، تحت شرایطی جنگ است. طبقه‌ای که نمی‌تواند نان خشک‌وخالی مردم را تأمین کند، غلط می‌کند ادعاهای عریض و طولی بالاتر از جثه‌اش دارد. مردم ایران خیلی خوب می‌دانند که چرا تحریم است و مسبب آن جمهوری اسلامی است. مردم ایران خوب می‌دانند که علت و سرچشمه تمام بحران‌های جامعه و فجایعی که با آن روبه‌رو بوده و هستند، نظم طبقاتی حاکم، طبقه ارتجاعی حاکم و دولت دینی استبدادی است. پزشکیان نمی‌توانند مطالبات پرستاران را عملی کند، چون در ذات و ماهیت جمهوری اسلامی نیست. در توان یک رژیم غرق در بحران نیست.

در همین جلسه، رئیس سازمان نظام پرستاری حتی شایعات اخیر مبنی بر استخدام ۱۱ هزار پرستار را غیرعملی خواند و گفت: “دولت از تأمین منابع برای استخدام پرستاران جدید عاجز است. یک پرستار مجبور است به‌جای سه نفر کار کند و اضافه‌کار اجباری انجام دهد. این وضعیت به دلیل محدودیت درآمد اختصاصی بیمارستان‌هاست، چراکه اضافه‌کار پرستاران با ساعت ۲۵ هزار تومان پرداخت می‌شود. همچنین بیمه‌ها پول بیمارستان‌ها را پرداخت نمی‌کنند و پرداخت کارانه پرستاران ۷ تا ۱۲ ماه معوقه دارد. دولت در تلاش است تا کوچک شود و پرستاران را به شکل قراردادی، شرکتی و ۸۹ روزه استخدام می‌کند... بدون حل ریشه‌ای مسائل پرستاری، پیشبرد اهداف نظام سلامت و اجرای درست برنامه‌ها و سیاست‌های کلان مانند سیاست‌های کلی سلامت و برنامه هفتم توسعه، که همواره مورد تأکید جناب‌عالی بوده، ممکن نیست. آقای رئیس‌جمهور، امروز مردم به دلیل کمبود خدمات پرستاری در حال آسیب دیدن هستند. وقتی یک پرستار مجبور است به‌جای یک بیمار، از پنج بیمار در آی سی یو مراقبت کند، این نظام سلامت و مردم هستند که آسیب می‌بینند. پرستاران شاهد تبعیض در درون نظام سلامت و میان دستگاه‌های اجرایی هستند؛ این موضوعات باعث شده که برخی از آن‌ها علی‌رغم دلشان نمی‌خواهد، مجبور به ترک وطن شوند و مهاجرت کنند.” این‌ها حرف‌های رئیس سازمان نظام پرستاری مورد تأیید خود رژیم است. ببینید چه خبر است!

چرا جمهوری اسلامی در طول چند دهه گذشته نه‌فقط حتی یکی از مطالبات پرستاران را عملی نکرده، بلکه برعکس وضع بدتر و وخیم‌تر شده است؟ دلیل آن روشن است. سیاست دولت، نئولیبرالیسم است و خصوصی‌سازی و یک بخش آن هم ظاهراً کوچک کردن دولت. کوچک کردن دولت معنایش این نیست که نیروهای مسلح، پلیس، دستگاه اطلاعاتی و امنیتی، مذهبی، بوروکراسی و امثال این‌ها کمتر و کوچک‌تر شوند و هزینه‌های آن‌ها کاهش یابد. منظور این است که همه چیز نه‌فقط کارخانه‌ها و مؤسسات عمومی، مفت و مجانی به سرمایه داران بخش خصوصی واگذار شوند، بلکه آموزش و درمان نیز خصوصی شوند و از بودجه دولت چیزی صرف آن‌ها نشود. بنابراین از روزی که رفسنجانی به دستور صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی این سیاست را در دستور کار جمهوری اسلامی قرارداد، علاوه بر این‌که کلینیک‌ها و بیمارستان‌های خصوصی وسیعاً رواج یافته و رشد کرده‌اند، آن بیمارستان‌هایی هم که هنوز ظاهراً دولتی هستند و وابسته به دانشگاه‌ها، عملکرد یک بیمارستان خصوصی را دارند. بیمارستان خودگردان، باید هزینه‌های خود را از مردم، خواه مستقیم یا از طریق بیمه‌ها تأمین کنند. نیروی کار هم دیگر نباید به استخدام رسمی درآید، بلکه باید از طریق شرکت‌های دلال واسطه و با قراردادهای کوتاه‌مدت رنگارنگ تأمین شود. رئیس سازمان پرستاری می‌گوید: “سازمان امور اداری و استخدامی که باید مجوز استخدام را به وزارت بهداشت بدهد در چند سال گذشته در این حوزه تعلل کرده است و تعداد کافی مجوز جذب به وزارت بهداشت نداده است و نظام سلامت را به‌سوی جذب نیروهای شرکتی سوق داده است.” البته سازمان امور اداری و استخدامی “تعلل” نکرده، سیاست ارتجاعی نئولیبرال را در یک رژیم استبدادی و دیکتاتوری عریان به قول عوام مثل هر عرصه دیگری با بیرحمی و قلدری تمام، اجرا کرده است.

در کشورهایی که خودشان طراح و پایه‌گذار سیاست نئولیبرال بوده‌اند، نقش و اهمیت بخش‌های بهداشت و درمان و آموزش را حتی برای حفظ نظام خودشان می‌فهمند. لذا کارکنان بهداشت و درمان و آموزش در استخدام رسمی‌اند، از حقوق و مزایا و رفاه سطح بالایی برخوردارند، استانداردهای سطح بالایی را در این هر دو عرصه معمول داشته‌اند، تشکلهای قدرتمندی هم وجود دارند که از منافع کارکنان دفاع می‌کنند. در ایران اما درواقع، بخش درمان به‌کلی خصوصی شده است. در اینجا چون یک رژیم دیکتاتوری حاکم است، هم شرکت‌های سرمایه‌داری دلال و هم مراکز در مانی خصوصی و نیز به‌اصطلاح بیمارستان‌های خودگردان، تلاش می‌کنند با استثمار وحشیانه پرستاران، حداکثر سود را به دست آورند. دستمزد را هر طوری که خودشان می‌خواهند تعیین می‌کنند. استخدام رسمی در کار نیست. می‌گویند ۳۰۰ هزار پرستار کم داریم. در یک رژیم دیکتاتوری عریان، سرمایه‌دار و مدیر بیمارستان، معضل را به‌سادگی حل

می‌کنند. بار این کمبود را بر دوش تعداد محدودی پرستار قرار می‌دهند که حقوقشان ۱۲ تا ۱۵ میلیون است و سود کلانی از بابت آن به جیب می‌زنند. لذا یک پرستار باید به‌جای ۳ تا ۵ پرستار کار کند.

نسبت پرستار به تخت بیمارستانی یکی از مهم‌ترین شاخص‌های نیروی انسانی پرستار در دنیا است. میانگین این نسبت در دنیا حدود ۳ پرستار به ازای هر تخت بیمارستانی و در کشورهای اروپایی و پیشرفته، بالاتر است، اما در ایران کمتر از یک پرستار به ازای هر تخت بیمارستانی است. در سرمایه‌داری ایران تحت حاکمیت رژیم استبدادی که دست سرمایه‌دار کاملاً باز است، پرستار باید بی‌چون و چرا در ازای مبلغ ناچیز ۲۰ تا ۲۵ هزار تومان، بار اضافه‌کاری اجباری را بر دوش بکشد. اتفاق بی‌نظیری در دنیا است. اضافه‌کاری اجباری! این برده‌داری است. پرستاران به‌ویژه در طول مبارزات اخیر خود خواستار برافتادن اضافه‌کاری اجباری شده‌اند. نه فقط اضافه‌کاری اجباری باید ملغی گردد، بلکه اساساً یک پرستار باید آن‌قدر به لحاظ معیشتی در رفاه باشد که پس از آن همه کار طاقت‌فرسا، نیازی به اضافه‌کاری حتی ظاهراً داوطلبانه نداشته باشد. متأسفانه پرستاران در ایران با چنان شرایط وخیم مادی و معیشتی روبه‌رو هستند که سعی می‌کنند با اضافه‌کاری، حداقل معیشت خود را تأمین کنند. بنابراین خواهان افزایش مبلغ دریافتی در ازای هر ساعت اضافه‌کاری هستند. اخیراً رئیس سازمان نظام پرستاری مبلغ حداقل ۱۰۰ هزار تومان را اعلام کرد، اما افزود: "این ۱۰۰ هزار تومانی که بابت هر ساعت اضافه‌کاری پرستاران پیشنهاد کرده‌ایم، یک‌سوم قیمت واقعی است." اگر ۳۰۰ هزار تومان، قیمت واقعی یک ساعت کار پرستار است، چرا پرستاران، آن‌هم در شرایط تورم افسارگسیخته، باید به یک‌سوم آن رضایت دهند. پرستاران مطالبات معوقه متعددی دارند، اجرای دقیق قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، افزایش تعداد پرستار بر طبق معیارهای جهانی، اجرای قانون ارتقای بهره‌وری، پرداختی‌های به‌موقع و به‌روز، کاهش ساعات کار، افزایش حقوق، حق مسکن، برخورداری از امکانات رفاهی همانند برخی دیگر از مؤسسات دولت....

تجربه چندین سال گذشته به‌وضوح نشان داده است که جمهوری اسلامی بدون یک مبارزه همه‌جانبه و تعرضی به مطالبات پرستاران پاسخ نخواهد داد. تمام سخنرانی پزشک‌ها هم همین را می‌گوید. تنها راهی که در برابر پرستاران قرار دارد، تشدید مبارزه، به‌ویژه توسل به اعتصاب‌های سراسری است. تنها مبارزه است که می‌تواند جمهوری اسلامی را به عقب‌نشینی و تحقق مطالبات وادارد.

کار شماره ۱۰۹۵ - سال چهل و شش - ۲۱ آبان ۱۴۰۳

## امتداد خط عصیان از ویدا موحد تا آهو دریایی

عصیان و عصیانگری در نظام‌های سرکوبگر و استبدادی همانند جمهوری اسلامی، شکلی از مبارزه و فوران خشم تلمبار شده سالهای دور و دراز زانی است که ناگزیر در شکلی غیر متعارف با عرف و قوانین حکومتی ابراز وجود می‌کنند. عصیان «ویدا موحد» در ششم دیماه ۹۶ و عصیان «آهو دریایی» در روز شنبه ۱۲ آبان، دو مدل از برجسته‌ترین نمونه‌های عصیان و عصیانگری زنان ایران علیه حجاب اجباری است.

ویدا موحد، معترض و فعال حقوق زنان، نخستین زنی بود که در ششم دیماه ۱۳۹۶، روی سکویی در خیابان انقلاب در مرکز تهران روسری از سر برداشت و با نصب آن روی چوبی که در دست داشت، پرچم اعتراض را علیه حجاب اجباری به اهتزاز درآورد. این اقدام شجاعانه و عصیان آگاهانه «ویدا موحد» در دفاع از حق پوشش اختیاری که تا آن روز حرکتی بی بدیل بود، سرآغازی برای عصیانگری مجموعه‌ای از دختران به نام «دختران خیابان انقلاب» شد. اعتراض و عصیانی علیه حجاب اجباری که شجاعت را در جامعه تکثیر کرد، شوق را در رگان سرکوب شدگان جاری ساخت و بذر امید را در جامعه سرکوب شده ایران گستراند.

با گذشت هفت سال از آن عصیانگری، دانشجویی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران در واکنش به تعدی و ضرب و شتم مزدوران حراستی نسبت به خود، با شجاعتی کم نظیر در امتداد عصیانگری ویدا موحد بر بلندای سکوی عصیان نشست. آنچه در روز شنبه ۱۲ آبان ۱۴۰۳، برای «آهو دریایی»، رخ داد، تصویر روشنی از انفجار خشم فروخته این دانشجوی علوم و تحقیقات دانشگاه تهران بود که در واکنش به اعمال فشار و ضرب و شتم نیروهای حراست جهت رعایت حجاب اسلامی در مدلی از حرکت اعتراضی عصیانگرانه تجلی یافت. یک «تابو» شکنی آشکار علیه حجاب اسلامی که رسانه‌های حکومتی از آن به عنوان «برهنگی» و «حرمت شکنی» زنان در ملاء عام یاد کردند. در عوض، شبکه‌های اجتماعی، نویسندگان، هنرمندان، وکلای آگاه و عموم مردمی که به رهایی زن از تمام اشکال ستم و نابرابری و تبعیضات جنسیتی باور دارند و برای احقاق آن مبارزه می‌کنند، در گستره‌ای وسیع این اقدام شجاعانه آهو دریایی را ستودند و بر آن ارج نهادند.

این شکل از اعتراض «آهو دریایی» را پیش از هر قضاوتی در مورد شخصیت او، فقط و فقط می‌بایست مدلی از فوران خشم فروخته زنان در مقابل سال‌ها تحمل ستم و بی حقوقی محض آنان دید و بر آن ارج گذاشت. همگان باید بپذیریم در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی که لحظه لحظه گذران زندگی زنان، درجدالی ناگزیر با انواع ستم و نابرابری و بی حقوقی و تبعیضات جنسیتی در آمیخته است، عصیان و عصیانگری اما یکی از وجوه مبارزه برای ابراز وجود و رهایی زنان تحت ستم از خفگی تحمیل شده بر آنان است. اقدامی مبارزاتی برای نفس کشیدن، برای گسستن زنجیرهای بندگی، برای شکستن هیمنه حاکمیتی به غایت ارتجاعی و قرون وسطایی، که با تحمیل پوشش اجباری و گروگان گرفتن «تن» زنان، آنان را به خاکریز اول سرکوبگری‌های بی حد و حصر خود در جامعه تبدیل کرده است.

زنان ایران، ۴۵ سال است که در چنبره هیولایی به نام جمهوری اسلامی گرفتاراند. هیولایی که با درآمیختن دین و دولت، حق حیات و داشتن یک زندگی معمولی و متعارف را از زنان گرفته است. زنان و دختران جوانی که به رغم تمامی جانفشانی‌های سال‌های سپری شده - که جنبش زن، زندگی، آزادی اوج تجلی آن بود - باز هم به فداکاری و از خودگذشتگی‌های بیشتری نیازمندند تا بتوانند از وضعیت مرگباری که جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل کرده است، رهایی یابند.

گسترده‌گی بازتاب این شکل از عصیانگری «آهو دریایی» در دفاع از پوشش اختیاری، آنهم با کندن لباس‌هایی که توسط مزدوران حراست پاره شده بود، همراه با آرامش درونی و قدم زدن‌های خونسردانه او با لباس زیر در میان جمع دانشجویان، آنچنان جسورانه بود که مزدوران حکومتی تا مدتی یارای نزدیک شدن به او را نداشتند. وضعیت پیش آمده و انعکاس فوران خشم فروخته این دانشجوی جوان در دفاع از «تن» خویش و واکنش لحظه‌ای و سریع او در جهت گسستن تمامی بندهای ستم و تبعیضات جنسیتی، آنچنان وسیع و گسترده بود که فضای تبلیغات جنگی جمهوری اسلامی برای چند روز تحت الشعاع سیطره نام و عصیانگری «آهو دریایی» قرار گرفت.

فضای ایجاد شده و حمایت داخلی و بین‌المللی از اقدام شجاعانه این دانشجوی دانشگاه آزاد تهران که از آن روز تاکنون با نام «دانشجویی علوم و تحقیقات» از او در رسانه‌های عمومی یاد می‌شود، جمهوری اسلامی را بر آن داشت تا با زدن برچسب‌هایی نظیر «دیوانه» و «روانپزش» گریبان خود را از پذیرش آگاهانه عصیانگری‌هایی از این دست در جامعه رها سازد. انتقال آهو دریایی به بیمارستان روانپزشکی و تأیید این خبر توسط وزیر علوم، نخستین واکنش مقامات قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی بود تا به زعم خود بتوانند بر فوران خشم تلمبار شده زنان که بعضاً این چنین در قالب عصیان‌های ناگهانی فواره می‌کشند، سرپوش بگذارند.

تلاش مقامات قضایی و امنیتی رژیم در «روان پریش» خواندن آهو دریایی و ارسال او به بیمارستان روانی، نه فقط تلاشی برای سرپوش گذاشتن بر بازداشت آهو دریایی است، بلکه کوششی مضاعف برای کتمان عصیانگری آگاهانه زنان در مبارزه با حجاب اجباری است. شیوه نخ نما شده‌ای که پیش از این نیز برای به سخره گرفتن اقدامات شجاعانه زنان در اعتراض به حجاب اجباری و واکنش آنان در مقابله با ناامنی‌ها و دیگر تبعیضات جنسیتی مسبوق به سابقه است. وقتی ویدا موحد روسری سفید خود را بر سر چوب بست و در خیابان انقلاب بر بلندای سکوی اعتراض ایستاد،

دستگاه‌های امنیتی و رسانه‌های حکومتی او را نیز «مجنون» و «روانی» خواندند. سحر خدایاری نیز از جمله زنان به یاد ماندنی است که به دلیل تلاش برای ورود به ورزشگاه آزادی برای تماشای تیم محبوبش استقلال، بازداشت و به یک سال حبس محکوم شد. سحر خدایاری پس از آزادی از زندان در جلوی ساختمان دادیاری تهران خود را به آتش کشید و چند ماه بعد جان سپرد. اگر چه نام سحر خدایاری بعد از خودسوزی اعتراضی او در شهریور ۹۸ با عنوان «دختر آبی» جهانی شد، اما رسانه‌های حکومتی و اطرافیانش به جای تمرکز بر ماهیت حرکت او که اعتراض علیه حجاب اجباری و دیگر تبعیضات جنسیتی بود، روی واژگانی همانند روان پریشی و «افسردگی دو قطبی» او متمرکز شدند. برخی از بازیگران شناخته شده سینمای ایران نیز که در حمایت از جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» روسری از سر برکشیدند، توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی با هدف تحقیر، به انجام مشاوره هفتگی روانشناسی محکوم شدند.

در اسفند ۱۳۷۲، وقتی هما دارابی، فعال سیاسی، استاد دانشگاه و روانپزشک شناخته شده کودک در ایران، در اعتراض به ستم و انواع تبعیضات تحمیل شده بر زنان در میدان تجریش خودسوزی کرد، نه فقط حاکمیت، بلکه بسیاری از اطرافیانش نیز او را «زنی افسرده» توصیف کردند که دست از زندگی شسته بود. قبل از هر چیز و مستثنی از هر قضاوتی در مورد شخصیت هما دارابی، گرچه می‌توان اقدام وی را نیز نوعی واکنش در مقابل تبعیض علیه زنان دانست، اما اعتراضی مایوسانه در شکل خودسوزی بود. آخرین نمونه از این دست خودکشی‌ها، آرزو خاوری، دانش آموز ۱۶ ساله مدرسه‌ای در شهر ری است. این دانش آموز نوجوان نیز پس از آنکه به او گفته شد به دلیل رقصیدن بدون مقنعه در اردوی مدرسه ممکن است اخراج شود، تحملش از اینهمه تبعیضی که بر او رفته بود، تمام شد و لذا، روز ۱۳ آبان ۱۴۰۳، خودش را از پشت بام یک ساختمان بلند مرتبه پایین انداخت و جان سپرد. اقداماتی از نوع عصیانگری و پیدای موجد و آهو دریایی، اگرچه با خودسوزی و خودکشی‌های نمادینی از نوع هما دارابی، سحر خدایاری و آرزو خاوری، جملگی در زمره واکنش‌های اعتراضی زنان علیه حجاب اجباری و فشارهای وارده بر آنان است، اما تأثیرات اجتماعی و مبارزاتی اقداماتی از جنس «ویدا موجد» و «آهو دریایی» به دلیل ماهیت عصیان و عصیانگری شکل اعتراض آنان، شجاعت را در جامعه تکثیر می‌کند و زنان و مردان و دیگر لایه‌های مختلف اجتماعی را به تلاش و مبارزه‌ای آگاهانه علیه تبعیضات جنسیتی حاکم بر جامعه هدایت می‌کند.

واکنش مثبت و حمایتی نیروهای آگاه جامعه نسبت به عصیانگری آهو دریایی، انعکاس گسترده این نوع عصیانگری در شبکه‌های اجتماعی، اعلام آمادگی و کالت داوطلبانه تعدادی از وکلا در دفاع از آهو دریایی، جهانی شدن خبر بازداشت او و درخواست علنی مای ساتو - نماینده ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران - برای آزادی او، حمایت شاعران و نویسندگان و هنرمندان مدافع حقوق زنان از حرکت آگاهانه این دانشجوی دانشگاه علوم و تحقیقات و پیوند اقدام جسورانه او با حرکت اعتراضی «ویدا موجد»، از جمله اقدامات داخلی و بین‌المللی هستند که قضاوت جمهوری اسلامی مبنی بر «روان پریش» خواندن آهو دریایی و انتقال او به بیمارستان روانپزشکی را به چالش گرفته‌اند.

حرکت اعتراضی آهو دریایی با در آوردن لباس در حیاط دانشگاه علوم و تحقیقات، قدم زدن‌های خونسردانه او در میان جمعیت و حرکت اعتراضی «ویدا موجد» با برداشتن روسری و ایستادن بر سکوی بلند خیابان انقلاب، اگرچه به لحاظ ماهیت هر دو از یک جنس‌اند، اما انتخاب به ظاهر متفاوت این دو شکل از عصیانگری آنان را باید در ارتباط با بازه زمانی وقوع این دو اتفاق دید و به قضاوت نشست. تفاوت این دو حرکت سمبلیک را نه در مضمون و ماهیت آن، بلکه باید در تفاوت موقعیت مبارزاتی توده‌ها و وضعیت جمهوری اسلامی در این دو بازه زمانی دید.

اقدام ویدا موجد در بازه زمانی دیماه ۹۶ که روسری بر چوب بست و بر بلندای سکوی «خیابان انقلاب» ایستاد، برای جمهوری اسلامی درست همانند اقدام «برهنگی» آهو دریایی در صحن دانشگاه به یک سان «تابو» شکنانه بود. اعتراض ویدا موجد در آن مقطع زمانی با فریاد «وا سلامی» سران مرتجع حکومت و حوزه‌های علمیه قم مواجه شد. امروز اما زنان از خط‌قرمز رژیم در برداشتن روسری عبور کرده‌اند. زنان دلاور مادر جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، جشن روسری سوزان به راه انداختند و نماد ایدئولوژیک جمهوری اسلامی را به آتش کشیدند. برداشتن روسری که زمانی عبور از خط‌قرمز نظام بود، اکنون به امری عادی در جامعه تبدیل شده است. با نگاهی به مواضع امروز پاره‌ای از آیت‌الله‌های مفت‌خور حوزه علمیه قم در واکنش به عصیان آهو دریایی و مقایسه واکنش آنان با اقدام اعتراضی ویدا موجد، به روشنی تفاوت این دو بازه زمانی را در نوع واکنش مسئولان حوزه علمیه قم بازتاب داده است.

مکارم شیرازی که روزگاری با بیرون آمدن یک تاروی موی زنان عربده می‌کشید و با هر حرکت زنان در برداشتن روسری، فریاد «وا سلامی» سر می‌داد، اکنون در واکنش به عصیان آهو دریایی علیه حجاب اجباری و تأثیرات اجتماعی آن در گسترش اعتراضاتی از این دست، ضمن ابراز «نراحتی» از اتفاق رخ داده در دانشگاه علوم و تحقیقات، «حل مسئله حجاب را از طریق روش‌های صحیح، قابل اجرا» دانسته است.

واکنش متفاوت مسئولان حکومتی و بعضی از آیت‌الله‌های قم تأکیدی بر این واقعیت است که جمهوری اسلامی در تحمیل حجاب اجباری بر زنان شکست خورده است و زنان با اقتداری فزونتر از پیش جمهوری اسلامی را به چالش گرفته‌اند.

## تواب‌سازی و ارعاب، هدف «کلینیک ترک بی‌حجابی» است

بیش از چهل سال است که جمهوری اسلامی به شیوه‌های گوناگون می‌کوشد زنان ایران را به رعایت حجاب اجباری وادارد. در برابر بیش از چهل سال است که توده عظیمی از زنان ایران علیه این خواست رژیم مقاومت می‌کنند. اعتراض زنان علیه حجاب اجباری از همان روزهای نخستینی آغاز شد که خمینی فرمان حجاب را صادر کرد. با وجود فشارها و آزارها، بگير و ببندها قوانین و مقررات زن‌ستیزانه رژیم جمهوری اسلامی هیچ‌گاه موفق نشد، به تمامی زنان را در حجاب مطلوب خود به بند کشاند. طی این مدت، رژیم قوانین، مقررات و طرح‌های گوناگونی را برای حقنه حجاب اجباری به زنان تصویب کرده و به اجرا درآورد؛ هزینه‌های هنگفتی صرف کرد؛ برای «فرهنگ‌سازی» حجاب اجباری تمام توان خود را به کار برد، از دبستان تا دانشگاه و در تمامی مراکز آموزشی، همگام با سخت‌گیری در رعایت حجاب، کوشید کودکان و نوجوانان را مغزشویی کند؛ به تبلیغات وسیع در رسانه‌های دولتی دست زد، حتا خیابان‌ها را با پوسترها و نقاشی‌های دیواری مبلغ حجاب پوشاند. همگام با آن، از برپایی گشت‌های گوناگون، بگير و ببند، آزارهای خیابانی، اسیدپاشی، مسموم‌سازی، وضع جریمه و شلاق و زندان دریغ نکرد، اما هیچ‌یک کارساز نشد. در نتیجه، سال‌ها بعد، واژه «بدحجابی» اختراع شد و با مذمت این پدیده، جنگ با زنان «بدحجاب» شدت گرفت. لیکن، دبری نیابید که بیهودگی این تلاش‌ها نیز خودنمایی کرد. در اعتراضات توده‌ای سال‌های گذشته، زنان با برچوب کردن روسری‌های خود، با سوزندان آن‌ها، اعتراض به حجاب اجباری را به نمایش گذاشتند. در نهایت، در جنبش «زن، زندگی، آزادی» زنان پرده‌ها را دریدند و بسیاری، بی‌حجاب به خیابان‌ها آمدند. با وجود سرکوب وحشیانه این جنبش، اما، زنان برای احقاق حق خود پایداری کردند. اکنون کار به جایی کشیده است که حتا سران و مقامات سابقاً مدافع حجاب اجباری تسلیم شده و به بیهودگی روش‌های سرکوب‌گرانه پی برده‌اند و از لزوم «فرهنگ‌سازی حجاب اجباری» سخن می‌گویند. گویا در چهل سال گذشته در «فرهنگ‌سازی» قوانین شرعی و زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی نقصان و کمبودی وجود داشته است.

گرچه مجموعه قوانین و مقررات زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی، زندگی توده‌های زنان ایران را در بسیاری از جنبه‌ها تنگ و دشوار ساخته است، اما حجاب، ویژگی خاصی دارد. این ویژگی در واقع، نمایش آشکار عصیان و ستیز زنان علیه جمهوری اسلامی در سطح جامعه است. از همین رو، بسیاری از مقامات رژیم بی‌حجابی را «حرام شرعی و سیاسی» می‌نامند و عدم رعایت حجاب را به مسئله‌ای «امنیتی» بدل کرده‌اند. با وجود این، پدیده بی‌حجابی در جامعه رو به گسترش است. یکی از آخرین دسیسه‌های رژیم برای مقابله با زنان، اعلام ایجاد «کلینیک ترک حجاب» یا «کلینیک زیبایی اجتماعی» است. سردمداران رژیم با استفاده از واژه «کلینیک» درصددند چنین تلقین کنند که مبارزه با حجاب اجباری که از آزادی‌خواهی و حق‌طلبی زنان برمی‌خیزد، یک اختلال روانی و نیازمند «درمان» است. سوء استفاده سیاسی از روان‌پزشکی سابقه‌ای دیرینه دارد. در بسیاری از کشورهای اروپایی، در سالیان پیش، زنان نامنطبق با هنجارهای اجتماعی، هم‌جنس‌گرایان و حتا بسیاری از چالش‌گران نظام حاکم، به عنوان بیمار روانی معرفی شده و در مراکز به اصطلاح درمانی تحت فشارها و شکنجه‌های گوناگون جسمی و روانی قرار می‌گرفتند. سال‌ها بعد، در پی مبارزات گوناگون و پذیرش «کثرت‌گرایی» اجتماعی بود که این روش‌ها در اروپا منسوخ شد و نتایج فاجعه‌بار آن نزد افکار عمومی آشکار گردید. اکنون نیز سران رژیم با اختراع این واژه، می‌کوشند چهره سرکوب‌گریان زنان را نمان سازند و به آن ظاهری فریبنده دهند. در این میان، روان‌شناسان گوناگونی به این واژه و ایجاد «کلینیک ترک حجاب» اعتراض کرده‌اند. حتا «انجمن روانشناسی» و «انجمن علمی روان‌درمانی» در بیانیه‌ای مشترک نوشته‌اند: «داشتن یا نداشتن حجاب پدیده‌ای اجتماعی و فرهنگی است و نه یک بیماری که نیاز به درمان داشته باشد. استفاده از واژه‌های «کلینیک» و «ترک»، به طور ضمنی «حجاب متفاوت از قوانین کشور» را به عنوان یک اختلال یا بیماری معرفی می‌کند که از نظر علمی کاملاً مطرود و مصداق بارزی از سوءاستفاده از روانشناسی و روانپزشکی است.» انجمن روان‌شناسی نیز پیش از این بارها در جریان اعتراضات سراسری به سوءاستفاده از علم روان‌شناسی در سرکوب معترضان اعتراض کرده بود.

گفته می‌شود پشت این طرح، فردی به نام «مهری دارستانی» قرار دارد. پیش‌تر، از این فرد به عنوان «مسئول زنان معاونت فرهنگی سپاه» و «پژوهشگر حوزه زنان و مدرس حوزه علمیه» نام برده می‌شد. دارستانی، اکنون، رئیس اداره زنان ستاد امر به معروف، از حامیان سعید جلیلی و از نزدیکان یکی از وزرای کابینه ابراهیم رئیسی و از مدافعان تجاوز به کودکان معروف به «کودک‌همسری» است.

ستاد امر به معروف در سال ۱۳۷۲ تأسیس شد. در سال ۱۴۰۳، بودجه این ستاد با افزایشی ۱۲۵ درصدی به ۳۶۶ میلیون تومان رسیده است. این توطئه عیان علیه زنان از همین ابتدا چندان بی‌آبروست که دارستانی هنوز نامی از سایر مقامات حامی این طرح نبرده است. سخنگوی کابینه پزشک‌های نیز مدعی است: «دولت از مسئله اطلاعی ندارد.» این در حالی است که ۲۵۵ میلیارد تومان از بودجه سال جاری دولت به «کلینیک ترک بی‌حجابی» اختصاص یافته است.

اولین بار نیست که رژیم به مخالفان خود، انگ «بیماری روانی» می‌زند. در خیزش «زن، زندگی، آزادی» زنان بسیاری دستگیر شدند. تعدادی از آنان به تیمارستان‌ها اعزام شدند، از جمله منصوره «شروینا» بشاورد. او پس از رهایی از تجربیات هولناک خود در بازداشتگاه وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه و پس از آن در تیمارستان امین‌آباد گفته است. آنچه در گفته‌های وی مشترک است: ضرب و شتم، شکنجه، فشار روانی و قرص‌های روان‌گردانی است که موجب

فراموشی‌های موقت می‌شدند. از آخرین نمونه‌ها نیز «آهو دریایی» است که پس از دستگیری به بیمارستان روانی انتقال داده شد. پیش از این، نیز، بسیاری از زندانیان سیاسی «بیمار روانی» خوانده شده و به تیمارستان‌ها یا مراکز روان‌درمانی اعزام شده‌اند. تنی چند نیز در این راه جان باخته‌اند یا سلامت جسمی و روانی‌شان به مخاطره افکنده شده است. اخیراً نیز گزارش‌های متعددی از انتقال زندانیان سیاسی به مراکز روان‌درمانی جهت اعمال فشار و اعتراف‌گیری منتشر شده است. هدف رژیم از انگ «مجنون‌انگاری» و «روان‌پریشی»، بی‌اعتبارسازی مخالفان و به تسلیم‌وآداری آنان است. به ادعای دارستانی، دلیل تأسیس این مرکز «مراجعات مکرر صورت پذیرفته به ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان تهران از سوی خانواده‌ها و بانوان و دختران تهرانی مبنی بر وجود فشارهای محیطی و سایر عوامل منجر به اجبار انتخاب پوشش خارج از حدود حجاب شرعی» است. در بخشی از نتایج منتشره پس از پیمایش ملی «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» در پاییز ۱۴۰۲، آمده است که ۳۸ درصد شرکت‌کنندگان اساساً مشکلی با بی‌حجابی زنان ندارند، ۴۶ درصد گفته‌اند هرچند مخالف بی‌حجابی هستند، کاری با بی‌حجابی دیگران ندارند. در مقایسه این آمار با نتایج پیمایش سال ۱۳۹۴، تعداد افرادی که با پوشش اختیاری زنان مشکلی ندارند، رشدی سه و نیم برابری را نشان می‌دهد. در تصاویر و ویدئوهای منتشره در رسانه‌های اجتماعی نیز شاهدیم رهگذاران عادی با بی‌حجابی زنان مشکلی ندارند. پس ادعای «مراجعه و درخواست خانواده‌ها و بانوان و دختران تهرانی به ستاد امر به معروف»، بی‌پایه است. در مورد فشارهای محیطی و سایر عوامل منجر به انتخاب پوشش خارج از حدود حجاب شرعی نیز واقعیت آشکارتر از آن است که نیازی به تأکید و اثبات داشته باشد. در واقع، فشارهای محیطی روندی خلاف این جریان را می‌پیمایند. تمام توان تبلیغاتی و فرهنگی و نهادها و نیروهای سرکوب، مروج حجاب اجباری است. در واقع، این زنان بی‌حجاب هستند که گاهی بر اثر هراس، تحت فشار خانواده‌ها قرار دارند؛ هدف آزار و اذیت‌های خیابانی مزدوران و هواداران رژیم قرار می‌گیرند یا با ضرب و شتم و دستگیری توسط نیروهای سرکوبگر رژیم مواجه هستند. از سخنان دارستانی چنین برمی‌آید که ظاهراً کسی را به اجبار به این کلینیک‌ها نمی‌برند، اما میرشمسی، معاون امور اجتماعی و فرهنگی ستاد امر به معروف این موضوع را رد کرده و گفته است: «به قضات پیشنهاد دادیم که حضور در محافل ترک بی‌حجابی به نوعی حکم جایگزین جریمه برای کشف حجاب در نظر گرفته شود.» گفته می‌شود یکی از نهادهای حامی این طرح نیز قوه قضاییه است. «محافل» واژه دیگریست که گویا پس از اعتراض‌ها به جای «کلینیک» برای این مراکز «ترمان ترک حجاب» به کار برده می‌شود.

باری، این طرح، در واقع از دسیسه‌های جدید جمهوری اسلامی علیه مخالفان و معترضان نیست. در دهه‌های شصت، علاوه بر شکنجه و فشارهای جسمی، از فشارهای روانی برای در هم شکستن مقاومت زندانیان سیاسی و «تواب‌سازی» بهره گرفته می‌شد. هرچند در آن زمان نیز در میان هزاران زندانی سیاسی، معدودی به تسلیم درآمدند و به «تواب» و عوامل رژیم در زندان‌ها بدل گشتند. اگر آن زمان، طرح «تواب‌سازی» در زندان‌ها و به دور از چشم همگان انجام می‌شد، اکنون بی‌شرمی رژیم به جایی رسیده است که در نظر دارد پدیده «تواب‌سازی» را علنی و در مورد میلیون‌ها زن ایرانی به کار گیرد. مصداق آن نیز، جزئیات این طرح است. بنا به بیانیه ستاد امر به معروف، قرار است «آمران به معروف و ناهیان از منکر، به صورت داوطلبانه و جهادی برای گفت‌وگو و پاسخ به سؤالات و راهنمایی افراد درگیر با پدیده بدپوششی در اماکن متعدد به ویژه برخی بوستان‌های شهری» حضور یابند. گذشته از آن در «محافل ترک بی‌حجابی» قرار است «زنان و دخترانی که در گذشته، خود بی‌حجابی و بدپوششی را تجربه نموده و دچار آسیب‌های روحی و جسمی گردیده بودند و امروزه خود را به زینت حجاب آراسته‌اند، به آگاهی‌بخشی و انتقال تجربیات خود» بپردازند. به این ترتیب، بعید نیست چندی دیگر، این «توابان محجبه» در رسانه‌های دولتی حضور یابند و به «اعتراف» علیه گذشته خود بپردازند. یکی از اهداف پخش «اعترافات» تلویزیونی توأبیین در زندان‌ها و در رسانه‌های عمومی در جمهوری اسلامی، همواره، گسترش ارباب بوده است. پدیده «تواب‌سازی» در شرایط سخت زندان‌های ایران در دهه‌های گذشته، کارساز نبوده و نتایج ناچیزی نصیب رژیم کرده بود. حتا می‌توان به جرأت مدعی شد که روحیه مبارزه‌جویی و مقاومت در میان زندانیان سیاسی را تقویت کرده بود. در جامعه کنونی ایران، نیز، با توجه به روند آگاهی رو به گسترش در میان توده‌های زنان و با توجه به روحیه رزم‌جویی زنان از هم‌اکنون پیش‌بینی بی‌ثمری این شیوه به سهولت میسر است. از همه چیز مهم‌تر، اگر «روان‌درمانی» یا به اصطلاح دقیق‌تر، شکنجه‌های روانی می‌توانست آزادی‌خواهی و

حقوق‌طلبی را ریشه‌کن سازد، بسیاری از حکومت‌های دیکتاتور و مستبد امروزه همچنان در قدرت می‌بودند.

لیکن باید هشیار بود. عواقب این طرح برای همان تعداد از زنانی که گرفتار چنین دسیسه‌هایی می‌شوند، می‌تواند فاجعه‌بار باشد. بنابراین، باید به هر روش ممکن با این توطئه رژیم علیه زنان مقابله کرد. حمایت روانی و اجتماعی از زنان بی‌حجاب از ابتدایی‌ترین وظایف هر نیروی مترقی و آزادی‌طلب است. مبارزه زنان علیه رژیم بخشی از مبارزه کارگران و زحمتکشان علیه جنایت جمهوری اسلامی است. زنان آگاه ایران می‌دانند که مبارزه برای نیل به اهداف آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه خود، جدا از مبارزات سایر اقشار زحمتکش و طبقه کارگر ایران علیه سلطه رژیم جمهوری اسلامی نیست. تنها برافتادن این رژیم و برقراری حکومت شورایی برخاسته از اراده کارگران و زحمتکشان است که می‌تواند به رهایی از ستم‌های جمهوری اسلامی، کار، نان و آزادی بی‌انجامد.

## نهادینه شدن خشونت علیه زنان در جمهوری اسلامی!

مبارزه با خشونت علیه زنان دهه‌هاست که در نتیجه مبارزات زنان، نیروهای مترقی و پیشرو جهان به موضوعی عاجل و ضروری در دستور کار سازمان‌ها و گروه‌های مدافع زنان قرار گرفته است. خشونت چند بعدی و جان سخت که به اشکال مختلف سرباز می‌کند و به درجات مختلف گسترش می‌یابد. خشونت که ریشه در ساختار تبعیض آمیز جامعه طبقاتی و بویژه نظام سرمایه داری دارد. با این وجود مبارزات زنان به کسب دستاوردهایی منجر شده که به موجب آنها برخی کشورها ناچار به پذیرش توافقاتی شده‌اند تا اقداماتی برای پایان دادن به خشونت علیه زنان در دستور کار خود بگذارند ولو در ابعادی محدود و بدون پرداختن به ریشه‌های اصلی این خشونت چند بعدی.

در واقع از سال ۱۹۹۹ که سازمان ملل روزی را برای منع خشونت علیه زنان اعلام کرد، تکیه عمده بر خشونت در نهاد خانواده و در روابط فامیلی گذاشته شد و هر جا صحبت از خشونت علیه زنان به میان می‌آید عمدتاً اشاره به زن کشی و یا همان واژه انگلیسی «فمسید» و قتل زنان توسط اقوام و خویشاوندان است و سایر موارد خشونت علیه زنان از جمله خشونت و تجاوز به زنان در جریان جنگ‌ها توسط نیروهای نظامی دولتها، خشونت و ضرب و شتم و حتی قتل زنان در محیط کار و کارخانه‌ها و خشونت و شکنجه و سرکوب زنان سیاسی را نیز شامل نمی‌شود. از همین روست که در بررسی آماری این معضل و آماري که هر ساله و در آستانه روز ۲۵ نوامبر منتشر می‌شوند، این نکته را باید مدنظر داشت که آمار به هیچ وجه بیانگر ابعاد و عمق زن کشی به عنوان اوج خشونت علیه زنان نیست. به طور مثال طبق جدیدترین آمار ارائه شده از سوی سازمان ملل، در سال ۲۰۲۳ در هر ده دقیقه یک زن در گوشه‌ای از جهان به قتل رسیده است. همین گزارش متذکر شده است که آمار ارائه شده، با آمار واقعی فاصله دارد چرا که بسیاری از موارد زن کشی اساساً به آمار راه پیدا نمی‌کنند و از طرف دیگر جای آمار زن کشی در بسیاری کشورها از جمله ایران در این گزارش خالی است.

با این وجود، دست‌آوردهای مبارزاتی موجب شده است که پدیده زن کشی و کلیه اشکال خشونت علیه زنان در بسیاری از کشورها به عنوان امری تقبیح شده و ناهنجار و نامتعارف شناخته شود و دولتها را موظف کند تا حداقل در زمینه حقوقی به تصویب قوانینی دست بزنند. با این که سیستم قضائی در جامعه سرمایه داری، نه عدالت محور که تضمین کننده حقوق و منافع طبقه حاکم است، با این حال، وجود یک چارچوب قانونی ولو محدود که در آن خشونت علیه زنان تقبیح می‌شود، م تواند تا درجاتی مانع از بروز و تکرار این فجایع در جامعه شود.

در عین حال باید توجه داشت که طی ۲۵ سالی که از اعلام روز ۲۵ نوامبر به عنوان روز منع خشونت علیه زنان می‌گذرد، جامعه سرمایه داری با بحران‌های پیاپی و لاینحل اقتصادی و سیاسی روبرو بوده است که تأثیرات شگرفی بر توافقات حاصله در زمینه برخورد با خشونت علیه زنان داشته است. کاهش و قطع بودجه‌های لازم برای مبارزه با خشونت علیه زنان، بسیاری از توافقات را در سطح حرف و وعده باقی گذاشته است. از طرف دیگر با روی کار آمدن گرایش‌های دست راستی و افراطی و شبه فاشیستی، زن ستیزی و خشونت کلامی و جنسی علیه زنان گسترش بیشتری یافته و نیروهای مرتجع قدرت بیشتری یافته‌اند و در صددانند دستاوردهای مبارزاتی زنان را به یغما ببرند.

در سوی دیگر، کشورهایی هستند که نه تنها به توافقات نیم بند فوق تن نداده‌اند، بلکه با تمام قوا در جهت گسترش، تشویق و تشجیع خشونت علیه زنان گام بر می‌دارند و این خشونت را در قوانین و مقررات و در کل جامعه نهادینه می‌کنند، فرهنگ (در واقع بی فرهنگی) متناسب با آن را در جامعه اشاعه می‌دهند و دستگاه عریض و طویل دولتی را نیز برای اعمال خشونت علیه زنان به کار می‌اندازند و هر روز بر دامنه و ابعاد آن نیز می‌افزایند. جمهوری اسلامی ایران یکی از این نمونه‌هاست. خشونت علیه زنان در ایران طی دهه‌های گذشته به «نرم» تبدیل شده است.

تنها کافی است نگاهی به سرتیتر اخبار و گزارشات مربوط به زن کشی و وقوع پرتکرار آن بیندازیم تا نقش جمهوری اسلامی در گسترش و نهادینه کردن خشونت علیه زنان را دریابیم. نهادها و ارگان‌های رنگارنگ سرکوب با تزریق بودجه‌های میلیاردی، خشونت علیه زنان در خیابان‌ها، محیط کار و زندان‌ها را گسترش می‌دهند. با کاهش سن ازدواج برای کودکان دختر ۱۳ ساله، مجوز خشونت مادام العمر علیه زن را صادر می‌کنند. در زندان‌ها با خشونت فیزیکی و جنسی به جان زندانیان زن می‌افتند. اگر در کشورها دیگر، ارتش در دوران جنگ و در جبهه‌های جنگ به سلاح تجاوز و خشونت علیه زنان متوسل می‌شود، در ایران نیروهای سپاه و نظامی در روز روشن در خیابان‌ها و معابر به چشم زنان شلیک می‌کنند، در زندان‌ها به آنها تجاوز می‌کنند. اگر در گوشه دیگری از جهان، زنی را در خفا می‌کشند و آلت قتاله را مخفی می‌کنند تا ردی از جنایت بر جا نماند و دستگیر و زندانی نشود، در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی قاتل با افتخار سینه سپر می‌کند و با داس و بیل و تبر و دمیل آغشته به خون، در خیابان‌ها به راه می‌افتد چرا که می‌داند قوانین شرعی، پشت و پناهش است. در یکی از نمونه‌های متعدد زن کشی در هفته‌های اخیر، یکی از مجرمین به صراحت اعلام کرده است که در پناه قوانین جمهوری اسلامی بعد از چند صبحی از زندان آزاد خواهد شد. در نمونه دیگری، مجرم یک وکیل دادگستری بوده که به خوبی با قوانین جزائی و شرعی کشور آشنائی داشته است.

آمار زن کشی در ایران رو به گسترش است. به گزارش روزنامه اعتماد در سه ماه اول سال ۱۴۰۲، حداقل تعداد ۸۵ زن در کشور به قتل رسیده‌اند.

این آمار تنها مشتی است از خروار! جای موارد متعددی که به دلایل مختلف فرهنگی و اجتماعی از جمله نبود مکانیزم‌های مستقل تحقیق و بررسی در آمار منظور نشده‌اند، خالی است. سرکوب و قلع و قمع فعالین زنان که در زمینه مبارزه با خشونت علیه زنان فعالیت می‌کردند و به تحقیقات میدانی می‌پرداختند، نیز در وجود این خلاء آماری بی‌تأثیر نیست. خشونت علیه زنان، چند بعدی و جان‌سخت و در بسیاری موارد نامرئی نگاه داشته می‌شوند. اختاپوسی است که در تار و پود جامعه طبقاتی ریشه دوانده و جا خوش کرده است. خشونت علیه زنان، مشارکت، شکوفائی و زندگی آزاد و عاری از ستم و تبعیض را از زنان سلب می‌کند. این چرخه خشونت در نقطه اوجش، حتی زنان را از زندگی ساقط می‌کند. نمی‌توان به این خشونت پایان داد مگر آن که به شیوه‌ای بنیادی و ساختاری ریشه‌ها و علل اصلی بروز آن را از بین برد.

کار شماره ۱۰۹۷ - سال چهل و شش - ۵ آذر ۱۴۰۳

## جرم‌انگاری آزادی انتخاب پوشش زنان: قانونی از سر استیصال!

لایحه حجاب که طی سال‌های گذشته بارها از مجلس به شورای نگهبان و یا برعکس پاس داده می‌شد، سرانجام تصویب شد و قرار است اواخر آذرماه سال جاری برای اجرا ابلاغ شود.

این قانون در شرایطی تصویب شد که جمهوری اسلامی نه تنها در داخل با بحران‌های ساختاری و عدیده مواجه است، بلکه در خاورمیانه هر روز بخش وسیعتری از نیروهای نیابتی‌اش را از دست می‌دهد. از ترور رهبران حماس (در داخل و خارج از ایران) گرفته تا ضربات مکرر بر پیکر حزب الله لبنان و تا جدیدترین مورد در سوریه که به تازگی مار شدن نیروهای طرفدار جمهوری اسلامی و سقوط رژیم بشار اسد انجامید. با این وجود جمهوری اسلامی تلاش دارد با سلیبی هم که شده صورت خود را سرخ نگاه دارد و چنان صحنه آرائی کند که گویا کنترل اوضاع را در دست دارد. قانون موسوم به «حمایت از خانواده از طریق ترویج فرهنگ عفاف و حجاب» (از این پس قانون حجاب و عفاف) یکی از این تلاش‌هاست.

در واقع قانون ۷۴ ماده‌ای موسوم به «حجاب و عفاف»، اعلام جنگ وسیع و همه‌جانبه‌ای علیه زنان و نمادی است از سلب همه‌جانبه حقوق اولیه و فردی حداقل از نیمی از جامعه. این قانون قرار است روز ۲۳ آذر جهت اجرا ابلاغ شود. مقاومت و مبارزه علیه حجاب اجباری و انتخاب پوشش و دست رد زدن به مظهر تحقیر و بندگی زنان، در این قانون به عنوان «جنایت» تلقی شده و بر همین مبنا با مجموعه‌ای از مجازات‌ها، ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های گسترده همراه شده است.

این مجازات‌ها و محدودیت‌ها کدام‌اند؟ مجازات‌ها در این قانون شامل جریمه‌های نقدی، حبس، ممنوعیت خروج از کشور، محدودیت در استخدام و اشتغال برای زنانی که پوشش اختیاری برگزیده‌اند، می‌باشد. جریمه‌های نقدی در بسیاری موارد از حقوق ماهانه کارگران و افسران زحمتکش بیشتر است. همچنین دختران زیر ۱۸ سال نیز مشمول تبعات این قانون و موارد تنبیهی و مجازات‌های آن خواهند شد. روی دیگر سکه، تشویق و پاداش نیروهای سرکوب است. طبق این قانون نیروهای مزدوری که برای مقابله با زنان به خیابان‌ها گسیل می‌شوند از امتیازات مالی و اقدامات حفاظتی برخوردار می‌شوند. کسبه و واردکنندگان پارچه چادری - که عمدتاً از اعوان و انصار مقامات حکومت‌اند- از اعتبارات مالی برای ترویج حجاب اجباری برخوردار می‌شوند. در این قانون حتی به لباس عروسک‌ها و مجسمه‌ها نیز رحم نشده و دفتر و دستکی هم بر پوشش اسلامی عروسک‌ها و سایر اسباب بازی‌های کودکان نظارت خواهد داشت.

لشگری از وزارتخانه‌ها، نهادهای سرکوب و تبلیغاتی رژیم به صف شده‌اند تا مفاد آن را به مرحله اجرا در آورند. در مجموع به ۱۴ وزارتخانه، نهاد سرکوب و تبلیغاتی رژیم سهمی در اجرائی کردن این قانون داده شده است که عبارتند از: وزارت کشور، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت ورزش و جوانان، وزارت صنعت، وزارت امور اقتصادی و دارایی، پزشکی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، وزارت ورزش و جوانان، وزارت صنعت، وزارت امور اقتصادی و دارایی، سازمان صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری، فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی، بسیج مستضعفین و قوه قضائیه. علاوه بر این برای جنگی تمام عیار علیه زنان، از مکانیزم به جان هم انداختن شهروندان از طریق خبرچینی و گزارش نحوه پوشش زنان به نهادهای سرکوب، به کارگیری (برخی) اتباع خارجی- اتباع خارجی حامی و مزدور جمهوری اسلامی- برای امر و نهی کردن و مقابله با زنان در خیابانها و معابر عمومی نیز استفاده شده است. سامانه‌های دیجیتالی نیز راه اندازی شده‌اند که ماموران و مزدوران را برای شناسایی و پیگرد زنان و دستگیری آنها یاری می‌کنند.

همانگونه که اشاره شد تصویب این قانون در شرایطی صورت گرفت که جمهوری اسلامی در داخل و خارج با شکست‌های هر چه بیشتری مواجه است. این قانون مجموعه‌ای است از تبعیضات سیستماتیک که جمهوری اسلامی از بدو روی کار آمدن خود علیه زنان اعمال کرده است. تبلیغات مداوم و شبانه روزی و تلاش برای شستشوی مغزی افکار عمومی نه تنها طی این دهه‌ها موفقیتی در بر نداشته است، بلکه اساساً موجب شده که بازوهای تبلیغاتی رژیم را روز به روز بی‌اثرتر کند. تحقیر و سرکوب عنان گسیخته علیه زنان نه تنها موفقیتی برای سیاست‌های زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی در بر نداشته، بلکه برعکس به مبارزه‌ای گسترده، شجاعانه همراه با جانفشانی منجر شد. مبارزاتی که در شهریور ۱۴۰۱، حجاب اجباری به عنوان سمبل تحقیر و تحمیل و زور را در شعله‌های آتش خاکستر کرد. نه تنها زنان که نسلی از مردان آزاده و برابری طلب، در کنار زنان به مبارزه برخاسته‌اند. از آن زمان تا کنون، ورق برگشته است. دوران قدرقدرتی ارادل و اوباش در خیابانها به پایان رسیده است. بارها دیده‌ایم که چگونه نیروهای گشت ارشاد از ترس و هراس از مقاومت و اعتراض زنان و عابرین، فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند. بی‌جهت نیست در «قانون حجاب و عفاف» از حفاظت این نیروها نام برده می‌شود و بی‌جهت نیست که برای مقابله با زنان در خیابانها، اتباع خارجی به میدان فراخوانده می‌شوند.

آیا این قانون پس از ابلاغ برای اجرا عملی خواهد شد؟ پاسخ منفی است. اعتراضات وسیع و گسترده شهریور ۱۴۰۱ که با جانفشانی‌های چشمگیر زنان همراه بود، شرایطی را بوجود آورده که پرونده حجاب اجباری به شکل سابق بسته شده است. زنانی که به حجاب اجباری نه گفته‌اند، در شهرهای مختلف و بدرجات مختلف، چهره شهرها را تغییر داده‌اند.

این قانون سرکوبگرانه و تحقیر آمیز که زنان را به عنوان یک «جنایتکار» معرفی کرده، در واقع واکنش هیستریک حکومتی است سیلی خورده و رو به مرگ.

در این گیر و دار، البته هستند افراد و جریاناتی که خود زمانی از معماران و پایه ریزان حجاب اجباری بوده‌اند و هم اکنون در هراس از گسترش اعتراضات و برافتادن حکومت، نسبت به تبعات این قانون هشدار می‌دهند. هشدارها و انتقادهای امروز این افراد و جریانات البته نه از زاویه برسمیت شناختن حقوق اولیه و پایه‌ای زنان، بلکه از هراس سرنگونی حکومتی است که خود در تحکیم اش نقش داشته و در تداومش نیز ذینفع‌اند.

در حالی که بالائی‌ها درباره این قانون و این و یا آن تبصره‌اش به چانه زنی مشغولند، در بدنه جامعه، مقاومت و مبارزه روزمره زنان علیه حجاب اجباری در جریان است. این قانون در صورت ابلاغ، شاید در کوتاه مدت بتواند موقتاً حواس افکار عمومی را از شکست‌های پیاپی جمهوری اسلامی در خاورمیانه پرت کند، اما همچون سایر قوانین و اقدامات سرکوبگرانه رژیم محتوم به شکست است. توده‌های مردم اگر دهه‌ها پیش در سکوت و خاموشی، نظاره گر حملات مزدوران علیه زنان در خیابان‌ها بودند، امروز از سد بی‌تفاوتی عبور کرده‌اند. از سوی دیگر زنانی که نتیجه و دست‌آورد مبارزات خود و جانفشانی‌های سایر زنان شجاع و جسور را در شهریور ۱۴۰۱ به چشم خود دیده و تجربه کرده‌اند، زنانی که قدر قدرتی نیروهای سرکوب را در هم شکستند و سمبل تحقیر و اجبار را به آتش کشیدند، با این قوانین قرون وسطایی نخ نما شده از میدان در نخواهند رفت. در نتیجه همین مبارزات است که امروز مطالبات زنان در اعتراضات و مطالبات سایر اقشار کارگر و زحمتکش نیز انعکاس می‌یابند. زنان در مبارزه علیه تبعیض و نابرابری (دیگر) تنها نیستند و در رزمی مشترک با کارگران و زحمتکشان به پیروزی خواهند رسید.

کار شماره ۱۰۹۹ - سال چهل و شش - ۱۹ آذر ۱۴۰۳

## وحشت خامنه‌ای از مبارزات زنان

مبارزات دلیرانه و روبه رشد زنان علیه حجاب اجباری به کابوسی پایان‌ناپذیر برای خامنه‌ای و نظام جمهوری اسلامی تبدیل شده است. این کابوس و برآشفتگی را در تمام سخنرانی‌های خامنه‌ای و هر آن کجا که نامی از زنان در میان باشد، به عینه می‌توان دید و شنید. مبارزات بی وقفه زنان، از خودگذشتگی، پایداری و حضور پر رنگ خیابانی آنان در برخورداری از حق پوشش اختیاری، بویژه جانفشانی تحسین برانگیز آنان در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، نه فقط تأثیر شگرف و اعجاز‌انگیزی بر کل جامعه و مبارزات جاری توده‌های مردم ایران گذاشت، بلکه حاکمیت را نیز در تداوم تحمیل حجاب اجباری به درماندگی و استیصال کشانده است.

اینکه خامنه‌ای در هر مناسبت و دیداری - با بهانه یا بی بهانه - خشم خود را بر سر زنان دلاور ایران می‌ریزد و با زبانی تحقیرآمیز مبارزات سلحشورانه آنان را تحت عنوان «اغتشاش» به سخره می‌گیرد، ناشی از همین درماندگی او و نظام اسلامی در واکنش به روند روبه رشد مبارزات زنان است. استیصال و شکستی که هر بار با برآشفتگی بیشتر او در دیدارهای رسمی‌اش با گروه‌های مختلف حامیان حکومت، از جمله زنان بازتاب می‌یابد.

رهبر جمهوری اسلامی، همانند همه دیدارهای قبلی‌اش با زنان، روز سه‌شنبه ۲۷ آذر ۱۴۰۳ نیز به بهانه تولد فاطمه - دختر پیامبر اسلام - در دیدار با زنانی که رسانه‌های حکومتی آنان را «اقتدار مختلف بانوان» معرفی کردند، بخش اعظم سخنان خود را در وصف اهمیت زن در اسلام اختصاص داد. از ارزش زنان در اسلام گفت، موفقیت‌های جمهوری اسلامی را در اهمیت دادن به زنان برشمرد، از شکست «دشمنان» نظام در مواجهه با جمهوری اسلامی خیابانی و تا آنجا که برایش مقدور بود در مورد ارزش وجودی زنان در اسلام و جمهوری اسلامی گزافه‌گویی کرد. او به تاسی از اسلام و دستورات الهی - که نقش اجتماعی زنان را تا حد بودن در خانه و خانه‌داری تقلیل داده است - از زنان حاضر در این دیدار خواست به «مراقبت از خانواده در فضای مجازی»، «افزایش جمعیت» و «تسهیل‌گری در امر ازدواج» توجه جدی داشته باشند.

رهبر جمهوری اسلامی، همزمان با ترویج آشکار خانه نشینی زنان، مدعی شد که از دیدگاه اسلام، زن و مرد در خانواده [نه در اجتماع] «حقوق یکسان» دارند، اما «اسلام زن را همچون گلی می‌داند که باید از طراوت و عطر او در خانواده مراقبت و استفاده کرد».

همه داستان‌سرایی‌ها، دروغ بافی‌ها و اراجیفی را که خامنه‌ای در وصف اهمیت زن در اسلام و جمهوری اسلامی بازگویی کرد، به واقع مقدمه‌ای برای سخنان بعدی او در تاختن به مبارزات شجاعانه زنان در نفی نابرابری و رفع ستم و تبعیضات جنسیتی تحمیل شده بر آنان در نظام جمهوری اسلامی بود. مبارزاتی که در جنبش انقلابی نیمه دوم ۱۴۰۱ تحت عنوان «زن، زندگی، آزادی» تجلی یافت و پس از آن بسان کابوسی ماندگار که در جسم و جان خامنه‌ای رخنه کرده است، او را بر آن داشته تا در هر مناسبتی زهر و خشم و نفرت خود را بر سر زنان مبارز ایران بریزد.

خامنه‌ای به شیوه مرسوم همیشگی برای اینکه راحت‌تر بتواند جنبش مبارزاتی زنان را به دشمنان فرضی جمهوری اسلامی نسبت دهد، ابتدا با تأکید بر شکست دشمن در بکارگیری شیوه‌های سخت افزاری گفت: «دشمنان نظام جمهوری اسلامی خیلی زود فهمیدند که با شیوه‌های سخت افزاری نمی‌شود انقلاب را شکست داد؛ رفتند سراغ شیوه‌های نرم افزاری. فهمیدند که با جنگ و بمباران و نیروهای فتنه‌گر و قومیت‌گرایی و اینجور چیزها نمی‌توانند ایران اسلامی را از پا در بیاورند، رفتند دنبال شیوه‌های نرم.»

رهبر جمهوری اسلامی با این مقدمه چینی، به یکباره تمام خشم و نفرت و استیصال درونی خود را نسبت به مبارزات دلاورانه زنان بیرون ریخت و در تخریب مبارزات آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه آنان گفت: «پشت شعارهای فمینیستی و آزادی و حقوق زنان، اهداف ضدانسانی و سیاسی نهفته است که برخی از آن‌ها مشخص است و برخی اهداف هم بعدها آشکار می‌شود.»

اینکه خامنه‌ای تا بدین حد از زنان شجاع و جنبش مبارزاتی آنان خشمگین است، اینکه خامنه‌ای بر بستر مبارزات روبه رشد زنان این چنین در چنبره کابوسی وحشتناک روزگار می‌گذراند، امری نیست که بر دیگران پوشیده باشد. وقوع جنبش بزرگ «زن، زندگی، آزادی» که تا آستانه سرنگونی جمهوری اسلامی پیش رفت، امر کوچکی نبود که پژواک آن به سادگی از ذهن و روان خامنه‌ای زده شود. حضور پر رنگ زنان در جنبش انقلابی ۱۴۰۱ و ضرباتی که این جنبش سراسری در عرصه داخلی و بین‌المللی بر پیکر نحیف جمهوری اسلامی وارد ساخت، آنچنان برای هیئت حاکمه سنگین و سخت بود، که تصور عروج دوباره یک چنین جنبشی - که محتملاً بزرگتر خواهد بود - خواب را از چشمان حاکمیت بر گرفته است. خامنه‌ای که تا پیش از جنبش «زن، زندگی، آزادی»، بخاطر بیرون آمدن یک تار موی زنان، فریاد و اسلاما سر می‌داد و نیروهای سرکوبگرش نیز بخاطر بدحجابی آمگشی می‌کردند، با عروج این جنبش، آنچنان هراسناک شد که عملاً بدحجابی زنان را از مقوله بی‌دینی و مخالفت با جمهوری اسلامی خارج کرد.

خامنه‌ای در تاریخ ۱۴ دیماه ۱۴۰۱ در دیدار با گروهی از زنان به اصطلاح فرهیخته و فعال حکومتی در یک عقب نشینی آشکار در مورد بدحجابی گفت: اگرچه «حجاب یک ضرورت شرعی و خدشه‌ناپذیر است؛ اما این ضرورت خدشه‌ناپذیر نباید موجب شود تا زنانی که قدری موهایشان بیرون و به تعبیر رایج بدحجاب و در واقع ضعیف‌الحجاب هستند، به بی‌دینی و ضد انقلاب متهم شوند.»

به واقع در اوج مبارزات زنان و در روزها و هفته‌هایی که جشن روسری سوزان در خیابان‌ها برقرار بود، امر «بدحجابی»، «کم حجابی» یا به تعبیر خامنه‌ای «ضعیف‌الحجابی» دیگر مسئله نظام نبود، بلکه آنچه برای خامنه‌ای و حاکمیت موضوعیت داشت، نه بدحجابی که مبارزات رو به رشد زنان در مسیر «کشف حجاب» و جانفشانی آنان در برخورداری از حق پوشش اختیاری و دیگر مطالبات زنان بود.

ادامه روند مبارزاتی زنان در امر پوشش اختیاری، اگرچه برای هیئت حاکم، غیر قابل تحمل بود، اما برای زنان مبارز ایران که با شهادتی کم نظیر از سد حجاب اجباری گذشته بودند به واقعیتی اجتناب ناپذیر در جامعه تبدیل شده بود. امری روزمره برای زنان که به رغم بگیر و ببند و تهدیدهای جانفرسای نیروهای امنیتی همچنان پیگیر و استوار با پوشش اختیاری در خیابان، اتوبوس، مترو و دیگر اماکن عمومی حضور می‌یافتند. ناگفته پیداست، ادامه این وضعیت آنچنان برای هیئت حاکمه سنگین و ناگوار بود که خامنه‌ای با اعلام اینکه کشف حجاب، حرام شرعی و حرام قانونی است، عملاً جنگ آشکار خیابانی را علیه زنان در دستور کار خود و دستگاه‌های سرکوب نظام قرار داد.

رهبان فاشیست جمهوری اسلامی که در مقابله با روند رو به رشد «کشف حجاب» در جامعه مستأصل شده بود، در پی فروکش کردن اعتراضات خیابانی جنبش «زن، زندگی، آزادی»، طی دیداری که روز ۱۵ فروردین ۱۴۰۲ با سران قوا و جمعی از مسئولان حکومتی داشت، حجاب اجباری را «محدودیت شرعی و قانونی» خواند و گفت: «کشف حجاب حرام شرعی و سیاسی است.»

با اعلام موضع خامنه‌ای علیه زنان، بلافاصله دو دستگاه آدمگشی قضایی و قانون‌گذاری مجلس ارتجاع اسلامی دست به کار شدند. تدوین لایحه موسوم به حجاب و عفاف از طرف قوه قضائیه و تصویب آن توسط نمایندگان مجلس ارتجاع، نخستین گام شتابان این دو قوه در پاسخ به دستور العمل خامنه‌ای بود. لایحه‌ای که بعد از رفت و برگشت‌های متعدد در دالان مجلس و شورای نگهبان، سرانجام تحت عنوان «حجاب و عفاف» به قانون سرکوب زنان و به طریق اولی به اعلان جنگ علنی نظام علیه عموم مردم ایران تبدیل شد.

حال در وضعیت کنونی، به رغم اینکه لایحه حجاب و عفاف به قانونی علیه زنان تبدیل شده است، اما به دلیل رشد مبارزات زنان، کارگران، بازنشستگان، معلمان و دیگر لایه‌های اجتماعی و نیز به لحاظ شکست‌های فاحشی که جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین‌المللی متحمل شده است، نحوه ابلاغ و چگونگی اجرای این به اصطلاح قانون دست‌پخت دو دستگاه قضایی و مقننه، عملاً به بحرانی در درون هیئت حاکمه تبدیل شده و بازتاب بیرونی یافته است.

بحران ابلاغ و اجرای قانون سرکوب زنان در درون جناح‌های حاکمیت و ترس از اجرای آن در جامعه تا بدانجا کشیده شده است که «شورای عالی امنیت ملی» جمهوری اسلامی به عنوان نهادی بالادست که مصوبات آن فقط با امضاء خامنه‌ای قابل اجرا است، طی ابلاغیه‌ای توقف اجرای این قانون فاشیستی و ضد زن را به دستگاه‌های ذیربط ابلاغ کرده است. ابلاغیه‌ای که خود، بحران دیگری را در درون جناح‌های رنگارنگ رژیم دامن زده است.

حال در چنین آشفته بازار و در میان انبوه آبر بحران‌های ناعلاجی که جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین‌المللی بدان گرفتار است، و زنان جامعه نیز به تاسی از شرایط موجود به مبارزاتشان در مسیر کشف حجاب و برخورداری از حق پوشش اختیاری شتاب بخشیده‌اند، دوباره کابوس روزهای پرتلاطم جنبش «زن، زندگی، آزادی» خواب خوش را از چشمان خامنه‌ای گرفته است.

اینکه خامنه‌ای در روز سه‌شنبه ۲۷ آذر ۱۴۰۳، در دیدار با زنان دست‌چین شده حامی حکومت به یکباره سر به صحرا می‌گذارد، و بدون اینکه نامی از مهسا (ژینا) امینی و نحوه کشته شدن او در بازداشت پلیس اخلاقی تهران ببرد، گفته است: «به بهانه دفاع از جامعه زنان و یک زن، در یک کشور اغتشاش راه می‌اندازند»، دقیقاً ناشی از همین وحشت و کینه و کابوس خامنه‌ای از جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» است.

به واقع مبارزات دلاورانه زنان در جنبش بزرگ نیمه دوم ۱۴۰۱، چنان ضربات هولناکی به جمهوری اسلامی وارد ساخت، که وحشت از شکل‌گیری جنبشی فراتر از آن روزها و ماه‌های شورانگیز مبارزاتی دو سال پیش، خامنه‌ای را بر آن داشته تا به رغم همه لافزنی‌ها، دروغبافی‌ها و خیالپردازی‌های همیشگی‌اش در نفی مبارزات زنان، شکست خود و نظام را در مقابل زنان به اعتراف بنشیند. خامنه‌ای که پیش این گفته بود حجاب «واجب شرعی، قانونی و سیاسی» است، اکنون با سرفکندگی دستور توقف اجرای آن را داده است. اینکه خامنه‌ای با سنگر گرفتن در پشت شورای به اصطلاح عالی امنیت ملی، موقتاً دستور توقف اجرای قانون به اصطلاح حجاب و عفاف را صادر کرده، ناشی از شرایط بحرانی نظام و وحشت او از شکل‌گیری جنبشی به مراتب بزرگتر از جنبش «زن، زندگی، آزادی» است. جنبشی سراسری، انقلابی و همه‌جانبه که هم‌اینک تمامی شرایط عینی وقوع آن فراهم است و راه را بر انقلاب اجتماعی خواهد گشود.

کار شماره ۱۱۰۱ - سال چهل و شش - ۳ دی ۱۴۰۳

## زنان خاورمیانه، پیشگامان مبارزه با ارتجاع اسلامی!

در جریان و در پی سقوط حکومت بشار اسد، صحنه‌های آشنائی در پهنه سیاسی سوریه آفریده شد و در معرض دید جهانیان قرار گرفت. صحنه‌هایی که در آن زنان این کشور در بسیاری از شهرها وسیعاً به خیابان‌ها آمده و نسبت به قدرت‌گیری جریانات مرتجع اسلامی و تبعات قدرت‌گیری آن‌ها برای زنان هشدار دادند. آن‌ها با حضور گسترده در خیابانها و برپائی تظاهرات‌های توده‌ای و حمل و فریاد شعارهایی از جمله «آزادی زن، آزادی جامعه»، «مادمکراسی می‌خواهیم، نه یک دولت دینی» و «ژن، ژیان، آزادی»، صحنه‌هایی را آفریدند که در جریان تظاهرات‌های زنان کشور علیه حجاب اجباری در اسفند ۵۷ و در جریان جنبش «ژن، زندگی، آزادی» ۱۴۰۱ شهرها و خیابان‌های ایران را به لرزه در آورده بود.

در سوریه نیز همچون ایران، زنان جزو اولین اقشاری بودند که در واکنش به قدرت‌گیری مرتجعین دگرپس‌یافته «تحریرالشام» به اعتراض برخاستند. در جریان ۱۱ روزی که سقوط حکومت بشار اسد رقم خورد، زنان با ابتکارات متعدد و متنوع، حضور و مشارکت سیاسی خود را به نمایش گذارند. طی هفته‌های اخیر و پس از سقوط حکومت دیکتاتوری بشار اسد، تجمعات و تظاهرات‌های وسیع و توده‌ای زنان در شهرهای دمشق، ادلب، حُصص، حَسکه و بسیاری از مناطق کردنشین مقدم بر هر چیز نشان از حضور فعال تشکل‌ها و سازمان‌های زنان در این کشور است که در لحظه مهم تاریخی برای حقوق و مطالبات خود بپاخاسته‌اند.

یکی دیگر از عوامل مهم مشارکت توده‌های وسیع زنان در سوریه، حضور زنان زحمتکشی است که بواسطه وضعیت اسفبار اقتصادی‌شان به این صفوف ملحق شده‌اند. سال‌ها جنگ و کشتار و سرکوب، به مرگ بسیاری از مردان (جوان) این کشور منجر شده و بار فلاکت اقتصادی ناشی از آن، بر دوش زنان افتاده است. طی سال‌های اخیر شمار زنان سرپرست خانواده در سوریه روز به روز افزایش یافته و به فقر (بیشتر) در میان زنان دامن زده است. طبق گزارش سال ۲۰۲۳ سازمان ملل، ۹ درصد از زنان سرپرست خانواده در کمپ‌های آوارگان در سراسر سوریه، قادر به تأمین نیازهای اولیه خود از قبیل غذا، آب و سرپناه نیستند. ۷۴ درصد از ۹ / ۵ میلیون نفری که به کمک‌های غذایی فوری نیازمندند، زنان و دختران هستند. حملات سیستماتیک به تأسیسات بهداشتی، دسترسی زنان به خدمات بهداشت باروری را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. سازمان ملل در همین گزارش افزوده است که حداقل ۷ میلیون نفر - عمدتاً زنان و دختران - نیازمند بر خورداری از خدمات بهداشتی و درمانی‌اند.

تجربه حکمرانی «تحریرالشام» در شهر ادلب و محدودیت‌هایی که این گروه ارتجاعی بر زنان تحمیل کرده بود نیز در به خیابان آمدن توده‌های وسیع زنان نقش موثری داشته است. «منال السخوی» روزنامه نگار زنی که سالها با اسم مستعار مقالات خود را منتشر می‌کرد، در گفتگو با «نیو انترناسیونالیست» تبعات حکمرانی «تحریرالشام» در ادلب بر زندگی زنان را چنین توصیف می‌کند: «تحریرالشام» از سال ۲۰۱۵ بر شهر ادلب، زادگاه من، حکمرانی کرده است. زنان در اینجا سال‌هاست که قوانینی مانند قوانین پوشش اجباری اسلامی شامل روسری برای پوشاندن مو و مانتوهای بلند و محدودیت‌هایی در مورد تردد آزادانه زنان را تجربه کرده و در بسیاری از موارد در برابر این شیوه‌های ارتجاعی مقاومت کرده‌اند. اما حالا سران این جریان ادعا می‌کنند که می‌خواهند سیاست معتدل‌تری را در پیش گیرند. ما زنان نباید به این چرخش سیاسی اعتماد کنیم.»

علاوه بر نیروها و سازمانهای سکولار و فمینیست در سوریه، سازمان‌های زنان کرد در «روژاوا» که از سال ۲۰۱۱ تا کنون در مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی و همچنین در خودگردانی منطقه‌ای، مشارکت فعال داشتند، با برخورداری از تشکل، انسجام و تجربه عملی فعالانه به میدان مبارزه سراسری آمده‌اند. آن‌ها در بیانیه‌ها و تجمعات خود، خواهان اتحاد بین زنان در سراسر سوریه علیه دشمن مشترک شده‌اند و گفته‌اند: اتحاد و پیوند صفوف مبارزاتی زنان در سوریه می‌تواند توازن قوا را به نفع نیروهای ترقیخواه برهم زند!

با وجود تداوم و گسترش این مبارزات، حملات و تعرضات گروه‌های به قدرت رسیده به حقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فردی زنان به اشکال مختلف در جریان است. یکی از این تعرضات، تعطیل رسانه‌های مستقل زنان است که برنامه‌های آنها در تلویزیون «ژن» در سلیمانیه پخش می‌شده است. سه سازمان و رسانه زنان که بطور رسمی ثبت شده بودند، سال‌ها در این زمین فعالیت می‌کردند. در اعتراض به این امر، روزنامه نگاران زن، سازمان‌های زنان و نهادهای مدافع آزادی بیان و مطبوعات سوریه اعتراضاتی در مناطق کردنشین برگزار کرده‌اند. از سوی دیگر اظهارات زن ستیزانه و ارتجاعی نمایندگان و سخنگویان «تحریرالشام» خشم و اعتراض بیشتر زنان و نیروهای مترقی حامی حقوق زنان را به همراه داشته است. سخنگوی دولت انتقالی سوریه گفته بود: «طبیعت زیستی و فیزیولوژیکی زنان آنها را برای برخی مشاغل دولتی ناتوان می‌سازد.»

زنان در سوریه بخوبی می‌دانند این جریانات مرتجع به محض قدرت‌گیری به قلع و قمع حقوق و آزادیهای زنان اقدام می‌کنند. تجربه بیش از چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی، درس‌های فراوانی برای زنان سکولار، مترقی و پیشرو خاورمیانه در بر داشته است. قدرت‌گیری جمهوری اسلامی در سال ۵۷ و حاکمیت یک دولت دینی، نه تنها در ایران بلکه در سایر کشورهای همسایه و منطقه نتایج و پیامدهای مستقیم و غیر مستقیمی بدنبال داشت. یکی از این نتایج، رشد

و گسترش نیروها، دستجات و گروه‌های ارتجاعی و زن ستیز در کشورهای افغانستان، عراق، سوریه، لبنان و یمن بود. گروه‌هایی که هر چه قدرتمندتر شدند، با نقض ابتدائی‌ترین حقوق زنان، تجاوز و کشتار و چپاول و آدم‌کشی، عرصه را بر زندگی دهها میلیون زن در خاورمیانه تنگتر و تنگتر کردند.

از همین رو مبارزات زنان خاورمیانه نیرو و حلقه مهمی در مبارزه علیه نیروهای مرتجع و اسلامگرا در منطقه است. مبارزاتی الهام‌بخش که به تقویت و گسترش جنبش‌های زنان در منطقه نیز خواهد انجامید. مبارزات و مقاومت زنان در ایران طی دهه‌های گذشته یک نمونه آن است که طی آن هم عملکرد زن ستیزانه و جنایتکارانه یک حکومت ارتجاعی دینی را در معرض دید جهانیان قرار داده و هم مقاومت و مبارزه زنان علیه آن را. زنان ایران نیز متقابلاً از مطالبات و تجارب مبارزاتی زنان در سایر مناطق خاورمیانه بی‌تأثیر نبوده‌اند. شعار «زن، زندگی، آزادی» که سال ۱۴۰۱ در سراسر ایران طنین افکن شد، شعاری بود که زنان گرد پیشتر از آن و در «روژاوا» فریاد زده بودند. زنان گرد سوریه این شعار سه وجهی را بعنوان آلترناتیوی مترقی در مقابل «پدرسالاری، سرکوب و استبداد» قرار داده و مطرح کردند. این شعار گرچه آن زمان در مناطق کردنشین سوریه محدود ماند و به شعاری سراسری در سوریه تبدیل نشد اما در ایران به پاس مبارزات سراسری، شجاعانه، جسورانه و وسیع زنان از کردستان تا تهران و بلوچستان، هم به یک شعار سراسری تبدیل شد و هم در سطح جهانی شناخته شد. زنان ایرانی با به آتش کشیدن حجاب اجباری در عمل نشان دادند که ناجی، خود آنها هستند و تکلیف‌شان را با همه گروه‌های اسلام‌گرا - هم اصلاح طلب و هم اصول‌گرا - یکسره کردند. تجارب منطقه‌ای حاکی از آن است که پیروزی پایدار مبارزات زنان در خاورمیانه علیه حکومت‌هایی چون جمهوری اسلامی، طالبان و دستجات مرتجعی چون داعش، القاعده، «تحریرالشام»، حزب الله و حماس در گرو پیوند و همگامی با کارگران و نیروها و اقشار مترقی، پیشرو و توده‌های زحمتکش علیه ارتجاع، تبعیض و نابرابری است.

کار شماره ۱۱۰۳ - سال چهل و شش - ۱۷ دی ۱۴۰۳

## شارلاتانیسم جمهوری اسلامی: گریز از حقیقت در مورد وضعیت زنان

محمدجواد ظریف، نماینده شارلاتانیسم سیاسی جمهوری اسلامی، بار دیگر در اجلاس داووس با ادعاهای دروغین خود تلاش کرد چهره‌ای بزک‌شده از وضعیت زنان در ایران را به نمایش بگذارد. او مدعی شد که «در خیابان‌های تهران، برخی زنان برخلاف قانون، حجاب خود را رعایت نمی‌کنند، اما حکومت تصمیم گرفته است آن‌ها را تحت فشار قرار ندهد و رئیس‌جمهور پزشکیان به وعده خود عمل کرده است.» این سخنان، چیزی جز پرده‌ای از دروغ و فریب برای لاپوشانی واقعیت تلخ سرکوب زنان در ایران نیست. همین یک جمله کافی‌ست تا نشان دهد ظریف و همپالگی‌هایش حق انتخاب پوشش زنان را به رسمیت نمی‌شناسند.

این اولین بار نیست که ظریف و دیگر مقامات جمهوری اسلامی تلاش کرده‌اند سیاست‌های زن‌ستیزانه رژیم را وارونه جلوه دهند. در حالی که زنان ایران با جنبشی گسترده علیه حجاب اجباری و تبعیض‌های سیستماتیک مبارزه می‌کنند، این ادعاها تنها تلاشی برای کاهش فشارهای بین‌المللی است.

از نخستین روزهای استقرار جمهوری اسلامی، زنان هدف مستقیم سیاست‌های ارتجاعی و سرکوبگرانه رژیم بوده‌اند. این رژیم ارتجاعی دینی همواره به‌طور سیستماتیک تلاش کرده تا زنان را از هرگونه نقش‌آفرینی مؤثر در جامعه بازدارد. تبعیض‌های حقوقی، حجاب اجباری، قوانین خانواده، محدودیت و ممنوعیت‌های گوناگون در عرصه‌های آموزشی و کاری و تلاش برای حذف زنان از عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، تنها بخشی از ابزارهای سیستماتیک سرکوبی است که رژیم برای مهار نیمی از جامعه به کار بسته است. ظریف و دیگر نمایندگان رژیم با این دروغ‌پردازی‌ها نمی‌توانند حقیقت را پنهان کنند. در شرایط کنونی، حتی کاهش فشارهای مستقیم بر زنان، نتیجه مقاومت و اعتراضات گسترده آن‌هاست، نه تغییر سیاست‌های رژیم.

ظریف در این شارلاتانیسم تنها نیست. بسیاری دیگر همچون او بارها کوشیده‌اند با سیاست‌های فریبکارانه، چهره‌ای متفاوت با واقعیت سرکوب زنان در ایران را به نمایش بگذارند، اما جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش «زن، زندگی، آزادی»، نقاب از چهره واقعی این رژیم برداشت. این جنبش، نماد اراده و عزم زنان برای مقابله با قوانین ارتجاعی و زن‌ستیزانه بود. سرکوب وحشیانه این اعتراضات نیز نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ موجودیت خود، هیچ مرزی در سرکوب و خسونت نمی‌شناسد.

در شرایط کنونی، اعتراضات گسترده زنان و فشار اجتماعی ناشی از آن، برخی جناح‌های حکومتی، به‌ویژه «اصلاح‌طلبان» را به این نتیجه رسانده است که ادامه سیاست سرکوب می‌تواند رژیم را با بحران‌های عمیق‌تر مواجه سازد. شکاف میان اصول‌گرایان و به اصطلاح اصلاح‌طلبان در این زمینه کاملاً مشهود است. اصول‌گرایان همچنان بر سرکوب بی‌رحمانه و تحمیل حجاب اجباری اصرار دارند، در حالی که اصلاح‌طلبان، هراسان از گسترش اعتراضات و از دست دادن هر چه بیش‌تر پایگاه اجتماعی، سیاست‌های فریبکارانه و تاکتیک‌های مقطعی را در پیش گرفته‌اند. لایحه حجاب و عفاف، نمونه‌ای از این دست است.

لایحه حجاب و عفاف که به تصویب مجلس و شورای نگهبان رسیده بود، ابزاری برای افزایش سرکوب زنان و تثبیت سیاست‌های زن‌ستیزانه رژیم بود. اما این لایحه به دلایل متعددی از جمله مقاومت گسترده اجتماعی، شکاف‌های درون‌حکومتی، فشارهای اقتصادی و انتقادات بین‌المللی با موانع جدی روبه‌رو شد. اجرای آن نه تنها مشکلی از جامعه ایران حل نمی‌کرد، بلکه موج تازه‌ای از بحران‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را در پی می‌داشت.

عقب‌نشینی پزشکیان و سکوت موقتی درباره لایحه حجاب و عفاف، بخشی از همین استراتژی فریب و بحران‌گریزی است. در شرایطی که رژیم از یک سو با فشارهای داخلی و از سوی دیگر با فشارهای بین‌المللی مواجه است، اتخاذ این‌گونه رویکردها صرفاً تلاش برای آرام کردن فضای اجتماعی و کاهش شدت بحران‌ها است. اما این عقب‌نشینی‌های تاکتیکی هیچ تغییری در ماهیت سرکوبگرانه رژیم ایجاد نمی‌کند. این اقدامات، تنها، نشان‌دهنده وحشت جمهوری اسلامی از نقش برجسته زنان در مبارزات اجتماعی است.

اما نباید دچار توهم شد. رژیم جمهوری اسلامی، چه با لایحه‌های سرکوبگرانه و چه بدون آن، همچنان به سرکوب و بگیر و ببند زنان ادامه می‌دهد. همچنان حجاب اجباری در قوانین ایران پابرجاست و هنوز بی‌حجابی جرم محسوب می‌شود و قابل مجازات و هنوز بگیر و ببند زنان ادامه دارد. اما مقاومت زنان ایران در برابر این سیاست‌های ارتجاعی ثابت کرده است که رژیم با چنین ابزارهایی نمی‌تواند مبارزات اجتماعی را خاموش کند.

محمدجواد ظریف، با اشاره به حضور چهار زن در کابینه پزشکیان، این امر را مایه «افتخار» دانست و حتی نقش خود را در این انتخاب برجسته کرد. اما حضور زنان در کابینه‌های جمهوری اسلامی، نه تنها نمادی از پیشرفت یا گامی به سوی آزادی زنان نبوده، بلکه ابزاری برای فریب افکار عمومی و پوشاندن ماهیت ارتجاعی و زن‌ستیز رژیم بوده است. زنانی که در ساختار حکومت به مقامات بالا رسیده‌اند، همواره در پیشبرد سیاست‌های ضدزن رژیم نقش ایفا کرده و در حقیقت به سرکوب بیشتر زنان کمک کرده‌اند.

حضور آنان در کابینه‌ها، نه تغییری در وضعیت اسفناک زنان ایجاد کرده و نه کوچکترین تهدیدی برای نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی بوده است. برعکس، این حضور برای تلطیف چهره منفور رژیم در سطح داخلی و بین‌المللی به کار گرفته شده است.

تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از جناح‌های این رژیم، چه اصول‌گرا و چه اصلاح‌طلب، هیچ‌گاه گامی واقعی برای رفع تبعیض‌های ساختاری علیه زنان برنداشته‌اند، چرا که این تبعیض‌ها از ذات دینی زن‌ستیز این رژیم برمی‌خیزند. ظریف نیز، که بارها بر ضرورت رعایت حجاب اجباری به‌عنوان «ارزش فرهنگی و دینی» تأکید کرده، تنها در پی آن است که در عرصه بین‌المللی با چنین تبلیغات دروغینی، مشروعیتی برای رژیم خریداری کند. اما حقیقت را نمی‌توان با این‌گونه سیاست‌های نمایشی و فریبکارانه پنهان کرد. اعتراضات مستمر و گسترده زنان ایران، نشان داده است که موضوع حجاب اجباری، نه امری تنها مربوط به پوشش، بلکه نمادی از یک مبارزه گسترده‌تر برای آزادی و برابری است. جنبش «زن، زندگی، آزادی» که به نمادی از مبارزه علیه تبعیض، سرکوب و استبداد تبدیل شده است، به روشنی نشان داد که زنان ایران دیگر به اصلاحات مقطعی و نمایشی قانع نیستند. آن‌ها خواستار آزادی واقعی، برابری حقوقی و پایان دادن به قوانین و سیاست‌های زن‌ستیزانه هستند. واقعیت امروزین جامعه ایران نشان می‌دهد که سیاست‌های رژیم در نهایت به بن‌بست رسیده و این جنبش زنان است که با تداوم مبارزه و پیوند با دیگر نیروهای انقلابی و طبقه کارگر، راه نابودی این نظام استبدادی و ارتجاعی را هموار خواهد کرد. مبارزه زنان ایران بخشی از مبارزه کل توده‌های مردم برای آزادی، برابری و برپایی یک جامعه شورایی و عادلانه است.

کار شماره ۱۱۰۶ - سال چهل و شش - ۸ بهمن ۱۴۰۳

## رابطه بین تبعیض و خشونت جنسیتی و فروپاشی جامعه

در روزهای اخیر، اخبار هولناک از زن‌کشی و تجاوزات متعدد علیه زنان در آموولانس، بار دیگر نشان از عمق تباهی و فروپاشی جامعه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی دارد. از آنجایی که موقعیت زنان در هر جامعه‌ای، معیار روشنی از سطح پیشرفت یا انحطاط آن جامعه است، در ایران، شدت فشار بر زنان، گواه روشنی از سلطه افسارگسیخته ارتجاع است.

در یکی از این خبرها آمده است، طی کمتر از دو هفته، ۷ زن در شهرهای اسدآباد، بروجرد، مراغه، کرمانشاه، شوشتر و پیرانشهر قربانی قتل‌های ناموسی و زن‌ستیزانه شده‌اند. گفته می‌شود تنها طی یک ماه، ۱۱ زن به قتل رسیده‌اند. مقالات دانشگاهی پیش از سال ۱۴۰۰ نشان می‌دهند که آمار زن‌کشی سالانه بین ۳۷۵ تا ۴۵۰ مورد بوده و استان‌هایی مانند کردستان، خوزستان، ایلام و سیستان و بلوچستان در صدر این آمار قرار دارند. اما این تنها آمار رسمی است؛ بسیاری از زن‌کشی‌ها، به‌ویژه در مناطق حاشیه‌ای، حتی به رسانه‌ها راه پیدا نمی‌کنند.

اغلب موارد زن‌کشی با آگاهی، همدستی یا مستقیماً به دست ولی‌دم صورت می‌گیرد و قوانین شرعی جمهوری اسلامی، قاتلان را از مجازات معاف می‌کند یا نهایتاً مجازات‌های سبکی برای آن‌ها در نظر می‌گیرد. این مصونیت قانونی، عاملی کلیدی در گسترش خشونت علیه زنان است. وقتی خشونت‌گران از مجازات مصون می‌مانند، رفتارهای زن‌ستیزانه تقویت شده و به پدیده‌ای ساختاری تبدیل می‌شوند. این همان روندی است که جمهوری اسلامی طی بیش از چهار دهه، آگاهانه آن را پیش برده است.

در کنار زن‌کشی‌های پی‌درپی، خبر تجاوز مأمور اورژانس به یک زن در آموولانس، موجی از خشم عمومی را برانگیخته است. در پی این خبر چند مورد تجاوز و تعرض چند مأمور اورژانس به زنان در آموولانس‌ها منتشر شده است. در این پرونده‌ها، طبق اطلاعات تانکونی، متهمان به ۲ سال محرومیت از خدمت، چند ضربه شلاق یا تغییر محل خدمت متهم شده‌اند. در پرونده‌ای در فروردین ۱۴۰۳ فرد خاطی حتا از خدمت نیز محروم نشد و همچنان به کار خود ادامه می‌دهد! این فجایع نشان می‌دهند که زنان نه تنها در خیابان‌ها و خانه‌ها، بلکه حتی در شرایط اضطراری و حین بیماری نیز از امنیت جانی و جسمی برخوردار نیستند. مصونیت از مجازات و حمایت سیستماتیک حکومت از متجاوزان، این جنایات را تشدید کرده است. این خبرها، نمادی دیگر از بحران عمیق اخلاقی و روانی در جامعه است.

این حوادث نه اتفاقاتی تصادفی و منفرد، بلکه بازتابی از نظامی هستند که زن‌کشی، تجاوز و خشونت علیه زنان را در تار و پود قوانین و فرهنگ خود نهادینه کرده است و در جامعه رواج می‌دهد. گسترش فقر، سرکوب آزادی‌های فردی، اجبار به حجاب، قوانین زن‌ستیزانه، و تبعیض‌های جنسیتی در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، همگی در خدمت سرکوب نیمی از جامعه است.

در شرایط کنونی، جمهوری اسلامی با سلب حقوق و سرکوب زنان، مانعی عظیم بر سر راه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی ایجاد کرده است. عدم مشارکت زنان در عرصه‌های کلیدی، باعث افزایش نابرابری‌های اجتماعی، تضعیف نهادهای اجتماعی و گسترش فساد اقتصادی شده است. سرکوب زنان، فراتر از یک تبعیض جنسیتی، بنیان‌های کل جامعه را در مسیر سقوط و فروپاشی قرار داده است. هر جامعه‌ای که زنان را سرکوب کند، در واقع نیمی از ظرفیت انسانی خود را نابود کرده و زمینه گسترش فقر، بی‌ثباتی و فروپاشی اجتماعی را فراهم می‌کند. بر عکس، در جوامعی که زنان از حقوق برابر برخوردارند، رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی سریع‌تر و پایدارتر است. گذشته از آن، در جامعه‌ای که تبعیض جنسیتی در آن نهادینه شده است، معمولاً میزان بالاتری از خشونت را تجربه می‌کند. فرهنگ مردسالارانه که بر کنترل، سلطه و اعمال خشونت علیه زنان تأکید دارد، به طور غیر مستقیم زمینه را برای گسترش خشونت در سایر روابط اجتماعی نیز فراهم می‌کند.

خشونت دولتی، خشونت اجتماعی و خشونت جنسیتی پدیده‌هایی مرتبط هستند و در چرخه‌ای قرار دارند که یکدیگر را تقویت می‌کنند. در جامعه‌ای که خشونت دولتی به عنوان ابزاری برای کنترل و حفظ قدرت به کار گرفته می‌شود، خشونت اجتماعی افزونی یافته و این به نوبه خود خشونت خانگی و خشونت جنسیتی را رواج می‌دهد. هولناک‌تر زمانی است که این گونه جرائم در قوانین نادیده گرفته شده و از مصونیت قضایی برخوردارند. در نتیجه، خشونت اجتماعی و خشونت جنسیتی به امری عادی در جامعه تبدیل شده و در نسل‌های بعد ادامه می‌یابند. در این چرخه، به نوبه خود، شناخت خشونت دولتی نیز کم‌رنگ‌تر و عادی‌تر می‌گردد.

به گواه آمار و مشاهدات، سال به سال بر اشکال گوناگون خشونت علیه زنان افزوده می‌شود. برای رفع معضلاتی که زنان ایران با آن‌ها دست به گریبانند، نخستین گام، لغو قوانین زن‌ستیزانه و تبعیض‌آمیز شرعی است. پس از آن بایستی اقدامات ضروری دیگر اتخاذ کرد که چند مورد را می‌توان چنین برشمرد.

برابری حقوقی کامل زنان و مردان در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی؛ برخورداری از تمام آزادی‌های فردی و حقوق بنیادین انسانی؛ برخورداری از فرصت‌های برابر در زمینه اشتغال و تحصیل؛ تأمین بیمه و حمایت اقتصادی از زنان به ویژه زنان فقیر و زنان سرپرست خانواده؛ لغو تمامی قوانین تبعیض‌آمیز از جمله حجاب اجباری، حق طلاق یکجانبه، حضانت و ارث؛ افزایش مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و تضمین حضور برابر در عرصه‌های مدیریتی و اجرایی؛ مقابله جدی با خشونت خانگی و اجتماعی علیه زنان؛ لغو قوانین کیفری که به

قاتلان زنان مصونیت می‌بخشد و مجازات‌های سختگیرانه برای مقابله با خشونت علیه زنان؛ ایجاد نهادهای مستقل حمایت‌گر زنان، از جمله مراکز رایگان مشاوره و خانه‌های امن؛ تغییر نگرش مردسالارانه و فرودستانه به زنان از طریق تغییر حذف محتوای تبعیض‌آمیز و مردسالارانه از کتب درسی و تدوین برنامه‌های آموزشی برای آگاهی‌بخشی در زمینه حقوق زنان.

راه‌حل‌های مقطعی، مانند اصلاح قوانین در چارچوب نظام جمهوری اسلامی، هیچ‌گاه مشکل سرکوب زنان را حل نخواهد کرد. تجربه نیز نشان داده است، قوانین زن‌ستیزانه، در جمهوری اسلامی که دین و دولت را در هم آمیخته است، اساساً تغییر‌پذیر نیستند. بنابراین، پیش‌نیاز هر بهبودی در شرایط زنان، تنها، سرنگونی جمهوری اسلامی و جدایی کامل دین از دولت است.

همان‌گونه که تاریخ نشان داده است زنان هرگز نیرویی مطیع و منفعل نبوده‌اند. از جنبش مشروطه و انقلاب ۵۷ تا خیزش‌های اخیر، زنان همواره در صف مقدم مبارزات علیه استبداد و سرمایه‌داری حضور داشته‌اند. دختران خیابان انقلاب، زنان کارگر، معلمان، پرستاران، و زنان معترض، امروز در سنگرهای مختلف، پرچم مبارزه را برافراشته‌اند. مبارزه برای برابری حقوقی زنان و مردان جدا از مبارزه برای رهایی زنان نیست. رهایی زنان، نیز، از رهایی کل جامعه از نظام سرمایه‌داری جدایی‌ناپذیر است. بنابراین در مسیر مبارزه برای برابری حقوقی، زنان آگاه و پیشرو بایستی همراه با کارگران و زحمتکشان در راه نابودی سیستم‌های استعمارگر و ستم‌گر و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی گام بردارند. تنها با درهم شکستن بنیان‌های مردسالاری، استثمار و سرکوب، می‌توان به آزادی واقعی و در نهایت به رهایی زنان دست یافت.

کار شماره ۱۱۰۷ - سال چهل و شش - ۲۲ بهمن ۱۴۰۳



## اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست ۸ مارس، نماد رزم زنان برای رهایی

در آستانه ۸ مارس - روز جهانی زن - قرار داریم. ۸ مارس ابتکار خلاقانه زنان سوسیالیست جهان، این مدافعین پیگیر رهایی زن است که برای نخستین بار پرچم مبارزه‌ای رادیکال را علیه تبعیض و نابرابری جنسیتی و برای رهایی زن در سراسر جهان به اهتزاز درآوردند. ۸ مارس در دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست که در ۱۹۱۰ در کپنهاک برگزار شد، به پیشنهاد کلارا تزکین به عنوان روز جهانی زن اعلام گردید. از آن تاریخ تا به امروز، جنبش زنان در سراسر جهان سیر تحولات گسترده‌ای داشته و بسیاری از خواست‌های خود را به ساختار پدر/مرد سالار، سامانه‌های تولید اجتماعی و سرمایه‌داری که مناسبات ستم بر زنان را بازتولید می‌کنند، تحمیل کرده است. با این همه رزم زنان جهان علیه سامانه‌های تبعیض و ستم جنسیتی در اشکال مختلف تداوم داشته است.

سیر تحولات جنبش زنان در ایران نیز از جنبش مشروطه تا کنون با افت و خیزهای زیادی همراه بوده است. با قدرت‌گیری جمهوری اسلامی و آپارتاید ضد زن، جنبش زنان ایران نیز وارد تحولات نوینی شد. نماد آشکار آن، تظاهرات زنان علیه سرکوب و نابرابری جنسیتی بود که در روز ۸ مارس ۱۳۵۸ علیه فرمان خمینی - برای تحمیل حجاب اجباری - تجلی یافت. مبارزات زنان در تمامی این سال‌های سپری شده به رغم افت و خیزهای مبارزاتی، به رغم سرکوب‌های عریان جمهوری اسلامی، همواره علیه ارتجاع حاکم و تبعیضات جنسیتی تحمیل شده بر آنان استمرار داشته است.

پوشیده نیست، ستم و تبعیض و ظلمی که در ۴۶ سال گذشته بر زنان ایران رفته است - بجز زنان افغانستان در دوره طالبان - قابل قیاس با زنان هیچ کشوری نیست. در جهان کنونی، کمتر کشوری را می‌توان یافت که این همه ستم و تبعیض بر زنان تحمیل شده باشد. جمهوری اسلامی در زمره معدود دولت‌هایی است که در قوانین خود رسماً بر تبعیض و نابرابری صحنه گذاشته است. با اینهمه و به رغم همه تبعیضات و ستم و سرکوب‌های عنان گسیخته‌ای که بر زنان ایران اعمال شده است، کمتر جنبشی را می‌توان سراغ گرفت که زنان در آن حضوری فعال نداشته باشند. این میزان از فعالیت و رادیکالیسم مبارزاتی زنان، برخاسته از آگاهی آنها و متأثر از تبعیض‌ها و ستم‌های وحشیانه‌ای است که حاکمان مرتجع اسلامی بر آنان تحمیل کرده‌اند.

در نظام استبدادی و سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، اگرچه عموم توده‌های مردم ایران هر یک به نحوی در معرض ستم و سرکوب و نابرابری قرار دارند، اما ستم و تبعیضی که بر زنان ایران اعمال شده است، وحشیانه‌ترین و بیرحمانه‌ترین نوع تبعیض و ستم در ایران است. علاوه بر این ستم جنسیتی که عموم زنان ایران با آن روبرو هستند، اکثریت بزرگی از زنان، به عنوان زنان کارگر و خانواده‌های کارگر نیز با ستم طبقاتی و استثمار وحشیانه سرمایه‌داری مواجه‌اند. مبارزه زنان ایران برای بر انداختن تبعیضات جنسیتی و کسب حقوق برابر، اگرچه از همان آغاز روی کار آمدن جمهوری اسلامی شروع شد و همواره به اشکال مختلف ادامه یافت، اما، مجموعه شرایط حاکم بر کشور و تبعیضات عدیده‌ای که بر زنان اعمال شده است، آنان را بر آن داشته تا با عزمی راسختر از گذشته به مبارزه علیه جمهوری اسلامی برخیزند. اینکه زنان ایران در ۷ سال گذشته - در خیزش دیماه ۹۶، قیام شکوهمند آبان ۹۸ و جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» - دوشادوش مردان به مبارزه‌ای شجاعانه علیه جمهوری اسلامی برخاسته و در اغلب موارد حتی نقش پیشتازی را در جریان این جنبش‌های خیابانی ایفا کرده‌اند، جملگی بر گرفته از شور انقلابی، شعور سیاسی، سطح آگاهی و تجربه مبارزاتی آنان است.

در جریان جنبش انقلابی ۱۴۰۱ زنان ایران با نبرد قهرمانانه خود حماسه‌ها آفریدند. این جنبش شکاف‌های درونی طبقه حاکم را عمیق‌تر و رژیم را با چالش‌های بزرگی مواجه ساخت. اکنون دیگر کم نیستند افراد و گروه‌هایی که حتی از درون طبقه حاکم نیز به صراحت عنوان می‌کنند که ادامه حیات جمهوری اسلامی دیگر به شیوه گذشته ممکن نیست. مبارزات زنان علیه حجاب اجباری که در واقع پرچمی علیه هرگونه ستم و تبعیض جنسیتی است، در جنبش نیمه دوم ۱۴۰۱ اوج گرفت و از آن پس تا به امروز همچنان با جانفشانی تمام ادامه دارد. جمهوری اسلامی برای مقابله با انبوه زنانی که دیگر حاضر نبوده و نیستند به حجاب اجباری و تحمیلی تن در دهند، ابزارهای متعدد سرکوب را به کار گرفت، اما هیچکدام از اقدامات سرکوبگرانه حاکمیت نتوانست زنان را از مبارزه برای لغو حجاب اجباری باز دارد. آخرین ترند تبه‌کارانه جمهوری اسلامی، تصویب قانون بغایت ارتجاعی و ضد زن «عفاف و حجاب» بود، که آنهم به دلیل مقاومت زنان قهرمان، قابلیت اجرایی نیافت و هم اینک بخش بزرگی از زنان مبارز ایران بی توجه به قوانین سرکوبگرانه جمهوری اسلامی با پوشش اختیاری در خیابان و اتوبوس و مترو و دیگر محافل عمومی ظاهر می‌شوند.

در بطن دلاوری‌های مبارزات زنان و تمام حماسه‌آفرینی‌های آنان است که اکنون روز جهانی زن - نماد رزم زنان برای رهایی - فرا رسیده است. روزی که زنان در سراسر جهان با برپایی راهپیمایی‌ها، تجمع و تظاهرات علیه تبعیض و ستم و نابرابری‌های جنسیتی به پا می‌خیزند و مطالبات خود را مطرح می‌کنند.

هشت مارس فرصت دیگری است که زنان در ایران نیز با تکیه بر تجربه مبارزاتی سال‌های سپری شده - بویژه تجربه جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» - بار دیگر به تعرض جدیدی علیه نظام زن ستیز جمهوری اسلامی روی آورند و با گردهم‌آیی‌ها و تظاهرات در خیابان‌ها و سردادن مطالباتی که انعکاس تمام خواست‌های زنان علیه تبعیض و ستم و نابرابری است، ضربه دیگری بر پیکر نحیف و پوسیده جمهوری اسلامی وارد آورند.

زنده باد ۸ مارس روز جهانی زن  
سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی  
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم  
۲۸ بهمن ۱۴۰۳ - ۱۶ فوریه ۲۰۲۵

امضاها: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتی است، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت)، هسته اقلیت

## هشت مارس روز جهانی زن، نماد رزم توفنده زنان برای رهایی گرامی باد

شرکت‌کنندگان در دومین کنفرانس بین‌المللی زنان سوسیالیست که در سال ۱۹۱۰ در کپنهاگ دانمارک برگزار گردید، با پیشنهاد کلارا تزکین کمونیست مبارز آلمانی ۸ مارس را روز جهانی زن اعلام کردند. در دورانی که زنان حتی از حق رأی برخوردار نبودند، این زنان کمونیست بودند که مشعل مبارزه برای برابری زن و مرد و رفع تبعیض جنسیتی را برافروختند و ۸ مارس را به نماد این روز و مبارزه زنان برای رهایی از ستم و تبعیض تبدیل کردند. بلشویک‌ها نیز سال‌ها پیش از انقلاب کبیر اکتبر برابری کامل حقوقی زن و مرد را در برنامه خود گنجانیده بودند و در نخستین قانون اساسی دولت شوراه‌ها به سال ۱۹۱۸، زنان برای اولین بار بدون شرط دارایی و تحصیلات از حق رأی برابر با مردان برخوردار گردیدند. دستمزد زنان و مردان برابر گشت، حق سقط جنین به رسمیت شناخته شد، خشونت خانگی ممنوع و مستوجب مجازات شدید گردید.

۱۱۵ سال از ۸ مارس ۱۹۱۰ می‌گذرد و در تمام این سال‌ها مبارزات پُرشور و قهرمانانه زنان برای رفع تبعیض جنسیتی و برابری در تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ادامه داشته است. در بسیاری از کشورها، زنان توانستند به دستاوردهایی مهم دست یابند، هر چند که به برابری کامل نرسیدند. در برخی از کشورها نیز از جمله ایران و افغانستان وضعیت زنان اما به وخامت گرایید. حتی در سال‌های اخیر و با قدرت‌گیری نئوفاشیست‌ها در اروپا و آمریکا، هجوم به دستاوردهای مبارزات زنان به پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری گسترش یافت. هجومی که با مقاومت شدید زنان مبارز و برابری طلب روبرو گشته است.

ترامپ و ترامپیسم برجسته‌ترین نمونه حاضر از ظهور نئوفاشیسمی است که تهاجم به دستاوردهای تاکنونی زنان را در دستور کار خود قرار داده است. دستور کاری که راست افراطی یا همان نئوفاشیست‌ها در تمام کشورها با هم مشترک هستند. مخالفت با حق سقط جنین، مخالفت با دستمزد برابر زن و مرد، ایجاد مانع در رفع تبعیضات جنسیتی در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، تقدیس "خانواده سنتی" که در آن نقش زن در خانواده خانه‌داری و آوردن بچه تعریف شده است، از جمله این سیاست‌هاست که موجب افزایش نابرابری بین زن و مرد شده و عواقب خاص خود از جمله عدم استقلال اقتصادی و افزایش خشونت علیه زنان را با خود به همراه می‌آورند.

برای نمونه حزب راست افراطی آلترناتیو برای آلمان (آ. اف. د) که در انتخابات اخیر پارلمانی این کشور در مقام دوم قرار گرفت، مدام از هواداران خود می‌خواهد تا برای مقابله با مهاجران، بچه‌دار شوند و کانون "خانواده سفیدپوستان" را زنده نگاه دارند. مانند نازی‌ها که وظیفه زنان آلمانی را آوردن هر چه بیشتر فرزند برای نسل جدیدی از "آلمانی‌های خالص" می‌دانستند و به زنان آلمانی که تعداد زیادی بچه به دنیا می‌آوردند جوایزی همچون مدال "صلیب مادر" می‌دادند. ترامپ در مدت کوتاهی که بار دیگر بر مسند ریاست جمهوری آمریکا نشسته است، با سرعت چهره زن‌ستیز خود را با لغو قوانینی که برای بهبود برابری جنسیتی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بود، عریان ساخت. برکناری اولین زن فرمانده نیروی دریایی در ارتش آمریکا، قطع کمک‌های مالی به سازمان‌هایی که برای رفع تبعیضات جنسی و مقابله با خشونت جنسی فعالیت می‌کنند، از جمله اقدامات این روزهای ترامپ فاشیست و مردسالار است. محدود کردن حق سقط جنین از جمله در آمریکا، ایتالیا و لهستان یک نمونه دیگر از اقدامات راست‌های نئوفاشیست است. در فرانسه نیز که سال گذشته (۴ مارس ۲۰۲۴) با مصوبه پارلمان حق سقط جنین وارد قانون اساسی فرانسه شد، این نمایندگان حزب راست افراطی "اجتماع ملی" بودند که با آن در پارلمان مخالفت کردند.

در ایران نیز حکومت مذهبی و استبدادی جمهوری اسلامی با وضع قوانین و اتخاذ سیاست‌های ضد زن، زنان را حتی از ابتدایی‌ترین حقوق خود محروم کرده است، جالب اما این است که استدلالات جمهوری اسلامی برای وضع این قوانین در بسیاری از مواقع با استدلالات نئوفاشیست‌ها از یک جنس هستند، از جمله در رابطه با وظیفه‌ای که آن‌ها برای زن در "خانواده سنتی" و "مقدس‌شان قائل هستند.

بهرغم تمام تبعیضات و تضییقات، زنان ایران، از دختران نوجوان و جوان تا زنان سالمند، با مبارزات سلحشورانه خود نه تنها نقش بسیار برجسته‌ای در مبارزات مردم ستم‌دیده ایران برای رهایی ایفا کرده‌اند، بلکه به سمبل و نماد مبارزه زنان برای رهایی و برابری جنسیتی در جهان امروز تبدیل شدند.

در طول تاریخ و همپای مبارزات زنان در جهان برای برابری جنسیتی و رفع تبعیض، زنان ایران نیز به این مبارزه پیوستند. با استقرار نظم سرمایه‌داری این مبارزه گسترش یافت و با برقراری حکومت اسلامی این مبارزات اوج گرفت. جنبش زنان اگرچه با شکست انقلاب در نیمه سال ۶۰ مانند دیگر جنبش‌های اجتماعی افت کرد، اما با وارد شدن جامعه به دورانی انقلابی از دی‌ماه ۹۶، مبارزه زنان بار دیگر اوج گرفت و این‌بار زنان حتی نقشی بی‌مانند در تاریخ مبارزات زنان ایران ایفا کردند. به‌گونه‌ای که در پی قیام آبان ۹۸، مزدوران رسانه‌ای و مقامات بزدل و ضد زن رژیم نیز بارها به نقش برجسته و رهبری‌کننده زنان در مبارزات پرشکوه و دلاورانه مردم ستم‌دیده ایران، اعتراف کردند.

جنبش "زن، زندگی، آزادی" اوج مبارزات دلیرانه زنان برای رهایی بود که چندین ماه کاخ‌های ستم رژیم ضد زن جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد. از زنان بی‌باکی که خون سرخ‌شان بر خیابان‌ها جاری گشت و پرچم مقاومت و مبارزه مردم شد تا هزاران زنی که در زندان‌های ستمکاران پرچم مقاومت را برافراشتند، شکنجه‌ها شدند، تحقیرها شدند، اما هر بار سربلند برخاستند.

از نیکاهای می‌گوییم و از یلداها. از حدیث و غزاله، از سارینا و حنانه، از نسیم و بهار و بهناز و مانده، از ستاره تاجیک نوجوان ۱۷ ساله افغان، از هستی ۷ ساله و مونا ۸ ساله، و بالاخره ژینا، مهسا امینی. از همه آن‌ها گل‌های سرخ فراموش نشدنی. از همه آن‌ها که قلب سرخ خود را نثار رهایی زن کردند. همه آن زنان و مردان بی‌باک و جنگجو. رژیم ددمنش جمهوری اسلامی اگرچه در جریان جنبش "زن، زندگی، آزادی" به وحشیانه‌ترین روشی دست به جنایت زد، صدها نفر را به قتل رساند و هزاران نفر را به زنجیر کشید، و اگرچه جنبش بعد از ۴ ماه فراموش نشدنی فروکش کرد، اما شعله‌ای که برافروخته شده بود خاموش نشد، مقاومت و مبارزه زنان با مقاومت در برابر حجاب اجباری ادامه یافت، پرچمی که برافراشته شده بود با خون سرخ قهرمانان جنبش، بر زمین نیفتاد.

در طول دو سالی که از جنبش "زن، زندگی، آزادی" می‌گذرد، جمهوری اسلامی با تمام ابزارهایش از قوانین ارتجاعی تا چماق‌بدستان انتظامی، از متروها تا خیابان‌ها و با قتل آرمیتاها، سعی کرد بار دیگر حجاب اجباری را به زنان تحمیل کند. حجابی که به نماد ستم و تبعیض در ایران تبدیل شده است و زنان و دختران بی‌باک و شجاع ما در مبارزه برای رهایی آن‌ها را به شعله‌های آتش سپرده بودند. اما ددمنشان پست و حقیر حتا با فرمان خامنه‌ای جلاد نتوانستند زنان قهرمانی را که به قدرت خود باور کرده بودند، به عقب برانند و حجاب اجباری این نماد زشت نابرابری و تبعیض را به آن‌ها تحمیل کنند. نه تنها مقاومت در برابر حجاب اجباری، بلکه امروز در عموم جنبش‌های اجتماعی نقش و حضور زنان بسیار پررنگ و ستودنی است، نقشی که ریشه در ستم وحشیانه علیه زنان در طول این سال‌های سیاه داشته است. جنبش "زن، زندگی، آزادی" گرچه خود را به دروازه‌های انقلاب رساند و امیدها را بارور کرد، اما به انقلاب منجر نشد. شرط پیروزی انقلاب، حضور متشکل طبقه کارگر و گذار از اعتراضات خیابانی به اعتصاب عمومی سیاسی است. راه رهایی زن نیز از همین مسیر می‌گذرد. راه رهایی زن در اتحاد جنبش زنان برای رهایی با طبقه کارگر است که به دلیل موقعیت خود در مناسبات حاکم قادر است با خواباندن چرخ تولید، در عمل زمینه اتحاد و ورود میلیون‌ها انسان به مبارزه مستقیم با حکومت را فراهم کند. فراموش نکنیم که منافع طبقه کارگر نیز در مسیر مبارزه برای لغو استثمار و نفی ستم، رهایی زن، تحقق مطالبات آن‌ها و رفع تمامی تبعیضاتی است که علیه آن‌ها در جوامع طبقاتی بوجود آمده است. به همین دلیل است که در برنامه فوری حکومت شورایی بر رفع تبعیض جنسیتی علیه زنان و برابری در تمامی عرصه‌های زندگی تاکید شده است. از همین رو جنبش زنان باید توجه ویژه‌ای به ضرورت اتحاد با جنبش توانمند و طبقاتی کارگران کند. این راه پیروزی است. این مسیر رهایی است.

کار شماره ۱۱۱۰ - سال چهل و شش - ۱۳ اسفند ۱۴۰۳



## نابود باد نابرابری، ستم و تبعیض علیه زنان

به پیشواز ۸ مارس روز جهانی زن می‌شتابیم که نماد همبستگی و مبارزه بین‌المللی زنان علیه تبعیض، نابرابری و ستم جنسیتی در سراسر جهان است. درود و افتخار به زنان مبارز و سوسیالیست جهان در سال ۱۹۱۰ که پرچم مبارزه‌ای جهانی را برای برابری و رهایی زن برافراشتند و ۸ مارس را به پاس مبارزات قهرمانانه زنان کارگر و سوسیالیست آمریکایی برای برابری دستمزد و حق رأی در دومین کنفرانس در کپنهاگ به پیشنهاد کلارا زتکین روز جهانی زن اعلام نمودند. درود و افتخار به زنان مبارز و تحت ستم ایران که در دشوارترین شرایط به مقاومت و مبارزه قهرمانانه خود علیه رژیم ارتجاعی و زن‌ستیز جمهوری اسلامی از بدو قیام بهمن‌ماه ۱۳۵۷ ادامه داده و هم‌چنان ادامه‌دهنده این راه هستند.

در روز ۸ مارس ۱۳۵۷ تظاهرات زنان ایران علیه سرکوب و نابرابری جنسیتی علیه فرمان خمینی برای تحمیل حجاب اجباری که سرآغاز مبارزه متحد زنان بود به میدان آمدند. مبارزه زنان ایران برای برانداختن تبعیضات جنسیتی و کسب حقوق برابر بیش از چهار دهه هم‌چنان ادامه داشته است. در خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ و قیام آبان‌ماه ۱۳۹۸ و جنبش «زن – زندگی – آزادی» زنان دوشادوش مردان به مبارزه برخاسته و نقش پیشتازی در جنبش‌های خیابانی داشته‌اند. در جنبش انقلابی ۱۴۰۱ زنان ایران با نبرد قهرمانانه خود شجاعانه به میدان مبارزه علیه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی آمدند و هراس و وحشت به جان رژیم افکندند.

مبارزات زنان علیه حجاب اجباری، مبارزه‌ای علیه هرگونه ستم و تبعیض جنسیتی است که در جنبش نیمه دوم ۱۴۰۱ اوج گرفت و هم‌چنان تا به امروز ادامه دارد. جمهوری اسلامی برای مقابله با انبوه زنانی که دیگر حاضر نبوده و نیستند حجاب اجباری و تحمیلی تن دردهند، تمام اقدامات سرکوبگرانه را به کار گرفت، رژیم نتوانست زنان را از مبارزه برای حجاب اجباری بازدارد. تصویب قانون ارتجاعی و ضد زن «عفاف و حجاب» توسط رژیم ارتجاعی و زن‌ستیز جمهوری اسلامی به دلیل مقاومت زنان قهرمان عملاً نتوانست به اجرا درآید.

در سالی که گذشت در سطح جهانی با رشد گرایش‌های راسیستی و جنگ، فشار بر زنان در سطح جهانی افزایش یافته است. نسل‌کشی و قتل‌عام زنان و کودکان فلسطینی در نوار غزه توسط رژیم فاشیست اسرائیل در بستر چنین شرایطی با همکاری قدرت امپریالیستی صورت گرفت.

هشت مارس روز اتحاد و همبستگی زنان ایران علیه رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی فرارسیده است تا زنان با گردهمایی‌ها و تظاهرات در خیابان‌ها با خواست‌ها و مطالباتشان علیه تبعیض، بی‌حقوقی و ستم و نابرابری مبارزات خود را علیه رژیم تشدید کنند.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)

مارس ۲۰۲۵

## شکوفه‌های مبارزات زنان!

سال جاری رو به پایان است. سالی سرشار از مبارزه شجاعانه و مقاومت مستمر زنان علیه تبعیض و نابرابری. سالی که برغم تشدید سرکوب و صدور فرامین و احکام زن‌ستیزانه، شعله‌های ایستادگی و مبارزه زنان نه تنها خاموشی نگرفت، بلکه سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی را یکی پس از دیگری به شکست کشاند. این سیاست‌های تبعیض آمیز همچون دهه‌های گذشته با اعمال فشار و سرکوب در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی و روزمره زنان همراه بود. بویژه این که جمهوری اسلامی پس از جنبش شهریور ۱۴۰۱ - که زنان بساط حجاب اجباری را در هم پیچیدند - تمام هم خود را بر انتقام از زنان و دختران جوانی گذاشت که نماد زور و تحقیر و واپسگرایی را به آتش کشیدند و با پوشش اختیاری خود چهره شهرها و خیابان‌ها را برای همیشه تغییر دادند.

اعلام جنگ علیه زنان از همان آغاز سال که خامنه‌ای خواستار اجرای قوانین موسوم به عفاف شد، آغاز گردید. نیروهای سرکوب به خیابان‌ها اعزام شدند تا با اعمال خشونت و ایجاد ترس و هراس شاید بتواند مقاومت زنان را خنثی و دست‌آورد‌های مبارزاتی آنها در جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی را بازپس بگیرند. از ۲۵ فروردین، جمهوری اسلامی «طرح نور» را علم کرد، سرکوب زنان را شدت بخشید و حملات سازمان‌یافته‌ای را علیه زنانی که با پوشش اختیاری در اماکن عمومی حاضر می‌شوند آغاز کرد. این سرکوب به حدی رسید که با ضرب و شتم و حتی ربودن زنان در خیابان‌ها همراه شد. علاوه بر سرکوب زنان، شمار احکام اعدام با هدف ایجاد رعب و وحشت در جامعه افزایش یافت.

پس از مرگ رئیسی -جلاد و عامل کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰، و روی کار آوردن پزشک‌های نیز این جنگ علیه زنان ادامه یافت، در حالی که در مضحکه انتخاباتی‌اش وعده دیگری داده بود. اقدامات سرکوبگرانه و وسیع‌تری شامل پلمب مغازه‌ها، تعطیلی رستوران‌ها، محدودیت در اماکن گردشگری و داروخانه‌ها، سانسور شبکه‌های اجتماعی و اعمال فشار بر زنان پزشک و متخصص و ورزشکار و هنرمند در دستور کار قرار گرفت تا جنگ علیه زنان را همه جانبه تر کند. مزدوران گشت ارشاد، معابر عمومی و ایستگاه‌های مترو را قُرق کردند. فعالان سیاسی، اجتماعی و کارگری زن مورد پیگرد و بازداشت قرار گرفتند، زندانی شدند و با اتهامات جعلی و ساختگی به حبس و اعدام محکوم شدند. «کلینیک‌های ترک حجاب» راه‌اندازی شد اما این نیز به سرعت به مضحکه و شکست دیگری برای حاکمیت تبدیل گشت و صرفاً دکاه‌ای شد برای نانخوری عوامل و زنان حزب الهی مزدور رژیم.

زنان در مقابل این موج جدید سرکوب، تنها نمانده و از حمایت گسترده خانواده‌ها برخوردار شدند. نه تنها تلاش حکومت برای نمایش قدرت و بازپس‌گیری دست‌آورد‌های زنان در جریان جنبش زن، زندگی، آزادی به شکست انجامید، بلکه اختلافات درون حاکمیت بر سر (نحوه) اجرای این طرح و عواقب اجتماعی آن نیز بالا گرفت. زنان به مقاومت و مبارزه‌ای که دهه‌هاست به جزئی جدائی‌ناپذیر از زندگی روزمره‌شان تبدیل شده، ادامه دادند. در مقابل نیروهای سرکوبگر و مزدور شجاعانه ایستادند. صدای ممنوعه‌شان را بلند کردند، آواز سر دادند و «مرغ سحر» را نه ناله، که فریاد زدند. تابوی دیگری را شکستند و سنگر دیگری را نیز فتح کردند. جسارت و شجاعت در میان زنان تکثیر شد و در جامعه به اشکال مختلف خود را نشان داد: جایی در شکل سپر کردن و قنبرافراستن در مقابل زورگویی مزدوران پلیس و حزب الهی در خیابانها، جایی در شکل اعتصاب زنان زندانی سیاسی و برگزاری سه‌شنبه‌های اعتراضی علیه اعدام، در جایی دیگر در شکل دریدن جامه از تن در صحن دانشگاه و بروز عصیان‌گری.

یکی از ویژگی‌های برجسته مبارزاتی در سال جاری، همدلی و همبستگی سایر جنبش‌های اعتراضی با زنان بود. این همبستگی و فریاد مطالبات زنان در اعتراضات پرستاران، معلمان، دانشجویان و بازنشستگان نیز طنین انداز شد. در جنبش دادخواهی نیز که خود عمدتاً با نیرو و ابتکار زنان - مادران و همسران جانفشانان و ناپدیدشدگان - پا گرفت، مطالبات دادخواهانه با مطالبات برابری طلبانه زنان گره خورد. از سوی دیگر خانواده‌ها با زنان و دختران جوان همراه شدند و به وقت مقابله با حملات و تهدیدات نیروهای سرکوبگر، در کنار فرزندان خود ایستادند. زمانی که در دو مدرسه در تهران و مسجد سلیمان، دانش‌آموزانی که از پوشیدن حجاب اجباری امتناع کرده بودند، از ورود به جلسه امتحانات منع شدند، خانواده‌ها با حمایت از فرزندان‌شان، همبستگی خود را به نمایش گذارند و عطای شرکت در امتحانات و قبولی فرزندان‌شان را به لقایش بخشیدند. بی شک گره خوردن اعتراضات و مطالبات زنان با سایر جنبش‌های اجتماعی، گام مهمی در پیروزی‌های بزرگتر برای جنبش برابری‌طلبانه زنان و لغو هر گونه تبعیض بر پایه جنسیت خواهد بود.

مبارزات زنان ایران از اسفند ۵۷ تا کنون که فراز و نشیب‌های متعددی را پشت سر گذارده، از سال ۹۶ وارد مرحله جدیدی شده است. مرزبندی قاطع این جنبش با کلیه جناح‌های حاکمیت و نشانه گرفتن کل نظام، از ویژگی‌ها و تجارب برجسته آن است. حضور و مشارکت نسلی شجاع و جسور در این مبارزات یکی دیگر از شاخص‌هاست. شجاعت و جسارت و جانفشانی که در شهریور ۱۴۰۱ به اوج خود رسید و دست‌آورد‌های ارزشمندی را از آن خود کرد، دیوار ترس شکست. آگاهی، شجاعت و جسارت تکثیر شد و در جامعه ریشه دواند. مبارزه و مقاومت به اشکال مختلف ادامه یافت. همین امر چنان توازن قوایی ایجاد کرد که این مبارزات برغم پراکندگی، تلاش‌های سرکوبگرانه رژیم را به شکست کشانده است. طرح‌های رنگارنگ سرکوب، تزییق بودجه‌های کلان برای مقابله با زنان، گسیل و به کار گرفتن و اجیر کردن ارتشی از زنان حزب الهی، هیچیک نتوانسته دست‌آورد‌هایی که زنان در سال ۱۴۰۱ کسب کردند را بازپس بگیرد. طرح «حجاب و عفاف» نیز که از پشتوانه همه جانبه خامنه‌ای و سایر سران حکومت برخوردار بود،

پس از رفت و برگشت‌های مکرر میان صحن مجلس و ارگانهای پشت پرده نظام، بلا تکلیف مانده و روی دست جمهوری اسلامی باد کرده است.

در سالی که روزهای پایانی‌اش را می‌گذاریم، زنان به مقاومت و مبارزات غرور آفرین و به پاسداری از دست‌آوردهای خود ادامه دادند و شکست‌های بیشتری را به جمهوری اسلامی تحمیل کردند. گر چه برچیدن نهائی بساط تبعیض و نابرابری در گرو مبارزاتی متشکل، همبسته با سایر جنبش‌های انقلابی و رادیکال است، اما در سالی که روزهای پایانی‌اش را می‌گذاریم، به واسطه مبارزات زنان، دیوار تحجر و سلطه، ترک‌های بیشتری خورد و روزه‌های بیشتری گشوده شد. ثمره این مبارزات از میان لایه‌های یخ زده و منجمد تحجر و نابرابری، سربرآورد و شکوفه داد.

کار شماره ۱۱۱۲ - سال چهل و هفت - ۲۷ اسفند ۱۴۰۳